

# دیدگاهها

(۳)

گردآوری: پیروزدوانی

بهمن ۱۳۷۵

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

## فهرست

- ۳..... بخشی از مصاحبه آقای علی اردلان با رادیو ایران لوس آنجلس /
- ۴..... مصاحبه دکتر حبیب‌الله پیمان با نشریه انگلیسی «سندی تایمز» /
- ۵..... حاکمیت الله و حاکمیت ملی / علیرضا نوری زاده
- ۶..... پاسخ دکتر عبدالکریم سروش به ۶ سؤال انصار حزب الله /
- ۸..... مصاحبه رضا پهلوی با مجله ایتالیایی «جنت» /
- ۱۰..... نشرده‌ای از نظرات آقای داریوش فروهر /
- ۱۲..... معمای لاینحل / آیت‌الله مهدی حائزی یزدی
- ۱۳..... مفهوم ولایت فقیه / آیت‌الله منتظری
- ۱۴..... اسلام و افسانه رویارویی / فرد هالیدی
- ۱۶..... دولت ایران و تروریسم / مجله تایم
- ۱۸..... مصاحبه دکتر ابراهیم یزدی با خبرنگار صدای ایران در لس آنجلس /
- ۲۰..... تفاهم ملی / نشریه کار
- ۲۱..... بحث و بررسی تفصیلی در شرایط رهبر / آیت‌الله منتظری
- ۲۳..... مواضع و رهنمودهای آیت‌الله خمینی در رابطه با مارکسیستها / سیاوش فداکار
- ۲۴..... حکومت اسلامی، ایران و افغانستان / مجید دیوانی
- ۲۵..... مرد سرنوشت‌ساز تاریخی کیست ؟ / داریوش پیوند
- ۲۶..... مشروعیت اپوزیسیون / علی فریور
- ۲۷..... پرچم سرخ و سرود آن / اصفهانی
- ۲۷..... انقلاب سوسیالیستی / پرویز خادم
- ۲۹..... قانون اساسی، استراتژی و تاکتیک / پیروز دوانی

## بخشی از مصاحبه آقای علی اردلان با رادیوایران لوس آنجلس

۵ خرداد ۱۳۷۵

۱. جناب آقای اردلان شما به عنوان عضو شورای جبهه ملی لطفاً توضیح دهید آیا در شرایط کنونی جبهه ملی در ایران فعالیت علنی دارد و آیا رژیم کنونی فعالیت جبهه ملی را تحمل می‌کند؟  
ج - در شرایط فعلی به علت جلوگیری و ممانعت‌هایی که وجود دارد خیلی علنی نیست، ولی همه می‌دانند که اعضای جبهه ملی فعال هستند و بیانیه‌هایی هست و گاهی هم همین مصاحبه‌هایی که ملاحظه می‌فرمایید هست، ولی جریان سازمانی و کارهای تشکیلاتی که باید برای احزاب و جمعیتها باشد، وجود ندارد.
۲. آقای اردلان اصولاً مصدق‌ها را این رژیم تحمل می‌کند؟  
ج - تا حدودی، آنها مراقبت تام دارند، ما هم در یک حدودی فعالیت داریم، البته حدودش فعالیت‌هایی است که ملاحظه می‌فرمایید، گاهی اعلامیه است، بیانیه است و همین مصاحبه‌ها، و الا فعالیت علنی آن‌طوری که قانون مجاز کرده مانع می‌شوند.
۳. آقای اردلان، جبهه ملی آیا یک سازمان واحد است یا چندین سازمان است؟ چون در برون مرز جبهه ملی‌هایی با نامها و لقب‌هایی متفاوت است؟  
ج - عرض کنم که در ایران جبهه ملی به همین نحو است که خدمتان توضیح دادم، آن سازمانی که بایستی برای احزاب و جمعیتها وجود داشته باشد به‌طور علنی و رسمی نیست ولی ارتباطات هست و فعالیت‌هایی هم در حدودی که قانونی می‌دانیم انجام می‌شود. اما، ما ارتباط با خارج به این صورت نداریم که آنها اجازه رسمی داشته باشند از طرف جبهه ملی یا ارتباط دائمی و به‌طور منظمی باشد وجود ندارد.
۴. جناب اردلان شما به عنوان یکی از یاران کهن جبهه ملی ایران بفرمایید که آیا اندیشه‌های مصدق، اندیشه‌هایی که مصدق بیان می‌کرد و به برخی از آنها در دوران مبارزه و در دوران نخست‌وزیریش عمل کرده، این اندیشه‌ها به‌درد امروز می‌خورد.  
ج - آنچه را که جنبه اصولی دارد فرض بفرمایید آزادیهاست. آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع است یا حفظ حقوق مردم است، اینها هیچ‌کدام کهنه نشده و وجود دارند و احتیاج شدید هم هست، چون متأسفانه آنچه را که در آن زمان مورد نیاز بوده، الان هم حیاتی به‌نظر می‌رسد. بنابراین همه طالب همان اصول و اهدافی هستند که در زمان خود زنده‌نام دکتر مصدق در نظر داشته و اعمال می‌کرده است. فرض بفرمایید آزادی مطبوعات بود چون یکی از برنامه‌هایی که به مجلس شانزدهم تسلیم کرد همین قانون مطبوعات بود، این است که آن مسائل متأسفانه هنوز کهنه نشده و به آن برنامه‌هایی که در آن روز اعلان می‌شده است احتیاج کامل است.
۵. آقای اردلان آزادی مطبوعات وضعیت چگونه است؟  
ج - باید از خود مدیران مطبوعات پرسید که در چه وضع ناگواری به‌سر می‌برند. نهایت سختی و اشکال زیاد دارند و فشارهایی روی آنها هست و بعد هم عواقبش را ملاحظه می‌فرمایید که گاهی ناراحتیهای شدیدی برایشان ایجاد می‌گردد.
۶. آقای اردلان به جبهه ملی اجازه انتشار روزنامه‌ای نمی‌دهند؟  
ج - نخیر، روزنامه نداریم. گاهی نشریاتی هست به نام خیرنامه که آن هم خیلی محدود و معدود است.
۷. آقای اردلان سؤالی دارم که ممکن است بفرمایید مبتنی بر فرض و مبتنی بر اگر و مگر باشد ولی به‌هرحال من آن را مطرح می‌کنم. شادروان دکتر مصدق معتقد به سلطنت، مشروطه بود. آیا اگر امروز هم ایشان در قید حیات بودند باز هم معتقد به رژیم سلطنتی بودند یا مثل جبهه ملی طرفدار جمهوری می‌شدند؟  
ج - تصویری که باید بکنیم روی خصوصیات است که از آن شادروان اطلاع داریم. قطعاً با شرایط فعلی و سابقه ذهنی ایشان جمهوری را ترجیح می‌دادند. بنابراین، خوب نمی‌شود از طرف ایشان چیزی گفت، ولی در این چهل سال شرایطی به‌وجود آمده که به کلی قبول سلطنت بی‌معنی به‌نظر می‌رسد.

۸. آقای اردلان، شما نگفتید که در شرایط کنونی برای ایران شخصیتی سیاسی مثل مصدق را ترجیح می‌دهید یا مثل انور سادات را؟  
ج - به نظر من مصدق ساخته آرمان و آرزوهای ملی و مملکت بود، لذا او می‌دانست که چه باید بکند و ملت چه نیازهایی دارد نه کسانی که با اوضاع و احوال خودشان عمل می‌کنند. به نظر بنده دکتر مصدق درباره حل مشکلات کشور و حاکمیت مردم رهبری مناسب و لایق بود.

۹. جناب آقای اردلان برگردیم به اوضاع و رویدادهای درونی ایران. اولاً می‌خواستم از حضورتان تقاضا کنم بینم جبهه ملی ایران که شما عضو شورای مرکزی آن هستید درباره سائلی مثل تحریم اقتصادی ایران توسط آمریکا چه نظری دارد؟ ببینید آمریکا معتمد است که هیچ‌گونه گفتگویی با جمهوری اسلامی نباید کرد. آمریکا می‌گوید باید جمهوری اسلامی ایران را در محاق تحریم اقتصادی قرار داد و این تحریم را هر روز سخت‌تر کرد و آمریکا فشار می‌آورد بر سران اروپا و مثلاً به عنوان نمونه آقای کهل صدراعظم آلمان بر اینها فشار می‌آورد که همرو و همگام با تحریم اقتصادی آمریکا، علیه جمهوری اسلامی ایران بشوند. می‌دانید که اروپاییها معتقدند که جمهوری اسلامی ایران را نباید تحریم کرد بلکه سیاست دیالوگ انتقادی را در برابرش دارند، سیاست گفت و شنود و گفتگوهای انتقادی را. نظرگاه جبهه ملی در باب سیاستهای خارجی نسبت به جمهوری اسلامی چیست؟

ج - آنچه را که مسلم است مردم به هیچ وجه راضی نیستند که اعمالی انجام بشود برخلاف منافع و مصالح کشور. کشورهای مقتدر یا کشورهایی که در این جریان هستند باید حساب مردم را از دولت جدا کنند نه کاری انجام بدهند به خاطر فشار به دولت که مردم در حال نیستی و نابودی قرار بگیرند، البته مجامع عمومی خصوصاً در مورد حقوق بشر و سائلی از این قبیل موضوعاتی است که باید مورد نظر باشد. البته ایراداتی که هست و ناراحتیهایی که وجود دارد باید در رفع آنها کوشید ولی نه به این قیمت که مردم از بین بروند و یا استقلال مملکت به خطر بیفتد و دخالت در امور مملکت پیش بیاید.

۱۰. آقای اردلان، شما معتقد هستید که کشورهایی مثل آمریکا یا اروپاییان فربنی باید حمایت معنوی بکنند از ملت ایران در تغییر وضع موجود؟

ج - آنچه را که حقوق بشر اعلام کرده است البته مورد توقع همه است و اما کارهایی نکنند که دخالت در امور داخلی مملکت باشد. مسلماً مردم وطن دوست و ملی‌گرا یا کسانی که در آرزوی بهبود اوضاع هستند آرزو دارند که مملکت مستقل باشد و مردم در غیر آن صورت خوشوقت یا راضی نخواهند بود.

۱۱. جناب اردلان آنهایی که تاریخ ایران و تاریخ خاور میانه را مطالعه کرده‌اند جا به جا برخورد کرده‌اند به شورشهای نان. خاطراتان هست که در زمان بخصوص قاجاریه، در برخی از شهرهای ایران شورشهایی به دلیل گرانی نان یا نبود و کمبود نان به وجود می‌آمد. حتی در سالهای اخیر به دلیل گرانی برخی ارزاق در شمال آفریقا، فکر می‌کنم در تونس بود یا الجزایر و در چند کشور، به هر صورت، در مراکش شورشهایی به وجود آمد. فکر نمی‌کنید این گرانی و وحشتناک کم‌رشدگی طاقت‌سوز ناگهان یک شورش کور در ایران به وجود بیاورد که آن سرش ناپیدا. به قول آقای دکتر یزدی که می‌گفتند: همه سرنشینان را یک جا غرق کند.

ج - این را نمی‌شود پیش‌بینی کرد، ولی به هر حال وضع مطلوبی نخواهد بود، اگر همین طور ادامه پیدا کند قطعاً موجب ناراحتی شدید مردم است و این فشارها ممکن است که سائلی را به وجود بیاورد که قطعاً ناگوار خواهد بود. ولی حالا تا چه حدی و به چه صورتی باشد، در این زمان نمی‌شود پیش‌بینی کرد و اثرات آن را ارزیابی کرد.

## مصاحبه دکتر حبیب‌الله پیمان با نشریه انگلیسی «سندی تایمز»

۷۵/۶/۲۸

■ خبرنگار: آقای پیمان ارزیابی شما از رژیم جمهوری اسلامی چیست؟

□ دکتر پیمان: رژیم جمهوری اسلامی ایران یک نظام دینی است که از یک سو مدعی است بر پایه احکام دینی عمل می‌کند و از سوی دیگر معتقد است که مشروعیتش را نه تنها از دین که از آراء مردم نیز، می‌گیرد. رژیم جمهوری اسلامی سیاستهای خود را بر سه پایه و منبع قرار می‌دهد، یکی: قانون اساسی و قوانینی که مجلس تصویب می‌کند. دوم: آنچه که خود به عنوان یک قانون دینی تشخیص می‌دهد هرچند که در قانون اساسی منعکس نباشد یا با آن مغایرت داشته باشد. و سوم: مصلحت خود حکومت. که خود حکومت هم این را به صورت یک نهاد در آورده (مجمع تشخیص مصلحت نظام)، صرفنظر از این که مصلحت نظام با قانون اساسی یا قانون شرع هماهنگ باشد یا خیر. یعنی مصلحت خود نظام در موارد پیش آمده، بالاتر از قانون اساسی و قوانین شریعت اسلام هم قرار می‌گیرد. اگر همه سیاستها بطور رسمی از این سه کانال صادر می‌شد، مشکل ساده‌تر می‌شد. اما جدا از تصمیماتی که به وسیله این سه مرجع اتخاذ می‌شود، یک سری سیاستها و عملکردهایی وجود دارد که از سوی برخی نهادها و گروهها آغاز می‌شود، مثلاً در برخورد با دگراندیشان یا خیلی موارد دیگر تصمیمات تنها از سوی این سه مرجع نیست و منبع مشکل آفرین عمدتاً همین سیاستهای غیرقانونی و غیرقابل پیش‌بینی و کنترل است.

■ خبرنگار: آیا اصلاً انقلاب بهمن ۵۷ کار کرده است یا خیر؟

□ دکتر پیمان: تعریفی که «حاکمیت» از انقلاب دارد با «ما» متفاوت است. از دید آنها بله، کار کرده! آنچه که آنها از انقلاب مد نظر داشتند این بود که روحانیت و فقها حکومت کنند، شعائر اجرا شود و قوانین شرعی در دادگاهها و سیستم قضایی حاکم باشد که خوب اینها رخ داده‌اند و لذا کنترل دست آنهاست و حاکمند و همچنان هم دارند پیش می‌روند و بحث اسلامی کردن (مثلاً دانشگاهها) هنوز ادامه دارد.

اما از نظر ما، هدف انقلاب این بود که برای مردم آزادی عقیده و بیان و امنیت سیاسی و قضایی بیاورد (ارمغانی که در رژیم پیش از آن محروم بودند) و به احزاب و گروهها و مردم فرصت مشارکت سیاسی و تبلیغ و رقابت مسالمت‌آمیز بدهد، عدالت حاکم شود و تبعیضها و اختلافات طبقاتی رفع گردد، برنامه‌های اقتصادی در جهت رفع وابستگی به قدرتهای بزرگ باشد و به طرف استقلال سیر کنیم. طبیعتاً وقتی «انقلاب» را اینها بدانیم، صرفنظر از یک سری دستاوردهای اول انقلاب که امیدوارکننده بود (مثل آزادی)، آن آرمانها به تحقق نیوسته یا تا تحقق کامل آنها راه درازی در پیش است. آزادی محدودتر و کم شده و حتی آزادیهایی را که ابتدای انقلاب بدست آوردیم، گرفته‌اند. محرومیت بیشتر شده و در خلاف جهت عدالت اجتماعی گام برداشته‌اند، چرا که سرمایه‌داری تجاری در جهت تثبیت و افزایش تمرکز قدرت و ثروت سوق داده شده، فقر بیشتر شده، طبقه متوسط و تحصیلکرده تحت فشار قرار گرفته است. تولیدات صنعت علیرغم فروش هنگفت

نفت، کم شده و سیاستهای اقتصادی حتی در چارچوب خود برنامه‌های دولت هم موفق نبوده است و ضمن اینکه جهت آن رو به بیرون و وابستگی به بیرون است و از اهداف انقلاب که به توسعه درونزا (تکیه بر سرمایه توان داخل) معتقد بود، دور شده است.

■ خبرنگار: به نظر می‌رسد که این حکومت در حال نقض کردن همه آرمانها و اهداف انقلاب ۵۷ است. تصور می‌کنید که آیا روزی برسد که انقلاب دیگری شکل بگیرد؟

□ دکتر پیمان: برای اینکه به حقیقت پی ببریم باید مردم را تفکیک کنیم. برای بخشی از مردم همین اجرای شعار و دینی شدن جامعه حتی بطور روینایی و ظاهری، اهمیت دارد و این را تأیید می‌کنند. اینها تحت تأثیر آموزه‌هایی هستند که حاکمیت عرضه می‌کند. اقشاری هم هستند که منافع مشخص اقتصادی در پیوند با حاکمیت دارند و امتیازاتی دارند که در این رابطه بدست آورده‌اند. دهقانان ایران به‌رغم همه مشکلاتی که بطور عام در جامعه وجود دارد، در مقایسه با اقشار وسیع شهری (کارگران، کارمندان و طبقه متوسط و پایین شهری) وضع نسبتاً بهتری دارند و زندگی بهتری بدست آورده‌اند و لذا ناراضیانی در روستا کمتر است. از طرف دیگر، در میان مردم ناراضی هم عده‌ای هستند که همین‌که روحانیت را در صدر می‌بینند، نمی‌توانند همان اعتراضهای قبلی را داشته باشند و ملاحظات دینی و پیوندهای سنتی سد راه آنهاست.

دیگر آنکه مردم، انقلابی را ۱۸ - ۱۷ سال است که پشت سر گذاشته‌اند و آسیبهای زیادی را متحمل شده‌اند، چه روانی و روحی و چه جسمی و فیزیکی و اقتصادی (خصوصاً در طی جنگ)، لذا مردم طالب رفاه و امنیت‌اند. نسلی که انقلاب کرد و الان هم هست، آمادگی روحی و روانی برای یک انقلاب دیگر را ندارد و بیشتر به دنبال راههای مسالمت‌آمیز و فارغ از خشونت است؛ به دلیل همان تجربه منفی همچنین به دلیل شدت سرکوب و اختناق که الان وجود دارد، شرایط عینی و ذهنی یک انقلاب دیگر وجود ندارد.

عامل دیگر، باس و درماندگی است که به دلیل فشارهای سیاسی و اقتصادی زیاد شده و به علت عدم وجود یک آلترناتیو قوی، محکم و صحیح فرهنگی - سیاسی، که بتواند جایگزین خوب و مناسبی باشد، درماندگی تشدید شده است. نسل جوان، تجربه قدیمی‌ترها را ندارد و تنها آثار آن را دیده و احساس ناتوانی هم ندارد. به نوعی احساس اسیر شدن در یک قفس می‌کند، هرچاکه می‌خواهد برود و هرچه که می‌خواهد انجام دهد، با مانع روبرو می‌شود؛ مشکل با تحصیل، شغل، آزادیهای فردی، تفریح و... و لذا یک حالت عصیان خاموش دارد. البته اکثریت جوانان نمی‌دانند چه باید بکنند، چرا که تفکر نوینی بین آنها وجود ندارد و لذا تنها با لجبازی و مقاومت منفی و عکس‌العمل‌ها و واکنشهای اخلاقی - عملی با حاکمیت مقابله می‌کنند. دیگر آنکه حکومت با تمهیدات فراوان جلوی طرح اندیشه‌های نو و گسترش آن را میان توده جوان گرفته و می‌گیرد و مانع از شکل‌گیری نظریات جدید فرهنگی و تفکرات و راه‌حلهای نوین دینی، سیاسی و اجتماعی می‌شود. در واقع از وحدت و بازسازی هویت جمعی آسیب‌دیده‌ها ما جلوگیری می‌کند. خشونت، البته در مواردی گریزناپذیر شده است. فشارهای اقتصادی خصوصاً سبب تشدید فشارهای دیگر و بالتجربه باعث شکل‌گیری شورشی‌هایی نظیر آنچه در سالهای قبل و در مشهد، قزوین، اسلامشهر و... دیدیم، می‌شوند که هر آن ممکن است در آینده رخ دهند، اما اینها با یک حرکت هدفمند و توأم با تفکر و تأمل فرق دارند... تمام تلاش حکومت این است که مانع از پیوند روشنفکران و خصوصاً روشنفکران دینی (که قادرند یک هویت نوین و جدیدی را ارائه کنند) با مردم، گردد. مثلاً به خود ما، در «جنبش مسلمانان مبارزه» مجوز انتشار نشریه نمی‌دهند، دوستان زیادی از ما تحت فشار و بازجویی قرار گرفته‌اند، از کار بیکار و از دانشگاه اخراج می‌شوند، اجازه سخنرانی در دانشگاه نمی‌دهند و تنها در زمانهای محدود و مکان محدود می‌توانیم ارتباط برقرار کنیم، این وضعیتی است که سایر احزاب سیاسی ایران (که متأسفانه تعدادشان هم زیاد نیست) درگیر آن هستند... اگرچه به دلیل آنکه ما در چارچوب قانون اساسی فعالیت می‌کنیم، بهانه‌ای برای برخورد قانونی با ما هم ندارند، چرا که قانون را نقض نمی‌کنیم. (هرچند پایبند به این هم نیستند...)

در حال از همه اینها هم که بگذریم، در یک تحلیل نهایی ما تحولی با الگوی انقلاب سال ۱۳۵۷ برای جامعه فعلی ایران تجویز نمی‌کنیم زیرا چنین تحولی قطعاً خسارات زیادی برای جامعه به‌همراه خواهد داشت. لذا استراتژی ما مبنی بر اصلاح وضع موجود در چارچوب مبارزه قانونی برای دستیابی به اهداف دمکراتیک است.

## حاکمیت الله و حاکمیت ملی

علیرضا نوری زاده

هنوز هم ما مشاهده می‌کنیم که شماری از مخالفان رژیم، از پذیرفتن این واقعیت سر باز می‌زنند که نباید حساب همه را که از سر ایمان یا اتفاق و بخت، در آن دیار گرفتار دستشان به جایی بند است، با یک جمله «همه سر و ته یک کرباسند» و «همه اینها دستشان در یک کاسه است»، تمویه کرد.

این اشتباه بزرگ را مخالفان رژیم گذشته مرتکب شدند و بهای آن را نه تنها خود به تلخترین وجهی پرداختند بلکه، به دلیل تصویری که از همه مسئولان و خدمتگزاران رژیم پهلوی ترسیم شده بود، بسیاری از آنان بیگناه، گرفتار گلوله‌های افرادی چون صادق خلخالی و محمدی ریشهری و گیلانی شدند.

آیا صرف وزیر شدن یا به وکالت رسیدن در مجلس شورای ملی، و یا به درجه ژنرالی در ارتش شاهنشاهی رسیدن کافی بود تا کسی را مجرم دانست و حکم نابودی‌اش را صادر کرد؟

باری گفتم پرونده هرکدام از کاربه‌دستان ولایت فقیه را باید به‌طور مستقل و بدون صادر کردن حکم قبل از مطالعه پرونده بازبینی کرد. من در طول سالهای گذشته هر جا لازم شده بدون وحشت از هو کردن و اتهام زدن اپوزیسیون، احساس و برداشتهای خود را نسبت به کارگزاران ولایت حاکم بازگو کرده‌ام.

بالاخره یکجا باید حساب مردمی از نامردمی جدا شود. شما انتظار نداشته باشید که من حساب بسیاری از فرماندهان شایسته نیروی ارتش را با دامپزشک مربوطه حسن فیروزآبادی (که به لطف رهبر یکشنبه سرلشگر با ۱۱ سال تقدم بر سرلشگر علی شهبازی رئیس ستاد ارتش شد و به‌ازای خوب خواندن دعای جوشن کبیر به ریاست ستاد مشترک نیروهای مسلح انتخاب گردید) و محمدباقر ذوالقدر رئیس ستاد سپاه و حمید عرب‌نژاد فرمانده مرکز فجر سپاه، در یک دفتر ثبت کنم.

در وزارت خارجه رژیم ما چهره‌هایی داریم که به وطنشان عشق می‌ورزند و واقعاً نمی‌شود آنها را با نیاوندیانی مقایسه کرد که شش ماهه می‌خواست در باکو هم میلیونر شود هم حزب‌الله راه بیندازد هم انقلاب کند و هم همه آذربایجانی‌ها را از برکات کتب شریفه توضیح‌المسائل و بحار حضرت ملا باقر مستفیض گرداند. در دموکراسی‌های غربی هم همه اجزای حکومت مشول سیتانی نیستند که نخست‌وزیر و وزرایش مرتکب شده‌اند. رژیم که جای خود دارد. در اینجا حضرتش حکم می‌کند بقیه اطاعت، این وسط دیوانگانی نیز هستند که به‌جای آوردن دست، سر طرف را هم می‌برند. هنوز هم صدای پرطنین علی‌اصغر مظهری نماینده کرمان در گوش من زنگ می‌زند که اطوار شریف‌امامی را با یک جمله که «خیر تو همان شریف‌امامی دیروز و پرویز هستی» از روتق انداخت.

در مجلس آخوندی هم ما مثل مظهری داریم. می‌گویند نه، به حرفهای قاسم شعله سعدی نماینده شیراز توجه کنید که در جلسه پرسش و پاسخ با دانشجویان در برابر آدمی مثل موحدی ساوجی می‌گوید: حاکمیت از آن مردم است و این ملت و فقط ملت است که حق دارد حاکمیت خود را از طریق برگزیدن نمایندگانی که مورد اعتمادش هستند اعمال کند. حکومت اگر ریشه در میان ملت داشته باشد، حکومت ملی است. در همین جلسه دکتر غلامعباس توسلی رئیس انجمن جامعه‌شناسان می‌گوید، در اسلام حزب وجود ندارد ولی انقلاب مشروطیت به ملت ایران دموکراسی و حیات حزبی ارزانی داشت. با اتکا به همین دموکراسی و وجود احزاب آزاد بود که دکتر مصدق توانست نفت را ملی کند.

حال به پاسخهای موحدی ساوجی به این دو توجه کنید و یادتان باشد در جلسه عده‌ای نیز از انصار حزب‌الله دست‌به‌پراک نشسته بودند تا زبان از کام ضد ولایت فقیه بیرون کشند. حضرت موحدی ساوجی نیز هر از چندگاه مطابق نوشته مطبوعات ولایت رو به انصار حزب‌الله می‌کرد که «مگر نه اینکه امام فرمود... مصدق به اسلام سیلی زده و آنها نیز یکصدا پس از ذکر سه صلوات می‌گفتند بر منکرش لعنت.

آقای ساوجی می‌گوید: اولاً «آقای شعله سعدی در ضلالت و گمراهی است چون حاکمیت مال الله است که توسط پیغمبر اسلام و بعد از او ائمه و در غیاب حضرت حجت به‌وسیله نایب او، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای رهبر انقلاب اعمال شده و می‌شود. مقوله حاکمیت مردم و ملی مال نصاری و غربیهاست و در جامعه اسلامی ماکه مردم تابع فرامین و نقطه‌نظرهای رهبر هستند جایی ندارد.» (من اگر جای یکی از آن دانشجویان بودم بلند می‌شدم و می‌گفتم آقا پس به چه حقی تو نام خودت را گذاشته‌ای نماینده مردم تهران و ادعا می‌کنی یک میلیون تن به تو رأی داده‌اند.)

آقای ساوجی سپس می‌گوید: آقای توسلی از مرحله پرت است. چون در اسلام حزب داریم، خویش را هم داریم. و در قرآن آمده است حزب الله و حزب الشیطان.

سپس به سراغ مقوله ملی شدن نفت می‌رود و می‌گوید نفت را روحانیت ملی کرد نه مصدق، نقش عظیم روحانیون در جنبش ملی شدن نفت انکارناپذیر است. مطالعه مباحثه ساوجی با شعله سعدی و دکتر توسلی، بیش از پیش مراد از این اعتقاد راسخ می‌کند که سرانجام این بنای رو به ویرانی ولایت فقیه را تیشه مردانی مثل شعله سعدی، و غلامعباس توسلی فرو خواهد ریخت. وگرنه برخی افراد و گروههای خارج از کشور تا صبح قیامت هم اگر مجاهدت کنند و کاباره‌های مقاومت در چهارگوشه عالم به‌راه اندازند، نه‌تنها کاری از پیش نخواهند برد بلکه با اعمالشان پایه‌های بنای ولایت فقیه را مستحکم‌تر می‌کنند.

## پاسخ دکتر عبدالکریم سروش به ۶ سوال انصار حزب‌الله

پس از یورش گروه «انصار حزب‌الله» به جلسه سخنرانی دکتر سروش در دانشگاه تهران در مهرماه ۱۳۷۴، هیاهوها و جنجالهایی پیرامون اندیشه‌های به اصطلاح «سکولاریستی» دکتر سروش و اعتقادی وی به جدایی دین از سیاست و مخالفت او با حکومت دینی، در سطح جامعه روشنفکری بوجود آمد و بسیاری از روشنفکران و حتی برخی از گروههای چپ اپوزیسیون میهن در داخل و خارج از کشور، او را به عنوان یک نیروی اپوزیسیون رژیم و مدافع و تئوریسین مذهبی و جدایی دین از سیاست، و «مخالف حکومت دینی» مطرح و ارزیابی نموده‌اند. دکتر سروش در آبان ۱۳۷۴ در جزوه‌ای به ۲۸ سؤال انصار حزب‌الله پاسخ داد و در ۹ آبان ۱۳۷۴ آن را برای روزنامه‌های «ایران» و «اخبار» ارسال کرد که آن روزنامه‌ها از چاپ این پرسش و پاسخ خودداری کردند. پاسخهای دکتر سروش به انصار حزب‌الله، برای شناخت دیدگاههای وی بسیار با اهمیت است. لذا در اینجا، در ارتباط با مسئله محوری «جدایی دین از سیاست» و «حکومت دینی»، شش پرسش انصار حزب‌الله و پاسخهای دکتر سروش به این سؤالات را انتخاب کرده و در معرض مطالعه و قضاوت علاقه‌مندان و فعالان سیاسی کشور قرار می‌دهیم.

بنام خدا

مدیر مشول محترم روزنامه ایران - مدیر مشول محترم روزنامه اخبار

با احترام

همراه با این نامه، پاسخهای خود به سؤالات انصار حزب‌الله را که عمدتاً برگرفته از نوشته‌های پیشین و چاپ‌شده این جانب است می‌فرستم که امیدوارم در تبیین مسائل مورد اختلاف سودمند افتد. عمد داشتیم به آثار مکتوب و مطبوع استناد کنیم تا مراجعه به آنها بطور کامل برای اهل تحقیق آسان باشد، وگرنه درخصوص هریک از آن سؤالات، بسی بیش از اینها می‌توان نوشت و توضیح داد. پاره‌ای از سؤالات را نیز که ریشه‌ای در آرا و مکتوبات این جانب نداشتند، و نمی‌دانم چگونه و از کجا پیدا شده‌اند، نشان داده‌ام و خلاف واقع بودنشان را آشکار کرده‌ام. اگر سؤالات مربوط دیگری نیز از ناحیه کسانی دیگر به دست من برسد بر همین نهج پاسخ

خواهم گفت و از روشنگری و جدال احسن و موعظه حسنه دریغ نخواهم ورزید. و این شیوهٔ همیشگی من در سخنرانیهایم بوده است که همواره پس از الفاء خطابه، به پرسشهای مستمعان، در حد توان پاسخ می‌گفتم و از متکلم وحده بودن پرهیز می‌کرده‌ام، مدعی نیستم که همهٔ مواضع من مقبول همهٔ عالمان است، اما دست‌کم کوشیده‌ام تا روشن کنم مواضع من کدام‌اند، تا خدای ناکرده، سخنی را نالجا به من اسناد ندهند و براساس آن داوریهایی خداناهند نکنند. همچنین امیدوارم این پاسخها که قطعاً کوتاهی از متونی بلند هستند، موجب شوند که جستجوگران به متون و منابع اصلی رجوع کنند و درک جامع و درستی از نکات مورد بحث بدست آورند. خداوند را می‌خوانم که همه ما را در جادهٔ صواب و انصاف، استوار بدارد. و از داوری شتابزده و عمل ناسنجیده حفظ بفرماید.

والسلام علی من اتبع الهدی

عبدالکریم سروش

۹ آبان ۱۳۷۴

سؤال اول: آیا شما دین را عین سیاست می‌دانید یا خیر؟

ج - «بر آگاهان پوشیده نیست که در یک جامعهٔ دیندار، که عمقاً نه فقط صورتاً دینی است، سیاست نمی‌تواند دینی نباشد. و در این کار عزم و عمد و جهد کسی دخیل نیست. خدایی (رحیم یا خودکامه) که مردم برمی‌گیرند و رابطه‌ای (بردگانه، تاجرانه، عاشقانه) که با وی پی می‌افکنند چنان در تاروپود اقتصاد و حکومت و اخلاق و سیاستشان رخنه می‌کند و چنان بر گلیب می‌ششان رنگ دینت می‌زند که به آب هفت دریا، رفتنی نیست. چنین سیاسی که به طبع (نه با فسر و موناژ) با دینت عجین است، نه به امر کسی می‌آید و نه به نهی کسی می‌رود و نه از ناحیهٔ هیچ منکر و مخالفی، منحل و منلاشی می‌شود... تنها در یک صورت می‌توان دینت را از سیاست جدا دانست و آن در وقتی است که جامعه غیردینی باشد. بودن یا نبودن ثوری حکومت و ولایت در معرفت فقهی، دین و سیاست را از هم جدا یا با هم آشنا نمی‌کند. دینی بودن یا نبودن جامعه است که بر دینی بودن یا نبودن سیاست و حکومت و یکی بودن دینت و سیاست حکم می‌راند و بس. سیاست خنده‌ای بر لب دینت نیست که گاه بر آید و گاه محو شود، بل برقی است که همواره در چشمان دینت می‌درخشد. باری روان بودن دین در جامعه و مشروعیت بخشی دین به روابط اجتماعی و سیاسی، ضامن دینی شدن سیاست است، و ایدئولوژیک بودن یا نبودن دین، ربطی به شمار بی‌معنای جدایی دین از سیاست ندارد.» (ایدئولوژی دینی و دین ایدئولوژیک، کیان ۱۶، آذر و دی ۷۲، ص ۲۶ و ۲۷).

سؤال دوم: آیا زندگی افراد مسلمان اعم از اقتصاد، روابط اجتماعی، معیشت، تحصیل، کار و... باید دینی باشد یا خیر؟ و دینی بودن به چه معناست؟

ج - «حکومت دینی، حکومتی است متناسب با جامعهٔ دینی و جامعهٔ دینی جامعه‌ای است که در آن چیزهایی می‌گذرد که منافات قطعی با فهم قطعی از دین قطعی ندارد، نه اینکه همه چیزش را از دین اخذ و اقتباس کرده است. بلی همین فهم دینی هم سیال است و لذا تشخیص منافات و عدم منافات این یا آن مقوله با دین هم سیال خواهد شد ولی این سیالیت هیچ ضرری ندارد و جز پختگی حاصلی به بار نمی‌آورد. لازمهٔ حکومت دینی داشتن شکل جامد و صلبی برای حکومت نیست بلکه حکومتی است که در آن، همیشه پاس دین نگه داشته می‌شود. پروای دین داشتن و با آن درنیفتادن و خود را مستمراً بر آن عرضه کردن، صفت ویژهٔ حکومت دینی است؛ خواه فهم دینی و پاسداری از آن سیال باشد یا نه. حکومت غیردینی اصلاً پروای دین ندارد. این مهم نیست که فهم دینی سیال است یا ثابت. مهم این است که ما همیشه فهم دینی عصر خود را محترم بدانیم، آن را سمت مرجعیت ببخشیم و از ناسازگاری با آن حذر کنیم و همیشه خود را با آن چک کنیم و داوری نهایی را به دست او بسپاریم. در عین حال شما را توجه می‌دهم به اینکه کتاب و سنت هر تفسیری را هم بر نمی‌دارد، اینطور نیست که هر معنایی را بتوان بر آنها حمل کرد و هر نکته‌ای را بشود از دل آنها بیرون کشید، گرچه که در مقام اخذ و استفاده از آنها مجال واسعی هم هست.» (فربه‌تر از ایدئولوژی، مقاله باور دینی، داور دینی، ص ۵۶).

سؤال پانزدهم: آیا حکومت باید براساس دین صورت گیرد یا خیر؟ (طبق نظر شما در مقالهٔ دین و دموکراسی)

ج - بلی حکومت دینی، براساس ارزشهای دینی است و کمترین صفش آن است که برخلاف دین عمل نکند. و من به این امر قائل و معتقدم. «حکومت از شیوه‌های مدیریت، بعلاوهٔ ارزشها، و بعلاوهٔ حقوق و اختیارات تشکیل می‌شود. و لذا وقتی که پرسیده می‌شود آیا حکومت دینی است یا دینی نیست؛ می‌پرسم کدامیک از این اجزا مورد نظر است؟ آیا منظور این است که ارزشهایی که در یک حکومت بکار گرفته می‌شود و حاکمان خود را بر پرو آن می‌دانند دینی است یا نه؟ یا منظور این است که آیا شیوهٔ مدیریتی که در آن حکومت بکار می‌رود، مقتبس از دین است یا نه؟ با اینکه آیا حقوق و اختیارات حاکمان و تکالیف و وظایف محکومان از دین اخذ می‌شود یا نه؟ این یک نوع طرح سؤال است که در واقع عبارت است از منحل کردن سؤال اول به چند سؤال که در برابر هر کدام از آنها هم می‌شود پاسخی گذاشت.» (فربه‌تر از ایدئولوژی، مقاله باور دینی، داور دینی، ص ۴۷)

«کسانی دیگر گفته‌اند که حکومت دینی، حکومتی است که ارزشها و آرمانهایش را از دین اخذ می‌کند، اما نحوهٔ مدیریتش را از علم می‌گیرد. نظیر شهید صدر که می‌گوید: «ارزشهای اقتصاد از دین اخذ می‌شود اما علم اقتصاد از بیرون دین می‌آید». این برمی‌گردد به دین‌شناسی ما که اصولاً ما در دین چه می‌جویم، چون فهمی و انتظاری که از دین داریم در تمام متعلقاتش ریزش خواهد کرد. اگر ما آمدیم و گفتیم علی‌الاصول دین عرصهٔ ارزشهاست؛ جایی است که مقدم بر هر چیزی، آرمانها و ارزشهای متعالی را در اختیار ما قرار می‌دهد، اما روشها را در اختیار ما قرار نمی‌دهد و روشها باید از علم اخذ و اقتباس بشود، و یا به تعبیر دیگر اگر گفتیم آنچه را که نمی‌توانیم بدست بیاوریم دین می‌دهد و آنچه را که می‌توانیم بدست بیاوریم لازم نیست از دین بگیریم (چون دین آمده است آن چیزهایی را در اختیار مردم قرار بدهد که مردم به پای خود نمی‌توانند به آن برسند) و نیز اگر ما قائل شدیم که روشهای علمی مدیریت چیزی است که انسانها می‌توانند با تجربه و خطا، با افتادن و برخاستن پیدا کنند، در آن صورت، ما برای آنها محتاج به دین نخواهیم بود و فقط ارزشها را از آن اخذ می‌کنیم، چنین حکومتی از نظر قائلان به آن نظریه، همچنان دینی است؛ چون اصلاً متکی به آرمانهای دینی است ولو اینکه از یک جهت هم بشری است چون متکی به روشهای شناخته‌شدهٔ بشری است.» (پیشین، ص ۴۸)

«ارزشها و روشها با هم تفاوت دارند و همچنانکه قبلاً عرض کردم هر علمی قائم به روش است و اگر روش نداشته باشد باقی نخواهد ماند اما روشها خادم ارزشها هستند؛ نه به این معنی که روشها به فرمان ما و موافق میل ما نتیجه می‌دهند بلکه بدین معنی که ما ابتدا به امری و غرضی تعلق خاطر پیدا می‌کنیم و سپس روش تحصیل آن غرض را به کار می‌بندیم و به این معنی است که علم، خادم اخلاق یا دین می‌شود. ولی روش هیچ‌گاه دینی نمی‌شود بلکه اثبات دین محتاج روش است. ما به روش عقلی - کلامی یا به روش تجربی - تاریخی وجود نبی و حقانیت او را ثابت می‌کنیم. چگونه می‌شود روش علمی یا فلسفی مقتبس از دین باشد؟ بلی روشهای خرد در داخل دین هست اما در آنهاجا باید پرسید تقدم با غایت است یا با روش موصل به آن؟ و اگر مصلحت ایجاد کند، روش فدای غایت می‌شود. گاهی غرض

از روش، شکل‌های ثابت است مثل روش عبادات، اما امکان ندارد که در دین شکل ثابتی بدون تکیه بر روح ثابتی وجود داشته باشد. ببینید وقتی که ادیان آمدند، جوامع شکلی داشتند، ساختاری داشتند؛ مؤلف از نهادهایی بودند که یکی از این نهادها هم در آن جوامع، نهاد حکومت و قدرت بود. ادیان که در زمینه‌های خالی ظهور نکردند؛ در جوامعی ظهور کردند که بسیاری از شئونشان تقویم‌یافته و راسخ شده بود و ادیان با بسیاری از این شئون مخالفتی یا التفاتی نداشتند و لذا جدا کردن این مطلب که کدامیک از آن شئون دینی بوده و کدامیک نبوده یکی از وظایف جدی هر شخص دین‌شناس است... باری باید توجه داشت که هیچ دینی در محیط تهی ظهور نمی‌کند و لذا ظرف و مظروف دینی همیشه با هم آمیخته می‌شوند. حکومت دینی بر جامعه مانند تابش نور است بر موجودات. موجودات، روشنایی خود را از نور می‌گیرند نه همه چیزشان را. ابعادشان، ساختارشان، ترکیب عناصرشان... همه پیشاپیش موجودند و بر اثر تابش نور، احوالشان روشن می‌شود: بعضی‌ها زشتی‌شان و بعضی‌ها زیبایی‌شان. دین در یک جامعه شبانی، جامعه شبانی را روشن و بسامان می‌کند و در یک جامعه صنعتی، جامعه صنعتی را روشن می‌کند. شبانی بودن یا صنعتی بودن هیچ‌کدام از دستورات دینی اخذ نمی‌شوند. معنی داور بودن دین همین است. (پیشین، ص ۶۰ - ۵۸) ۲

سؤال سی و دوم: جامعه‌ای که تاکنون بیشتر از ۵۰۰ هزار شهید مفقود و آزاده و جانباز تقدیم به اسلام و مبین اسلامی نموده است در کدامیک از نوشته‌های شما جای گرفتند، آیا این چشم بستن نسبت به حقایق نیست؟

ج - همه سخنان من در دفاع از اسلام و ارزشهای دینی است. عید را من فقط یکی می‌دانم و آن عید قربان است، که در آن مفهوم شهادت و قربانی شدن مندرج است. مولوی که اینهمه محبوب من است یک دلیلش آن است که غزل معروف «کجا بید ای شهیدان خدایی» را سروده است و همه جا اسماعیل صفت بودن و بی‌حذر بودن و «آزاد از سر» بودن را تبلیغ و توصیه کرده است:

من چو اسماعیلیانم بی‌حذر / بل چو اسماعیل آزادم ز سر / فارغم از طمطراق و از ریا / قل تعالوا گفت جانم را بیا  
به سخنرانی من در باب مفهوم واقعی عید مراجعه کنید. و معنای شهادت را ملاحظه نمایید. روز عید روز طرب و خنده است. و خنده دو گونه است خنده روح و خنده عقل. خنده روح شهادت است و خنده عقل یقین. و حتماً شهیدانی که به یقین رسیده‌اند و یقین‌ورزانی که شهادت می‌طلبند بی‌سبب نبود که مولوی می‌گفت خود را برای شهادت می‌باید فربه‌تر کرد تا قربانی گرانباتری نثار معشوق کنیم:  
دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می‌کشد / غرق دریا بیم ما را موج دریا می‌کشد  
خویش فربه می‌نمایم از بی قربان عید / کان قصاب عاشقان بس خوب و زیبا می‌کشد  
(توضیح مبسوط مطلب در سخنرانی ۲/۱۰/۷۰ در خانواده یکی از شهدا آمده است.) ۵

سؤال سی و سوم: آیا این ۵۰۰ هزار ایثارگر که در راه خدا و عقیده از جان گذشته‌اند براساس میانی شما معتقد به جهل و تعصب جزمیت نیستند؟  
ج - به هیچ‌رو، آنان مدافعان عقیده و مبین‌اند آن‌هم در برابر کوران و متمصبانی که به غارت این کشور آمده بودند.  
سؤال سی و چهارم: آیا از نظر شما بهتر نبود که این شهیدان و جانبازان و مفقودین و آزادگان بدون تعصب ایدئولوژیک می‌نشستند و برای صدام مقاله می‌فرستادند تا غریزه لیبرالیست شما ارضا شود؟  
ج - نه، مقاله فرستادن برای کسی است که مقاله می‌نویسد. اما کلخ‌انداز را پاداش سنگ است. و جزاء سیئه سیئه مثلها. مذاکره و مکاتبه آن‌هم با صدام و ابرقدرتهای پشتیبان او؟! ۶

- ۱- جزوه پاسخ دکتر عبدالکریم سروش به ۳۸ سؤال انصار حزب الله، ص ۲.
- ۲- همانجا، ص ۳.
- ۳- همانجا، ص ۳ و ۴.
- ۴- همانجا، ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.
- ۵- همانجا، ص ۳۴ و ۳۵.
- ۶- همانجا، ص ۳۵.

## مصاحبه رضا پهلوی با مجله ایتالیایی «جنت»

دوم فوریه ۱۹۹۵

ویرجینیا، ایالات متحده:

رضا پهلوی ۳۵ ساله اولین فرزند فرح پهلوی و محمدرضا پهلوی است. وی به همراه خانواده خود از سال ۱۹۷۹ در تبعید به سر می‌برد. او در ایالات متحده آمریکا به همراه همسر ۲۶ ساله خود یاسمین اعتماد امینی و دو فرزندشان نور ۳ ساله و ایمان یک‌ساله زندگی می‌کند. رضا پهلوی تحصیلات عالی خود را در ایالات متحده به پایان رسانیده است و از سن ۲۰ سالگی در مصر ادعای «پادشاهی» خود را بعد از مرگ پدر اعلام کرد. در شرایط کنونی، وی اعلام کرده است که برای



متحد نمودن نیروهای دمکرات مخالف رژیم تلاش می‌کند و تأکید کرده است که هدف اصلی وی در درجه اول بازگشت آزادی و دمکراسی در ایران می‌باشد. این خط‌مشی، رضا پهلوی را هدف آماج حملات سختی حتی از جانب سلطنت‌طلبان طرفدار پادشاهی او قرار داده است. حتی برخی از آنان پا را فراتر نهاده و وی را منتهم نموده‌اند که بیشتر به مبارزه برای رسیدن به دمکراسی توجه دارد تا به تاج و تخت پادشاهی ایران و به همین دلیل از او خواسته‌اند تا از تاج و تخت "پادشاهی" کشورش کناره‌گیری نماید. اینک از نظرات وی آنگاه می‌شویم:

س - در اوایل ماه مارس ۱۹۹۶، ایرانیها بایستی در انتخابات مجلس پنجم اسلامی شرکت نموده و نمایندگان خود را انتخاب نمایند. برخی عقیده دارند که رژیم اسلامی در بحران عمیقی به سر می‌برد و امکان دارد که در این انتخابات کسانی پیروز شوند که بتوانند فرمهای دمکراتیکی در صحنه فعلی سیاسی ایران ایجاد نمایند. نظر شما چیست؟

ج - اگر کسی در انتظار است که در نتیجه این انتخابات کسی شبیه میخائیل گورباچف شوروی سالهای ۱۹۸۰ ظهور کند به سختی در اشتباه است. در گذشته غرب بسختی تلاش نمود تا داخل رژیم فعلی ایران گروه میانه‌روی را پیدا نماید ولی بشدت با شکست مواجه شد. گورباچف صحبت از Glasnost و Perestroika می‌نمود. دو امر مهمی که بدون آنها تغییرات در شوروی امکان‌پذیر نبود. در داخل رژیم اسلامی کسی را نمی‌شناسم که شهادت ارائه این موضوعات را داشته باشد. چطور خواهند توانست فرمهایی در قانون اساسی خود ایجاد نمایند که این فرمها همان قوانین مردم‌سالاری شناخته‌شده در همه کشورهای آزاد جهان می‌باشد و اگر در عمل این قوانین انجام‌شدنی هم نباشد حداقل در صورت ظاهر و یا در حرف می‌تواند چنین باشد که از طرف مردم هم مورد تأیید باشد. وقتی میانه‌روها نتوانستند حتی فتوای خمینی را در مورد سلمان رشدی معوق نمایند، چطور خواهند توانست چنین تغییراتی را ایجاد نمایند؟

س - در لابلای کلمات شما انتقاداتی حس می‌شود که آن را متوجه غرب می‌نمایید، حقیقت دارد؟

ج - غرب نمی‌تواند با این اوضاع چشمان خود را در مورد وقایعی که از ۱۷ سال پیش در کشور من ایران جاری است همچنان بسته نگاه دارد. اروپا و ایالات متحده آمریکا نمی‌توانند به مبادلات بازرگانی خود با رژیم اسلامی ایران ادامه دهند و اوضاع مردم ایران را در نظر نگیرند. دنیای آزاد نمی‌تواند دو وزنه و دو اندازه را بکار ببرد. ما از غرب می‌خواهیم که از مبارزه مردم ایران در مقابل دیکتاتوری رژیم حاکم بر آن با همان قدرتی حمایت نماید که از مبارزان آفریقای جنوبی در مقابل رژیم نژادپرست آپارتاید آن و یا از مبارزه برای دمکراسی در چکسلواکی حمایت نمود. بارها از خود می‌پرسیم که چطور مردم و نمایندگان ارتباط جمعی چه در اروپا و چه در آمریکا، روزنامه‌ها و تلویزیونها و رادیوهای خود را آنطور که در مقابل پدر من بسیج نمودند در مقابل رژیم اسلامی بسیج ننموده‌اند با توجه به اینکه رژیم فعلی ایران به قول خودشان بدتر از رژیم گذشته ایران است.

س - به نحوی حق با شماست چون به نظر می‌رسد این اواخر قدری اوضاع فرق کرده است. از یک طرف به عنوان مثال کنگره ایالات متحده محاصره اقتصادی برضد ایران را تصویب نمود، در آلمان (بزرگترین شریک اقتصادی رژیم اسلامی) پارلمان این کشور رأی به عدم حضور وزیر امور خارجه ایران داد و اخیراً در برلین حکم دستگیری علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم اسلامی به اتهام کشتار برخی از مخالفان رژیم در خاک آلمان از سوی دادگاه این شهر صادر شد. شما در مورد این عکس‌العملها چه نظری دارید؟

ج - اخیراً متوجه تغییرات معنی داری در این موارد هستیم ولی هنوز کافی نیست. غرب متوجه شده که رژیم اسلامی ایران در یک وضع بسیار سخت اقتصادی در این ۱۷ سال کشور را به کوره‌راه بسته‌ای هدایت نموده که دولتمردان کنونی ایران قادر به تغییر آن نیستند. از طرف دیگر این هم حقیقتی است که رژیم روز به روز بیشتر از صحنه بین‌المللی رانده و ایزوله می‌شود. آخرین اعلامیه رفسنجانی بعد از مرگ جانگداز اسحاق رابین نخست‌وزیر اسرائیل ضربه دیگری بود بر هرچه بیشتر ایزوله شدن رژیم اسلامی حاکم بر ایران.

بهروشنی و در مقابل این حقایق دولتهای غربی در حال بررسی آلترناتیوهای مختلفی در قبال این رژیم می‌باشند. ولی اگر چنین آلترناتیوی را بار دیگر در داخل این رژیم جستجو نمایند بار دیگر ناامید خواهند شد. نمی‌توان فرمی در داخل این رژیم جستجو نمود.

س - از طرز صحبت شما استنباط می‌شود که هر نوع تغییراتی را مخصوصاً دولتهای خارجی باید انجام دهند، اینطور نیست؟

ج - خیر، داوران نهایی اوضاع فعلی ایران، مردم و وطن خواهند بود. به هیچ وجه قصد ندارم اشتباهات اپوزیسیون ایران و نقاط ضعف را بر دوش جامعه بین‌المللی بگذارم. ولی مطمئناً غرب سهم بسیار زیادی را طی این سالها در ناامید کردن مخالفان و تبعیدیان رژیم فعلی ایران داشته است.

س - به چه صورت؟

ج - مردم ما چه آنهایی که در تبعید زندگی می‌کنند و چه آنهایی که در داخل ایران مقاومت می‌نمایند، در مقابل بی‌تفاوتی تمام دنیا در مورد مشکلات ایران برای مدتی متقاعد شده بودند که هر نوع عملی برضد رژیم به هدر خواهد رفت. زیرا علاوه بر آنکه می‌بایستی با رژیمی ستمگر و خون‌آشام مبارزه نمایند، تحمل بی‌تفاوتی غرب هم در مقابل این اعمال راحت نبود. زیرا که غرب با بی‌تفاوتی در مورد اوضاع جاری ایران دست رژیم را در سرکوب خشن اپوزیسیون باز خواهد گذاشت. حقیقتاً چه تصویری برای آنها بایستی پیش می‌آمد زمانی که می‌دیدند عوامل رژیم جمهوری اسلامی رهبران اپوزیسیون را در کشورهای مختلف غربی از دم تیغ می‌گذرانند بدون آنکه دولتهای این کشورها گامی برای بازداشتن آنان به جلو بردارند؟ ولی اوضاع در حال تغییر می‌باشد.

س - فکر نمی‌کنید که اپوزیسیون ایران هم از یکدیگر عمیقاً جدا می‌باشد و همین مسئله باعث شده است که اوضاع به صورت فعلی ادامه یابد؟

ج - ایران کشوری است با مشخصات خاص خودش و فرهنگ و تیره‌های مردمی مختلف. تمام اینها از ایران کشوری با فرهنگ غنی و پیچیده می‌سازند. من در تمام این سالها خود را وقف اتحاد گروههای مختلف اپوزیسیون با ایدئولوژیهای مختلف در خارج از ایران نمودم تا به تشکیل یک جبهه واحد برسیم. در یک زمان شبیه حال که تمام کشور در خطر قرار دارد وقتی برای درگیری و جدایی نیست. روزی نمی‌گذرد که سایرین متقاعد به گردهمایی گروهی و عکس‌العمل واحد برای آزادی ایران نشوند و این براحتی بدست نیامد. براحتی نمی‌شود همه را متقاعد نمود که می‌شود متحد شد ولی هرکدام از گروهها می‌توانند استقلال سازمانی خود را حفظ نمایند و اتحاد به منزله ادغام و رها کردن استقلال سازمانی و گروهی نیست.

س - چه چیزی در این ۱۷ سال باعث شده که شما فکر کنید اتحاد بین گروهها نزدیک است؟

ج - عناصر مختلف کمک کردند تا وارد این مرحله بشویم. مثلاً گروههای چپ ایرانی بعد از سقوط کمونیسم، در دریایی از بحث در مورد دمکراسی غوطه‌ور شدند و این خود دلیل مفیدی برای اتحاد با دیگران است و گروههای دیگر هم به همین شکل و منوال. به عنوان مثال سلطنت‌طلبان آمرختند که بایستی دیگران را با

ابدنولوژیهای مختلف تحمل نموده که یکی از رکودهای اساسی برای همزیستی مسالمت آمیز با دیگران است. تحمل و دموکراسی و آزادی عناصری نیستند که بشود در تظاهرات و گنجره‌ها یاد گرفت. برای یاد گرفتن آنها زمان می‌خواهد و فکر می‌کنم که اکثر ایرانیان بدین مهم نائل شده باشند.

س - این اتحادی که شما از آن صحبت می‌کنید بایستی در اطراف سلطنت شکل بگیرد؟

ج - مشکل حقیقی برقراری سلطنت در ایران نیست. مشکل فعلی ما بازگشت آزادی و حاکمیت ملی به کشور است و این بایستی هدف همه ما باشد، چه سلطنت طلب و چه جمهوریخواه. اگر دموکراسی وجود داشته باشد چه و راست و سلطنت طلب و جمهوریخواه اصلاً معنایی ندارد. زمانی که شرایط یک رفتارندم فراهم آمد این مردم ایران خواهند بود که در مورد سرنوشت خود و نوع سیستم سیاسی و نوع دولت حاکم بر کشور خود تصمیم خواهند گرفت.

س - رئیس فعلی سازمان سیا John Deutch پیش‌بینی نموده است که رژیم آیت‌الله‌ها حداقل تا سه سال دیگر سرنگون خواهد شد؟ آیا با این پیش‌بینی موافقت می‌کنید؟

ج - من با پیش‌بینی‌ها موافقت نمی‌کنم ولی در طرز رفتار و عمل آری. اگر برخی دول غربی پایان دیکتاتوری را در ایران طلب می‌کنند، خود می‌دانند که چکار بایستی بکنند.

س - شما گفتید که نوع رژیم را به بعد از بازگشت آزادی و دموکراسی در ایران موکول می‌نمایید. اگر ایرانیان به جای جمهوری به سلطنت رأی بدهند چه نقشی سلطنت در این اواخر قرن بیستم خواهد داشت؟

ج - سلطنت یک عنصر بسیار مهم برای اتحاد و ثبات یک کشور می‌باشد. به عنوان مثال بعضی از کشورهای اروپایی را در نظر بگیرید. در تمامی این دولتها دموکراسی حاکم است. کشورهایی با تیره مردمی شبیه هم و یا همگون مثل فرانسه و پرتغال، در آنها سیستم جمهوری جاری است و کشورهایی که از دو یا سه تیره مردمی ناهمگون تشکیل شده مثل اسپانیا، انگلستان، بلژیک، سیستم پادشاهی در آنان جاری می‌باشد. ایران هم که مجموعه‌ای از تیره‌های گوناگون مردمی و فرهنگی و مذهبی است احتیاج به سیستم پادشاهی دارد زیرا که این سیستم عنصری است که اتحاد ملی را سبب می‌شود و آنان را متحد می‌نماید. به نظر من پادشاه بایستی از دخالت در سیاست و گروه‌های سیاسی خودداری نماید و مسئولیت دولت را به گروه‌های سیاسی (نیروهای سیاسی) و نمایندگان آنان در پارلمان واگذار نماید و مدل مورد نظر من همان پادشاهی اسپانیا می‌باشد.

س - چه اشتباهاتی در زمان سلطنت پدر شما و کلاس سیاسی مصدر کار آن زمان بوجود آمد که باعث انقلاب و به‌روزی کار آمدن جمهوری اسلامی شد؟

ج - این مسئله را بایستی به دو بخش تقسیم نمود: آن قسمتی که به انقلاب اسلامی مربوط می‌شود، شکی ندارم که جزء برنامه مردمی نبود که در سال ۱۹۷۸ به خیابانها آمدند و خواستار آزادی و دموکراسی بیشتر و خصوصاً اجرای قانون اساسی که به‌رحال برای پادشاه نقشی در دستگاه دولت در نظر نمی‌گرفت، شدند. هیچ‌کدام از روشنفکران و جوانان در آن زمان خواستار برچیدن دستگاه سلطنت و برقراری جمهوری اسلامی نبودند. ایده آل‌های آنان توسط راهبران جنبش و با کمک بعضی کشورهای خارجی که می‌خواستند مانع پیشرفت و ترقی ایران شوند، به‌یغما برده شد.

س - اشتباهات پدر شما کدام بود؟

ج - پدر من می‌خواست خودکفایی و ترقی و پیشرفت ایران را به چشم خود ببیند و برای این خواسته تمام سعی خود را متوجه پیشرفت و ترقی ایران نمود و به همین دلیل مسئولیت‌هایی را قبول کرد که قانون اساسی این نقشها را برای پادشاه پیش‌بینی ننموده بود و از مرزی فراتر رفت که حد بین سلطنت و حکومت محسوب می‌شد و این خطایی بود که به قیمت بسیار گرانی از طرف پدر من و تمامی ملت ایران پرداخت شد و این اشتباهی است که من هرگز نخواهم کرد. در طی تمام این سالهای تبعید انتقادات زیادی را به‌خاطر قبول نکردن مسئولیت سیاسی در داخل اپوزیسیون متوجه خود دیدم ولی به هر قیمتی می‌خواهم به مرزهای تعیین‌شده از سوی قانون اساسی ۱۹۰۵ برای پادشاه که او را از مسئولیت‌های دولت دور نگه می‌دارد احترام بگذارم.

س - زندگی در تبعید مشکل است؟

ج - زمانه، زمانه قهر مصنوعی و اینترنت و فکس است و ما در این عصر زندگی می‌کنیم. با این دستگاهها، بعد مسافت به چشم نمی‌آید و می‌شود گفت در تبعید هستم و نیستم. من به‌طور ممتد با ایران و کشورهایی که هموطنان من در آنجا زندگی می‌کنند در تماس هستم. مطمئناً به‌صورت فیزیکی از ایران دور هستم ولی تحمل آن امروز بیش از گذشته است.

## فشرده‌ای از نظرات آقای داریوش فروهر

در زیر عمده‌ترین خطوط دیدگاه سیاسی آقای داریوش فروهر که در بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها و مصاحبه‌ها و گفتگوهای متعدد وی مطرح شده است، گردآوری شده و به صورت فشرده ارائه می‌گردد.

برخلاف نغمه‌سراییهای غرض‌ورزانه، انقلاب، یک ضرورت تاریخی بود زیرا ملت ایران پس از بهره‌گیری از آزمونهای تلخ دو نقطه‌ای عطف بزرگ در زندگی خود - خیزش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت - که هر دو برغم پیروزیهای چشمگیر نخستین، در رویارویی با دسیسه‌های پیاپی استعمار پیوند خورده با استبداد و ارتجاع به ناکامی کشیده شدند با برداشتی درست، به‌گرد در شیوه‌ی گرداندگی کارهای کشور در چارچوب نظام حاکم را بسته نیافت و برای پدید آوردن دگرگونی ریشه‌دار بپا خاست تا «طرحی نو در اندازد». هیچ انقلابی در یک جابجایی قدرت خلاصه نمی‌شود و گرچه باید رسیدن به استقلال ملی و آزادیهای فردی و اجتماعی و عدالت همگانی را هدف داشته باشد اما بی‌گمان به‌گنجایش بالایی از توان سازندگی و نیز فراهم نمودن به‌روزی مردم و حتی زمینه‌سازی آسایش و سربلندی و نسلهای آینده نیاز دارد.

انقلاب بیست و دوم بهمن یکپهزار و سیصد و پنجاه و هفت به سبب ست‌بنیادی برکسی قدرت‌نشینان و بی‌بهره بودن آنان از هر پایگاهی در میان مردم با تلاش همه‌جانبه‌ی انبوهی از گروه‌های اجتماعی گوناگون تا اندازه‌ای آسان به پیروزی رسید و سازمان و رهبری درخوری هم که در دوره‌ی درگیربها گذاخته و هماهنگ شده باشد، نیافت و با دریغ به‌زودی مورد دستبرد شماری از خوشه‌چینان خودجلوانداخته قرار گرفت. این ازگرد راه‌رسیدگان با ترفند باورهای دینی مردم را پشتوانه‌ی قدرت‌نمایی کردند و با درهم شکستن جدول ارزشهای انقلاب، سامان فرمانروایی کشور را با چنان واپسگرایی تنیدند که سخت با فرهنگ ملی جویشده از پیوند ایرانیگری و اسلام‌باوری بیگانه بود و بساط یکه‌تازی را نیز به‌شکل تازه‌ای در این سرزمین گسترده‌اند. امروز زمامداران ناآشنا با ژرفای خواسته‌های تاریخی و اجتماعی ایرانیان با فرو ماندن در دایره‌ی تنگ انحصارگری نه‌تنها از بازمینی و بازیابی و بازگویی روند پیکارهای رهایی‌بخش ملی سر باز می‌زنند، که آشکارا به انکار همه‌ی آنها می‌پردازند و فرایند انقلاب را ثمره‌ی کوششهای یک گروه اجتماعی کوچک تلقی می‌کنند.

آنچه زیر نام جمهوری اسلامی با قانون اساسی برنقسی بر انقلاب بار شد، کارمایه‌ی سازندگی آن را به‌هدر داد و نتوانست هیچ دگرگونی ریشه‌داری در رابطه‌های اقتصادی و اجتماعی و هیچ نوآوری سیاسی و پویایی فرهنگی پدید آورد و فرصتهای تاریخی بسیاری را هم از میان برد. برنامه‌های غلط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی سردمداران جمهوری اسلامی براساسی مردم ایران را به سیه‌روزی انداخته است به‌همین دلیل هر از چندگاه می‌بینید که در یک گوشه‌ای یک خیزش خودجوش پدید می‌آید. من شنیده‌ام پاره‌ای از سازمانهای سیاسی می‌خواهند که خودشان را پیشگام یا برانگیزنده‌ی چنین نمایشهای اعتراض‌آمیزی جلوه بدهند، می‌دانید که من خودم افتخار وابستگی یک سازمان سیاسی را دارم ولی آنچه انجام گرفت یک جنبش خودجوش مردم بود و بی‌شک تا این بساط برپاست، این زشتکاریها دنباله دارد، این چپاول از داراییهای ملی دنباله دارد، از این رویدادها باز هم پدید خواهد آمد.

من بطور کلی بعد از پانزده سال آزمایشهای تاریخی فکر می‌کنم که جمهوری اسلامی جان‌مایه‌ی کشورداری ندارد. پافشاری بر روی بکار بستن برنامه‌های واپسگرایانه، پافشاری بر روی برآوردن خواسته‌های همراه با قشریگری و ناآگاهی از همه‌ی پشرفتهای جهان و نداشتن تخصص و حتی آنچه خودشان نامش را گذارده‌اند تمهد، برای اینکه از دل آدم دارای تمهد چپاولگر در نمی‌آید، سران جمهوری اسلامی به‌هیچ‌وجه توانایی پایان دادن به این وضع را ندارند به همین دلیل هم هست که یک جنبش برای خواستن مردم‌سالاری در حال شکل‌گیری است و بی‌شک باید که وضع کنونی جایش را به یک سامان مردم‌سالارانه بدهد تا بشود که این دشواریها را رفع کرد. دیگر جایی برای رجاله‌بازیهای فرمایشی در این سرزمین بلازده نیست. در حالی که روزگار مردم پیوسته سیه‌تر و ناکامیها افزوده‌تر و تنگدستی و کاستی فراگیرتر شده و دشواریهایی همچون بیکاری، کمبود خوارک و پوشاک و سرپناه و افت سطح آموزش و بهداشت‌گیریانگیر همه می‌باشد و موج خودکشی و هجرت از سرزمین مادری در میان زنان و مردان ویژه جوانها سرسام‌آور است و تباهیهای اخلاقی ناشی از فقر بیداد می‌کند، دیگر جایی برای تحمل چنین کار بدستان ناآگاه و ناتوانی باقی نمی‌ماند.

گذارد از این برهه‌ی خطرناک و رهایی ایران از فروپاشی، بیکاری خستگی‌ناپذیر را می‌طلبد که باید با توجه به وضع جغرافیای سیاسی کشور و ساختار اجتماعی ملت ایران بدون روی آوردن به کردارهای خشونت‌آمیز، برای رسیدن به جامعه‌ای سالم، به دور از هرگونه کشتار جمعی و آزار قومی و مذهبی، به دور از هرگونه خلط دین و حکومت، به دور از هرگونه تنگ‌نظری نظامهای خودکامه، متمرکز و سربکوبگر و به دور از هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، راه را هموار کرد و این دگرگونی بنیادی، شدنی نیست مگر با برگزاری یک گزینش ملی.

نگاهی کوتاه به سیر رهایی ملتها از سیطره‌ی بیداد، نشان می‌دهد، همه‌ی دگرگونیهای زندگی ساز در همه‌جا با درخواست مردم‌سالاری به‌عنوان تنها شیوه‌ی درست کشورداری همراه بوده است که جز با برگزاری یک گزینش ملی نمی‌توان به آن دست یافت. ولی انتخابات عمومی به‌گونه‌ی فرصتی برای برخورد اندیشه‌ها و بازشناسی نارساییهای قانون اساسی و بررسی کردارهای زمامداران که روستترین جلوه‌ی مردم‌سالاری می‌باشد، در جمهوری اسلامی پیوسته به نمایش رسوایی بدل گردیده است. به نظر من با قانون اساسی برنقش کنونی، با قرار و مدارهایی که اشغال‌کنندگان کرسیهای نمایندگی مردم با هم گذارده‌اند و بر آن نام قانون نهاده‌اند، انجام انتخابات آزاد شدنی نیست.

انتخابات آزاد نیاز به پیش‌شرطهایی دارد. این پیش‌شرطها را که برای انجام انتخابات آزاد ضروری است و باید هرچه زودتر جامه‌ی عمل بپوشد در دو بخش به شرح زیر یادآور می‌شویم:

اول - پدید آوردن فضای سیاسی باز از راه:

\* پاس داشتن آزادی گفتار و نوشتار و گردهمایی و جلوگیری از تجاوزگری گروههای فشار به هر عنوان.

\* آزاد گذاردن همه‌ی سازمانهای سیاسی و حزبهای دگراندیش و نیز اتحادیه‌ها، انجمنها و کانونها و بطور کلی نهادهای صنفی هر گروه اجتماعی.

\* اجازه نشر دادن به همه‌ی روزنامه‌ها، ماهنامه‌ها، فصلنامه‌ها و کتابهای دارای بینشهای گوناگون برکنار از هر سانسور.

بر روی هم زنده‌داشت همه‌ی «حقوق ملت» که در بیست و چهار اصل از فصل سوم قانون اساسی پیش‌بینی گردیده است.

دوم - ایجاد ایمنی قضایی از راه:

\* بازگرداندن صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری و برجیدن دادگاههای اختصاصی جز آنچه در قانون اساسی پذیرفته شده است.

\* پایان دادن به کار نهادهای سربکوبگری که نام دادگاههای «ویژه روحانیت» و «انقلاب اسلامی» بدانها داده شده است و تنها پاسداری از جو وحشت را

برعهده دارند.

\* رسیدگی به بزده‌های سیاسی در دادگاههای عمومی با حضور هیأت منصفه، بطور علنی و با شرکت وکیل دادگستری تسخیری یا انتخابی.

\* آزادی همه‌ی زندانیان سیاسی که به هر عنوان در گوشه و کنار کشور در بند هستند، حتی اگر مورد دادرسیهای فرمایشی قرار گرفته باشند.

دادن تأمین‌های لازم به انبوه ایرانیانی که ناگزیر به کشورهای بیگانه کوچ داده‌اند برای بازگشت به میهن.

بر روی هم بازسازی و تقویت دستگاه دادگستری با ضابطه‌های ذکر شده در قانون اساسی به‌گونه‌ای که همگان آن را نگهبانان جان و حیثیت و حق خود بدانند

و از هر ستمی در امان بمانند.

افزون بر اینها باید اختیاریهایی که شورای نگهبان با برداشت نادرست از اصل نود و نهم قانون اساسی به خود داده و دامنه‌ی «نظارت» بر انتخابات را به تشخیص

صلاحیت نامزدها و نیز دخالت در کارهای اجرایی کشانده است، حذف گردد.

و از اینرو باید بر شرطهای ذکر شده سلب قدرت این نهاد سلطه گر را نیز افزود.  
همچنین برای انجام یک گزینش ملی باید قرار و مدارهایی را که غصبکنندگان کرسیهای نمایندگی مردم میان خود گذارده و بدان نام قانون انتخابات داده‌اند نیز بکلی تغییر کند و تضمینهای لازم برای جلوگیری از هرگونه دستبازی به رأیهای مردم پدید آید.

## معمای لاینحل

آیت‌الله مهدی حائری یزدی

استاد فلسفه اسلامی در دانشگاههای آمریکا و کانادا - فرزند آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی بنیانگذار حوزه علمیه قم

ولایت فقیه به معنای آیین کشورداری اساساً بدون پایه و ریشه فقهی است. تنها مرحوم ملا احمد نراقی و معدودی از پیروان او تا عصر حاضر با یک مغالطه لفظی کلمه حکم و حکومت به معنای قضا و داوری در دعاوی و فصل خصومات را که در برخی از روایات آمده به معنای حکومت و حاکمیت سیاسی و آیین کشورداری سرایت و تعمیم داده و به قول مولانا: «گرچه باشد در نوشتن شیر شیر». اما، این آقایان تفاوت میان شیری که آدم آن را می‌خورد و شیری که آدم را می‌خورد نشناخته‌اند و این یک مغالطه‌ای است که منطبق آن را مغالطه اشتراک در لفظ می‌نامند. ایشان نخست براساس این مغالطه لفظی حکومت و حاکمیت فقیه را طرح‌ریزی کرده، آن‌گاه همین مفهوم مغالطه‌آمیز را با نظام جمهوری که به معنای حاکمیت مردمی است درهم آمیخته و از ترکیب این دو مفهوم حکومت جمهوری اسلامی زیر حاکمین ولایت فقیه را از کم عدم به عرصه ظهور آورده‌اند که حاصل آن به طوری که هم‌اکنون مشاهده خواهیم کرد یک معمای لاینحل و نامعقولی بیش نیست. معمای که عقل بشریت هرگز از عهده حل آن برنخواهد آمد.

این معما بدین قرار است: صرف نظر از پیامدها و توالی فاسده غیراسلامی و غیرانسانی که از آغاز جمهوری اسلامی تا هم‌اکنون در صحت عمل و سیاهنامه تاریخی این رژیم نوظهور حاکم بر ایران مشاهده شده، بی‌تردید باید گفت که اساساً سیستم موجود هم در سطح تئوری و هم در مرحله قانونگذاری اساسی از یک سیستم متناقض و غیرمنطقی و نامعقول است که به هیچ وجه امکان موجودیت و مشروعیتی برای آن متصور نیست. زیرا جمهوری اسلامی زیر حاکمیت ولایت فقیه، یک جمله متناقضی است که خود دلیل روشن و صریحی بر نفی و عدم معقولیت و مشروعیت خود می‌باشد، چون معنای ولایت آن‌هم ولایت مطلقه این است که مردم همچون صفار و مجانبین حق رأی و مداخله و حق هیچ‌گونه تصرفی در اموال و نفوس و امور کشور خود ندارند و همه باید جان‌برکف مطیع اوامر ولی امر خود باشند و هیچ شخص یا نهادی، حتی مجلس شورا را نشاید که از فرمان مقام رهبری سرپیچی و تعدی نماید. از سوی دیگر جمهوری که در مفهوم سیاسی و لغوی و عرفی خود جز به معنای حکومت مردم نیست هرگونه حاکمیت را از سوی شخص یا اشخاص یا مقامات خاصی به کلی منتفی و نامشروع می‌داند و هیچ شخص یا مقامی را جز خود مردم به عنوان حاکم بر امور خود و کشور خود نمی‌پذیرد. بنابراین قضیه که «حکومت ایران حکومت جمهوری» و «در حاکمیت ولایت فقیه» است، معادل است با «حکومت ایران حکومت جمهوری است» و «این چنین نیست که حکومت ایران یک حکومت جمهوری است». و چون رژیم جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن کلاً در این قضیه مرکبه (P & TP Conjunction) که فرمول تناقض منطقی است خلاصه می‌شود، به نظر این جانب از همان روز نخستین از هرگونه اعتبار عقلانی و حقوقی و شرعی خارج بوده و با هیچ معیاری نمی‌تواند قانونیت و مشروعیت داشته باشد، زیرا یک تناقض بدین آشکاری را نیروی عاقله بشری هرگز نپذیرفته و نخواهد پذیرفت، و این قاعده‌ای در فقه است (قاعده ملازمه: که هر چیزی که به تشخیص و حکم عقل محکوم به بطلان شناخته شد شرع نیز همان چیز را مردود و باطل می‌شناسد).

این نتیجه نامعقول تنها از نقطه نظر محاسبات منطقی و فلسفی است که رژیم جمهوری اسلامی را این چنین بی‌پایه و مخدوش و حتی غیرقابل تصور اعلام می‌دارد. اما به اصطلاح و به زبان فقهی و حقوقی اسلامی همین تناقض منطقی به گونه دیگری شناخته می‌شود. و آن این است که فقهای اسلامی در مباحث معاملات به معنای اعم فرموده‌اند: هر شرطی که در یک قرارداد، یا یک معامله از هر نوع که باشد، مخالف حقیقت و ماهیت آن معامله و قرارداد باشد، آن شرط خود باطل و علی‌الاصول موجب فساد و بطلان آن معامله و قرارداد خواهد بود و بکلی شرط و مشروط از درجه اعتبار شرعی و عقلایی ساقط خواهند بود. مانند این که فروشنده خانه‌ای به مشتری خود بگوید من این خانه را به تو می‌فروشم به شرط این که مالک خانه نشوی. و معلوم است که در این فرض هیچ معامله‌ای امکان وقوع نخواهد داشت، زیرا صریحاً این بدان معناست که: «من این خانه را به تو می‌فروشم» و «این چنین نیست که من این خانه را به تو می‌فروشم».

در قرارداد (ژان ژاک روسو حکومت یک کشوری را به درستی قرارداد اجتماعی نام می‌برد) حکومت جمهوری اسلامی، که عاملین آن از طریق برانگیختن احساسات مذهبی که خود یک مغالطه از نوع مغالطه «وضع مالیس بعله عله» است، و با یک رفتارند عامیانه و جاهلانه این حکومت را بر مردم ایران تحمیل کردند، شرط رهبری ولایت فقیه ذکر شده و به طوری که گفته شد این شرط در کل مخالف با ماهیت و حقیقت رژیم جمهوری اسلامی و موجب فساد و بطلان آن می‌باشد و در نتیجه بنا به رأی اجتهادی این جانب، رفتارند و رژیمی که مورد رفتارند واقع شده بکلی از درجه اعتبار فقهی و حقوقی ساقط و بلااثر خواهد بود، و هر نوع قرارداد و معامله‌ای که از سوی این حکومت انجام گیرد غیرقابل اعتبار و نافرجام می‌باشد. خواه این معامله در داخل کشور و با شهروندان کشور انجام پذیرد و یا در خارج کشور با شهروندان یا دولتهای کشورهای دیگر. و در هر زمان که باشد ملت ایران می‌تواند حقوق حقه خود را در داخل و خارج مطالبه نماید.

حال اگر گفته شود اگر به راستی این چنین است که جمهوری اسلامی بدین وضوح و آشکاری از هیچ اعتباری برخوردار نیست پس چگونه است که تمام کشورهای جهان و محافل بین‌المللی آن را به رسمیت و اعتبار شناخته و عضویت آن را در جوامع خود پذیرفته‌اند؟ پاسخ به این پرسش آن است که پدیده ولایت فقیه، که ظهورش در صحنه سیاست کاملاً بی‌سابقه و ناشناخته بوده است، تا هم‌اکنون که یک دهه از عمر خود را پشت سر گذاشته حتی در نظر بسیاری از دست‌اندرکاران رژیم بزرگترین مجهول تصویری و تصدیقی را به وجود آورده است تا چه رسد به مقامات خارجی و محافل بین‌المللی که حتی از تفسیر لفظی آن عاجز مانده‌اند و نمی‌دانند با چه طرفند و زبان دیپلماتیک یا مذهبی و غیره با پیامدهای غیرمترقبه آن مواجه شوند. آنها ولایت فقیه را تا هم‌اکنون به معنای پاسداری و نگهداری Guardianship مقامات عالی قضایی از قانون اساسی که یکی از چهره‌های والای دمکراسی و حاکمیت مردمی است تصور می‌کنند و هنوز کلاس اول

ابتدایی ولی امر مسلمین جهان را نخوانده‌اند که می‌گوید (و گفته 'و یک واقعت ابدی و لاینفیر است) که: ولی امر نه تنها بر اموال و نفوس مردم حق تصرف بالاستقلال دارد بلکه احکام و دستورات او بر فرامین الهی همچون نماز، روزه، حج، و زکات برتر می‌باشد. و بالاتر از این مقام و منزلت را یکی از شاگردان و پیروان بی‌قرار و به‌نام او (آذری قمی)، به‌نقل از روزنامه رسالت چاپ تهران، ۱۹ تیرماه ۱۳۶۸، سرمقاله «انتخاب خبرگان و ولایت فقیه» برای ولی امر قائل شده و می‌گوید: ولی فقیه تنها آن نیست که صاحب اختیار بلامعارض در تصرف در اموال و نفوس مردم و خودمختار در تصرف در احکام و شرایع الهی می‌باشد بلکه اراده او حتی در توحید و شرکت ذات باری تعالی نیز مؤثر است و اگر بخواهد می‌تواند حکم تعطیل توحید را صادر نماید و یگانگی پروردگار را در ذات یا در پرستش محکوم به تعطیل اعلام دارد. در توضیح این سخن باید به این نکته توجه داشت که تعطیل توحید که این شخص از جمله اختیارات ولی فقیه می‌داند تنها و تنها در دو صورت قابل تصور است: نخست این که ولی فقیه با صدور یک حکم انقلابی اعلام دارد که اصلاً در جهان هستی خدایی نیست تا یکی باشد یا بیشتر، در این صورت معلوم است که ولی فقیه به تعطیل توحید، چه توحید در ذات و چه توحید در پرستش، حکم خود را صادر کرده است و تعطیل توحید را اعلام داشته است. دوم این که ولی فقیه، برحسب استنباط این نویسنده و الاشعار و خیال پرداز، از چنان منزلت رفیعی برخوردار است که اگر اراده کند می‌تواند با صدور یک حکم، ذات بی‌همتای پروردگار را از حالت تنهایی و انفراد بیرون آورده و برای او شریک در ذات و شریک در فعل و شریک در عبادت تعیین کند، که در این فرض طبیعتاً جز شخص شخیص ولی فقیه کسی را نباید که بر مسند الوهیت تکیه زده و خلق را گروه‌گروه بسوی نابودی و مرگ بکشاند و بدین وسیله رسالت تمام پیامبران گذشته را که به توحید در ذات و یکتاپرستی دعوت کرده‌اند خنثی و بی‌اعتبار سازد و این خود بازگشت از توحید و گرایش آشکاری است به سوی آیین دیرپای «ثنویت» که به یزدان و امریمن می‌انداخت. یکی دیگر از مجذوبین این تئوری (عبدالله جوادی آملی)، در مقاله «نقش امام خمینی در تجدیدنمای امامت»، نقل از کیهان اندیشه شماره ۳۴، خرداد - تیر ۱۳۶۸، ولایت فقیه را از رده مسائل فقهی خارج کرده و در عداد اصول دین همچون توحید، نبوت و معاد شناخته است. باری، این است نتیجه ابهام و ناستواری مفهوم ولایت فقیه.

یکی دیگر از معماهای لاینحلی که در نهاد خود این نسخه مغلوط ولایت فقیه حاکم، با قطع نظر از ارتباط آن با سیستم جمهوری اسلامی، وجود دارد و مستقیماً مشروعیت حقوقی و فقهی خود را در هر زمان که باشد نفی می‌کند، انتخابات و مراجعه به آراء اکثریت برای انتخاب مجلس خبرگان و آراء نمایندگان مجلس خبرگان برای تعیین رهبر و ولی امر است. و معنی این‌گونه مراجعه به آراء اکثریت این است که در نهایت امر این خود مردمانند که باید رهبر و ولی امر خود را تعیین کنند، همان مردمی که در سیستم ولایت فقیه همه همچون صفار و مجانین و به اصطلاح فقهی و حقوقی و قضایی «مولی علیهم» فرض شده‌اند. آیا چه در شرع یا قانون مذهبی یا غیرمذهبی این روش پذیرفتنی است و یا حتی قابل تصور است که «مولی علیهم» بتواند ولی امر خود را تعیین نماید؟ اگر به راستی مولی علیهم شرعاً و قانوناً بتواند ولی امر خود را تعیین و انتخاب کند او دیگر بالغ و عاقل است و طبیعتاً دیگر مولی علیهم نیست تا نیاز به ولی امر داشته باشد و اگر او به همین دلیل که می‌تواند ولی امر خود را انتخاب و تعیین نماید مستقل و آزاد است و مولی علیهم نیست! ولی امر او نیز عیناً به همین دلیل دیگر براساس قانون تضایف، ولی امر او نخواهد بود و اگر به راستی مولی علیهم است و نیاز به ولایت و ولی امر دارد پس چگونه می‌تواند پای صندوق انتخابات رفته و ولایت امر خود را گزینش نماید. اکنون به‌خوبی آشکار است که چگونه از وجود یک چنین ولایت فقیهی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به کار آمده عدم آن لازم می‌آید و از عدم این چنین ولایتی وجود آن. یعنی اگر ولایت فقیه هست ولایت فقیه نیست. اگر ولایت فقیه نیست ولایت فقیه هست و این معما را هیچ قدرتی در جهان هستی نمی‌تواند حل و فصل نماید. این معما شبیه معمایی است که در مجامع فلسفه غرب به «معمای راسل» شهرت یافته که می‌گوید: اگر آری نه و اگر نه آری.

اینها برخی از نظراتی است که این جانب، از روزهای نخستین، پیرامون تئوری حکومت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، داشته و دارم و اخلاقاً خود را متعهد یافته‌ام که در اینجا اظهار نمایم تا مبادا این شایعه اسف‌انگیز در اذهان عمومی، خدا نخواست باشد، رسوخ یابد که این دشواریهای نابخردانه از نهاد خود دین مبین اسلام یا طریقه مقدسه شیعه و تعلیمات عالی و متعالیه ائمه اطهار علیهم السلام برخاسته و بالتسویه ناآگاهان به روش اندیشمندی، اصول و مبادی شریعت را زیر سؤال قرار دهند.

## مفهوم ولایت فقیه

### آیت الله منتظری

معنی ولایت مطلقه فقیه این نیست که مقام رهبری فعال مایشاء باشد و بتواند بدون حساب و کتاب هر کاری انجام دهد و مثلاً قانون اساسی و قوانین مصوبه کشور یا قوانین اسلامی را نادیده بگیرد، بلکه معنی ولایت مطلقه فقیه اداره کشور برطبق مصالح عالی کشور و در چهارچوب قوانین اسلامی و قانون اساسی است. چنانچه ولایت مطلقه پیامبر اکرم (ص) نیز بدین معنی است که در چهارچوب احکام خدا ملت را اداره کند.

در این باره قرآن کریم در سوره انعام فرموده است: «ان الحکم الا لله» یعنی حکم و فرمان از ناحیه خداست، و در سوره مائده فرموده است: «و ان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهلوائهم ان یغتنوک عن بعض ما انزل الله الیک» یعنی بین آنان به آنچه خدا نازل فرموده حکم کن و از خواسته‌های آنان پیروی نکن و مواظب باش ترا از بعضی آنچه خدا نازل کرده بازدارند. در سوره نجم در شأن آن حضرت فرموده است: «وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» یعنی آن حضرت از روی دلخواه سخن نمی‌گوید و آنچه می‌گوید وحی از جانب خداست. پس حکومت پیامبر خدا نیز براساس وحی و احکام خداست و خودسرانه نیست.

چون جمع کثیری از فقهای عظام ولایت فقیه را محدود به تصرف آنان در امور جزئی از قبیل اموال ایام و دیوانگان و اشخاص غائب و قاصر می‌دانستند، تعبیر به ولایت مطلقه در مقابل محدودیتی است که این جمع از فقها قائل بودند و منظور از آن ولایت در همه شئون سیاسی مسلمین و بلاد اسلامی است که او را به رهبری انتخاب کرده‌اند ولی در چهارچوب قوانین اسلامی و مقررات تصویب شده از ناحیه ملتی که رهبری او را پذیرفته‌اند. با فرض اینکه ملت به قانون اساسی رأی داده و مجلس شورا به‌عنوان مرکز قانون‌گذاری تعیین شده، و رهبر و خبرگان براساس قانون اساسی انتخاب شده‌اند قهراً اختیارات رهبر در چهارچوب قانون اساسی و اختیاراتی است که در آن برای او تعیین شده است. اگر مقام رهبری بنا باشد برخلاف قانون عمل کند در این صورت ذیل اصل یکصد و هفتم که می‌گوید: «رهبر در

برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است و لغو خواهد بود و گنجاندن این جمله در متن قانون اساسی کاری ابلهانه تلقی می‌شود. اگر رهبر خودمختار مطلق باشد و حق داشته باشد برخلاف قوانین کشور عمل نماید اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی که رسیدگی به ناتوانی یا تخلفات رهبر و عزل و انزال او را پیش‌بینی کرده لغو تلقی می‌گردد. تصویب این اصل در قانون اساسی براساس معصوم نبودن رهبر فقیه و احتمال تخلف همدی یا قصور او است نسبت به وظایف محوله. چون رهبر فقیه معصوم نیست و ممکن است از روی همد یا اشتباه کار خلافی انجام دهد و اشتباه مرد بزرگ عواقب خطرناکی را بدنبال دارد، لذا معصوم نبودن او باید بوسیله الزام او به مشورت با فقهای دیگر و متخصصین فنون مختلف و بوسیله مراقبت خبرگان جبران شود.

## «اسلام و افسانه رویارویی»

### معرفی کتاب تازه پروفیسور فرد هالیدی

در بهمن‌ماه ۱۳۷۴، کتاب تازه پروفیسور فرد هالیدی به نام «اسلام و افسانه رویارویی» در لندن و نیویورک منتشر شد. فرد هالیدی به عنوان یک محقق اجتماعی برای همه فعالان جنبش چپ ایران، نامی بسیار آشناست. با این حال معرفی سوابق او شاید فقط برای نسل جوانتر مفید افتد.

فرد هالیدی در ایرلند متولد شد، و سالهای بسیار را نیز در همان سرزمین سپری کرده است. آشنایی او با مسائل جامعه ایرلند، در تصمیم او برای مطالعه و بررسی کشورهای خاور میانه در شرایط ویژه دهه ۶۰ بی تأثیر نبوده است. او مطالعات آکادمیک خود را در مدرسه مطالعات آسیایی - آفریقایی (SOAS) به پایان رسانید. همچنانکه خود وی می‌گوید توجه اصلی او بر این محور متمرکز بوده که چگونه ساختار اجتماعی - اقتصادی و طبقاتی جوامع خاور میانه تحت تأثیر سلطه خارجی (عمدتاً امپریالیستی) و در همان حال متأثر از اشکال گوناگون اعتراض علیه انقیاد خارجی تکامل و انکشاف یافته است. فرد هالیدی مطالعاتش را در (سواس)، عمدتاً روی چهار پروسه تاریخی ذیل متمرکز کرد:

- ظهور و سقوط رژیم شاه در ایران

- انقلاب مصر در ۱۹۵۲ و تاریخ آن

- برآمد جنبش مقاومت فلسطین

- استقرار رژیمهای بالیده از انقلاب در یمن شمالی و جنوبی.

او پس از اتمام تحصیلاتش به عنوان یک کارشناس امور خاور میانه و محقق اجتماعی در دانشگاههای مختلف بریتانیا به تدریس و تحقیق مشغول بوده است. هم‌اکنون پروفیسور کرسی روابط بین‌الملل در مدرسه مطالعات اقتصادی لندن (LSE) است. فرد هالیدی کتاب «اسلام و افسانه رویارویی» را به خاطر چهار دوست دمکرات ایرانیش منوچهر کلانتری، شکرالله پاک‌نژاد، دکتر عبدالرحمن فاسملو و سعید سلطانیور تقدیم کرده است، که خود گویاتر از هر توضیحی سمت‌گیری، مدل تئوریک و زاویه برخورد او را در تحلیل جامعه ایران نشان می‌دهد. فرد هالیدی در آستانه انقلاب به منظور تحقیق و بررسی انقلاب به ایران آمد و تا شهریورماه ۱۳۵۸ در ایران باقی ماند. در این مدت از جاهای مختلف ایران، و از جمله برای تحقیق شرایط عینی نقطه آغازین جنبش فداییان از سیاهکل بازدید کرد. او با بسیاری از رهبران جنبش چپ و رادیکال ایران دیدار و مباحثه و تبادل نظر داشته است. فرد هالیدی مؤلف مقالات، رساله‌ها و کتابهای بسیاری است که از جمله کتابهای او ایجاد جنگ سرد دوم (۱۹۸۳)، جنگ سرد، جهان سوم (۱۹۸۸) و بازاندیشی در روابط بین‌الملل (۱۹۹۴) را می‌توان نام برد. آنچه در زیر می‌خوانید اشاره‌ای است به عمده‌ترین مباحثی که در کتاب اخیر او: اسلام و افسانه رویارویی طرح شده‌اند.

### کدام اسلام

سقوط اردوگاه شوروی و خیزش جنبشهای اسلامی تندرو در منطقه به تصویر کابوس‌گونه جریان فکری که در آن رویارویی «اسلام و غرب» عمده‌ترین و محتمل‌ترین روند خواهد بود، دامن زده است. از یک‌طرف نظریه رویارویی تمدنها توسط ساموئل هانتینگتون و از طرف دیگر منطق ضدغربی بسیاری از فعالان جنبشهای اسلامی به این افسانه دامن می‌زنند. فعالان جنبشهای اسلامی مسائلی چون رویارویی اعراب و اسرائیل، بحث و جدل حول مسئله سلمان رشدی و محکومیت کشورهای منطقه به خاطر نقض حقوق بشر از سوی محافل دمکراتیک غربی را بطور یکجانبه چونان وحشت غرب از تأثیر اسلام روی زندگی سیاسی و اجتماعی منطقه ارزیابی می‌کنند.

بی‌شک در بررسی مسائل جاری کشورهای منطقه تحلیل جنبشهای اسلامی، علل برآمد آنها و تأثیر آنها در آینده این جوامع جای ویژه‌ای داشته و دارد. پروژه فرد هالیدی در کتاب اخیرش جداکردن جنبه‌های واقعی مشکلات جاری کشورهای خاور میانه از جهات افسانه‌ای آن است. در این راستا او به نقد و رد افسانه «امپراتوری اسلامی» و «تهدید اسلامی» می‌پردازد. یکی از پایه‌های محوری در تئوریزه کردن این افسانه، فرضیه یگانگی و وحدت «اسلام» به مثابه مذهبی ویژه است. اسلامیت‌ها و محققان غربی آنها در یک جهت اتفاق نظر دارند آن‌هم اینکه اسلام مدل و الگویی معینی است که رفتارهای اخلاقی، سیاسی و اجتماعی مسلمین را جهت می‌دهد. هالیدی مدلل می‌سازد که این تصور که «اسلام» می‌تواند تنها منشأ هویتی و موازین اخلاقی بسیاری برای رفتارهای مسلمانان باشد، ساده‌انگاری محض است. اسلام چونان مذاهب بزرگ دیگر دارای یک رشته متون - کتاب مقدس، روایات و احادیث، اسناد و نوشته‌های حقوقی - فقهی و سایر اسناد تاریخی است. با توجه به گستردگی این متون اسلام را نمی‌توان در حد یک رشته دستورالعملهای اخلاقی، سیاسی و اجتماعی که مستقل از شرایط زمانی و مکانی قابل اجرا باشد، ساده و خلاصه کرد. به علاوه انتظار اینکه اسلام پاسخهای اساسی در مورد سیاست و جامعه معاصر بدست دهد، بی‌اساس است. متون اسلامی در مورد اینکه بهتر است جوامع اسلامی حول ناسیونالیسم یا پان - اسلامیسم، سرمایه‌داری یا سوسیالیسم، سیستم بردگی، اقتصاد تحت کنترل دولت ویا مالکیت خصوصی سازمان داده شود پاسخ روشنی به کسی نمی‌دهد.

به همان نسبت «اسلام» در مورد اینکه دولت باید مورد حمایت و یا دشمنی قرار گیرد، اینکه یک یا چند دولت باید وجود داشته باشند، و یا مسلمانان باید سب یا مدنیّت را الگویی زندگی قرار دهند پاسخی بدست نمی‌دهد. درحقیقت هم آنانی که در خارج از جهان اسلام رفتار مسلمانان را با رجوع به مذهب «اسلام» توضیح می‌دهند همراه با کسانی که از درون جهان اسلام به این امر مبادرت می‌ورزند، نکته مرکزی را از نظر دور می‌دارند. اسلام چونان هر مذهب بزرگ دیگر مجموعه‌ای از احکام متفاوت است که جای تفاسیر متفاوت را در شرایط زمانی و مکانی مختلف باز می‌گذارد. آنانی که تلاش دارند حقانیت اعمال و کردار سیاستمداران را با رجوع به یک اتوریته سنتی برخاسته از احکامی از متون اسلامی توضیح دهند انتخابی است که خود برگزیده‌اند و به‌عبارت تلاش دارند آن را تا حد یک ضرورت خارج از مکان و زمان ارتقا دهند.

هالیدی بر این باور است که سیستم ایدئولوژیک جنبشهای اسلامی اخیر و از جمله تئوریهای ولایت فقیه آیت‌الله خمینی نوآوری و عزیمتی آشکار از متون و احکام اسلامی است که تنها در شرایط نوینی که جوامع اسلامی با آن روبرو هستند می‌تواند درک، طرح و تحلیل شود. او درحقیقت به ما یادآور می‌شود اگر واقعاً ما می‌خواهیم بدانیم چرا مسلمانان در پانزده قرن بیستم نسبت به اقتصاد، دموکراسی، موقعیت زنان در جامعه و فرهنگ غربی این‌گونه می‌اندیشند، این خود «اسلام» نیست که می‌تواند پاسخی درخور توجه به ما ارائه دهد.

### «اردوگاه اسلامی»

محور دیگر بحث هالیدی یکتایی «اردوگاه اسلامی» و رد نظریه و ایجاد یک قطب اسلامی به رهبری جنبشهای اسلامی معاصر در مبارزه علیه غرب است. توجه اصلی هالیدی به کشورهای خاور میانه است. به نظر او خاور میانه یک منطقه انفجاری اساساً متفاوت از بقیه جهان معاصر نیست. جهان اسلام بالمعوم و خاور میانه بالاخص دربرگیرنده یک‌سری جوامع است که هرکدام تاریخ نسبتاً ویژه و مشکلات و مسائلی دارند که تنها در بعد ملی آن جوامع قابل درک و حل می‌باشد. اگر واقعاً امکان ترسیم یک برآیند عمومی و مدلی از ویژگیهای جوامع مذکور امکان‌پذیر باشد، این مدل چهره‌ای متمایز و یگانه نسبت به سایر کشورهای جهان سوم به منطقه خاور میانه نمی‌دهد. بلکه درست برعکس بیش از پیش نشان می‌دهد که چگونه کشورهای خاور میانه مانند سایر کشورهای جهان سوم رو در روی مشکلات برخاسته از تغییرات سیاسی و اقتصادی در جهان معاصر قرار گرفته‌اند.

به‌نظر هالیدی تنها عاملی که کاراکتر ویژه‌ای به جوامع خاور میانه می‌دهد تولید و بهره‌برداری از نفت و تأثیرات آن بر ساختار این جوامع است. در حدود نصف دول خاور میانه دارای صنعت نفت هستند و اکثریت آنها (بغیر از ایران) دارای جمعیت بسیار کم می‌باشند. نصف بقیه اول خاور میانه که بیشترین جمعیت منطقه را در خود جای داده‌اند فاقد صنعت نفت هستند. اما جدا از این پارامتر به چه اعتبار و در کدام جهت «اسلام» می‌تواند به‌مثابه یک ابزار هویتی و توضیحی در تحلیل کشورهای منطقه و بحران جاری به‌حساب آید. در اینجا هالیدی بحث خود را بر دو محور متمرکز می‌کند.

اول، مسئله هویت و قومیت است. هالیدی استدلال می‌سازد که مفهوم «مسلمان» به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند به‌عنوان واژه‌ای که نوعی از هویت قومی را بیان کند، به کار رود. این مفهوم بوسیله کسانی که کار گرفته می‌شود که از آن به‌عنوان ابزاری در جهت به‌انقیاد درآوردن و یا محروم کردن مناطق اسلامی استفاده می‌کنند و نیز کسانی که در همان حال در خود جوامع مذکور نیز با استفاده از تم امت اسلامی تلاش دارند اقتدار و سلطه یک گروه مشخص اجتماعی و یا قومی را بر سایر مردم آن جوامع استوار کنند. همچنانکه هیچ هویت قومی و ملی تماماً نمی‌تواند یک عامل یگانه مذهبی استوار باشد، چیزی بنام «امت اسلامی» در دنیای معاصر که بیانگر نوعی هویت ملی و قومی باشد نمی‌تواند وجود داشته باشد. تنها دولتی که براساس به‌اصطلاح هویت اسلامی ایجاد شده است دولت پاکستان است که چندین ملت و اقلیتهای قومی در چهارچوب مرزهای خود جای داده است.

### اسلام، دموکراسی و سکولاریسم

فرد هالیدی در کتاب اسلام و افسانه رویارویی می‌گوید: در محافلی در غرب بیش از حد روی این نکته که اسلام و دموکراسی با هم ناسازگارند پای می‌فشارند. در همان حال در خود «دنیای اسلام»: طیف وسیعی از خانواده سلطنتی حاکم بر عربستان سعودی تا پیروان خمینی نیز بر این باورند که دموکراسی جایی در اسلام ندارد.

یکی از تم‌های عمومی مباحث اسلامی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ ادعای شکست و عدم کارایی دموکراسی غربی است. این اما از این بحث به‌حکم ناسازگاری ضروری و فطری بین «اسلام» و «دموکراسی» رسیدن معنایی جز بازگشتن به همان تصور و فرضیه غیرواقعی که گویا یک «اسلام» نسبتاً ایجاد شده وجود دارد که جدای ضرورت‌های تاریخی و شرایط زمانی و مکانی یک‌سری پاسخهای معینی برای تمامی مسائل دارد. چنین اسلامی و چنین پاسخهایی وجود نداشته و نخواهد داشت. موانع جدی در راه ایجاد دموکراسی در کشورهای منطقه ریشه در ساختار سیاسی، اجتماعی این جوامع دارد. این عوامل به‌طور خلاصه عبارتند از سطح پایین توسعه، جامدیت سنن کنترل دولتی، فرهنگهای سیاسی که تنوع و تحمل را غیرممکن می‌سازند، نبود سنت مالکیت خصوصی و عدم جدایی دولت از قانون و سیستم حقوقی است.

از طرف دیگر اسلامیت‌ها جدایی دین و دولت را به‌عنوان یک پدیده صرفاً غربی بشدت نفی می‌کنند. هرچند که باید پذیرفت اندیشه سکولاریسم یکی از عوامل و پیش‌شرطهای ایجاد و گسترش دموکراسی است اما از تأکید بیش از حد نقش این عامل باید برحذر بود. در حال در متن این ماهیت مفروض «اردوگاه اسلامی» هم اسلامیت‌ها و هم مخالفان غربی آنها به یک نکته مرکزی می‌رسند: نه دموکراسی و نه سکولاریسم.

در مخالفت با این جمع‌بندی و با تکیه بر یک تحلیل و ارزیابی مقایسه‌ای می‌توان نشان داد که چگونه در هم تنیدگی سیاست و دین تنها وجه مشخص یک‌سری جنبشهای اسلامی نیست. در واقع برخی از ناسیونالیسم‌های اروپای شمالی، مانند ناسیونالیسم ایرلندی، لهستانی، یونانی، صرب و روسی به‌طور قابل ملاحظه‌ای با مذهب آغشته‌اند.

### جمع‌بندی فرد هالیدی

فرد هالیدی در پایان به این جمع‌بندی می‌رسد که خیزش جنبشهای اسلامی معاصر و بکارگیری «اسلام» به‌منظور مشروعیت بخشیدن به عملکرد و رفتارهای

سیاسی به هیچ وجه دلالت بر یک سری مفاهیم ماورای تاریخی و کلی ندارد. درست برعکس شکل‌گیری این جنبشها بیانگر تمایلات نیروهای اجتماعی معینی هستند که خود محصول تحولات معاصر این جوامع بشمار می‌روند. به دگر سخن این جنبشها و افکتهای معین در قبال مسائل جاری این جوامع هستند. این مشکلات را شاید بتوان چون دخالتهای دولتهای غیرمردمی در زندگی روزمره اهالی، تکامل و شکل‌گیری یک‌شنبه سبتم عربی و حقوقی، عامل سلطه خارجی، شهری شدن سریع زندگی اجتماعی، توزیع نابرابر و نامتعادل ثروت در سطوح ملی، رقابتهای گسترده جهت کسب موفقیت‌های شغلی و تحصیلی، تغییرات فرهنگی اجتماعی ناشی از تأثیرات توریسم و فرهنگ مصرفی غرب و بالاخره عامل مهم موفقیت زنان در جامعه برشمرد.

هالیدی بر این نکته های می‌فشارد که هیچ‌کدام از این مسائل مختص کشورهای اسلامی و یا جوامع خاور میانه نیستند بلکه در مقیاس کلی‌تر مسائلی هستند که سایر کشورهای جهان‌سوم با آن روبرو هستند. اگر توجه ما در این راستاست که جنبشهای اسلامی در ایران، الجزایر، افغانستان، فلسطین و جاهای دیگر را تحلیل کنیم، مبنای حرکت ما باید مشکلات اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی باشد که مردم این کشورها با آن روبرو هستند. اگر واقعاً کسانی و یا جمعیت‌های مسلمان مقیم در اروپای غربی به‌طور روزافزون تمایل دارند خود را با مفاهیم و سنن اسلامی بنمایانند، این نه به‌خاطر هویت واقعاً موجود اسلامی، بلکه واکنشی است در مقابل مشکلات و مهاجرت و شرایط ناهنجار مهاجرین در اروپا، پیشداوریهای نژادپرستانه و تبعیضهای گسترده در امر اشتغال و شرایط معیشتی آنان نسبت به اهالی بومی این کشورها. به همان نسبت که الگوی «اردوگاه اسلامی» ذهنی و به‌دور از واقعیت است به همان نسبت «تهدید اسلام» علیه غرب بی‌پایه است. تهدید نظامی یک نیروی اسلامی همراه با سقوط و فروپاشی «امپراتوری عثمانی» محو و نابود شد. باید در نظر داشت تکنولوژی پیشرفته معاصر قدرت نظامی مجموعه دنیای اسلام حتی اگر مسلمانان بخواهند یگانه و یکدست عمل کنند، امری که غیرممکن به‌نظر می‌رسد، به‌هیچ‌وجه با نیرو و قدرت مخرب نظامی غرب قابل قیاس نیست. اگرچه اسلامیت‌ها و ضدمسلمانان غربی نظریه رویارویی تمدنها را بسیار سرگرم‌کننده و مفید تشخیص داده، جنگهای آتی بر بستر کشاکش تمدنها نخواهد بود. روحیه ضداسلامی همانقدر باطل است که روحیه ضدغربی.

## دولت ایران و تروریسم

مایکل سانکتون - مجله تایم، ۱۱ نوامبر ۱۹۹۶

عصر روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در اطراف پستی رستوران «میکونوس» شهر برلن هشت مرد گسردآمده بودند تا درباره استراتژی مبارزه خود بر علیه حکومت ایران به بحث بپردازند. این افراد از فعالان جنبش کرد بودند که به خاطر شرکت در گردهم‌آیی «انترناسیونال سوسیالیسم» به این شهر آمده بودند. در ساعت ۱۱ شب میهمانان مذکور در حال اتمام غذای خود بودند که دو مرد مسلح به هفت تیر اتوماتیک و یوزی در پاشنه در ظاهر شدند. آنان با فریاد «حرام‌زاده‌ها» باران گلوله را بر روی آنان باریدن گرفتند و به سرعت با یک اتومبیل ب. ام. و. از صحنه وحشتناکی که از بدنهای متلاشی شده و غذای پخش شده و خونهای پاشیده به در و دیوار برجای گذاشته بودند متواری شدند. در این سوء قصد «صادق شرفکنندی» ۵۴ ساله که یکی از رهبران کردهای ایران بود و دو نفر دیگر در دم کشته شدند و نفر دیگر پس از انتقال به بیمارستان جان باخت. این کشتار تمام مشخصات لازمه یک ترور طراحی شده در ایران را داشت. پلیس آلمان اقدام به دستگیری ۵ نفر مظنون نمود که بعداً معلوم شد یکی از مظنونین به نام «کاظم دارابی» از عوامل جاسوسی ایران است. «دارابی» ۳۶ ساله و ۴ لبنانی همراه وی از اکتبر سال ۱۹۹۳ در برلن در حال محاکمه هستند. در رد و انکار و ابرام شدیدی که متهم اصلی از خود نشان داده، حقایق تکانه‌دهنده و نفس‌گیری از جانب رئیس‌جمهور سابق ایران و شخص مجهولی که در پشت درهای بسته و با نام «سی» واقعیاتی را بر علیه آخوندها بیان داشته، پرونده می‌رود تا مراحل پایانی خود را به سر رساند. محکومیت و زندانهای طولی‌المدت در انتظار متهمان است. حال افزون بر این مورد مسائل عمده دیگری پیش کشیده شده و آن مشارکت عناصر بالای حکومت ایران در این ترور است.

«میکونوس» نمونه کاملی از خشونت‌های سیاسی است که با حمایت دولت ایران انجام شده و مطابق نظر وزارت کشور آمریکا و «سیا» از زمان سقوط شاه و به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی از سال ۱۹۷۹ بیش از ۱۰۰۰ کشته در ۲۰۰ اقدام تروریستی برجای گذاشته است.

علاوه بر ۸۰ مورد ترور مخالفان در خارج از کشور چنین یقین می‌شود که آخوندها و پیروان و جانشینان آنها نظیر «حزب‌الله» و «حماس» در پشت درها حملات تروریستی باشند که در اقصی نقاط جهان انجام گرفته است. در میان این اعمال حمله انتحاری به پایگاه نظامی آمریکا و فرانسه در بیروت در سال ۱۹۸۳ بود که دست کم ۲۹۹ کشته برجای گذاشت. بمب‌گذارهای پشت سرهم در پاریس که به کشته شدن ۱۲ نفر انجامید و حمله به سفارت و یک مرکز اجتماع یهودیان در بوینس‌آیریس در سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۴، که ۱۲۵ نفر تلفات برجای گذاشت می‌باشند.

تنها در دو سال و نیم گذشته ۱۳۴ نفر در نقاط مختلف اسرائیل و فلسطین به دست گروه‌های انتحاری مورد حمایت ایران کشته شده‌اند. برابر منابع خبری در آمریکا و عربستان سعودی مقامات سعودی در حال حاضر ۴۰ نفر را در رابطه با بمب‌گذاری ژوئن گذشته که طی آن ۱۹ نفر آمریکایی در طهران کشته شدند بازداشت نموده‌اند و شواهدی در دست دارند که محرک این عمل دولت ایران بوده است.

اتهامات عربستان در صورت اثبات با شواهد تازه‌ای که از تحریکات ایران برای برهم زدن ثبات کشورهای میانه‌رو عرب به دست آمده تطابق خواهد یافت. حسی مبارک رئیس‌جمهوری مصر ادعا می‌نماید که در پشت پرده اقدام سوء قصدی که سال گذشته بر علیه وی انجام و ناموفق ماند دولت ایران قرار داشته است. ماه ژوئن گذشته نیز مقامات بحرینی ادعا نمودند که دولت ایران قصد داشته با نقشه از پیش طراحی شده حکومت سلطنتی خلیفه بحرین را ساقط و به جای آن حکومتی هوادار جمهوری اسلامی ایران بر سر کار آورد. علاوه بر اینها مخالفت سرسختانه تهران با قرارداد صلح اعراب و اسرائیل، تلاش بی‌وقفه برای کسب تکنولوژی تسلیحات اتمی و انباشت اخیر وی از تسلیحات شیمیایی و متعارف و قصد وی برای ایجاد تشنج در نقاط مختلف جهان اینک دیگر مورد تکذیب هیچ یک از کشورهای جهان نیست. در مقابل ایران نیز اتهامات دست جمعی کشورها را به تمسخر و استهزاء می‌گیرد. معاون وزیر امور خارجه «جواد ظریف» در مصاحبه با مجله «تایم»، «دادگاه میکونوس» آلمان را یک عمل شرم‌آور دانسته و گفت حکومت کلینتون برای افزایش شانس برد در انتخابات چنین اتهامات کهنه‌ای را بار دیگر به



پیش کشیده است. وی با اشاره به نقشه اخیر «سیاه» برای بی ثبات نمودن ایران، بمب‌گذارینها و سوء قصدهایی که علیه ایرانیان مخالف حکومت در خارج از کشور انجام شده است را به گردن آنها انداخت.

هر کجاکه صحبت از تروریسم است این اعمال ایران است که برگ برنده را در دست دارد نه گفتارش. حقیقت امر نشان می‌دهد قتلهایی که با حمایت دولت ایران انجام می‌شود همچنان رو به رشد است. ۱۴ فقره سوء قصد اسامال با مقایسه با ۵ فقره سال ۹۵ مؤید این امر است. افزون بر آن منابع اطلاعاتی آمریکا و گروه‌های ناراضی ایرانی بر این باورند که جاسوسان ایرانی در تدارک توسعه قدرت و وسعت عملیات آتش برای کارهای آتی خود هستند. ماه مارس گذشته مسؤولین بندری آنتورپ بلژیک در حین جستجوی کشتی «کلاهدوز» به صندوقهای چوبی سفارش یک کمپانی تولید مواد غذایی ایرانی مشکوک شده و در بازبینی آنها خمپاره‌اندازه‌های کالیبر بالای که برای عملیات ویژه با برد بیش از ۶۳۰ متر طراحی شده بودند را کشف نمودند. گلوله‌های این سلاح مرگبار هر یک حاوی ۱۲۵ کیلو ماده تی. ان. تی. می‌باشند و دارای فیوز ویژه‌ای هستند که در میان زمین و آسمان منفجر شده و قطعات کنده‌ای را در مساحت صدها متر پرت می‌کنند تا تلفات را به حداکثر ممکن برسانند. گرچه شهرت ایران در رابطه با تروریسم به خوبی جای خود را در اذهان گرفته است ولی مورد «میکونوس» شواهد تکانه‌دهنده‌ای از مشارکت مقامات رده بالای سیاسی در این کشتار را به اثبات رسانده است. در گزارش دادستان آلمان از «دارایی» به عنوان یکی از عناصر وزارت اطلاعات و امنیت کشور ایران (واواک) نام برده شده که وظیفه‌اش قتل «شرفکندی» بوده که خود بخشی از برنامه انهدام نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور توسط حکومت ایران می‌باشد در گزارش محرمانه سازمان ضداطلاعات آلمان قید شده است مسؤولین بخش فرامرزی وزارت اطلاعات ایران خود نیز شخصاً در کشتار میکونوس دست داشته است.

به همین خاطر مقامات قضائی آلمان با یقین به مسؤولیت دولت ایران در قبال حادثه میکونوس در یک اقدام غیر قابل تصور حکم جلب وزیر اطلاعات ایران علی فلاحیان را صادر نمودند. در حکم قید شده است که احتمال قوی وجود دارد که قاتلین مستقیماً توسط وزیر اطلاعات ایران هدایت شده باشند.

فلاحیان، آخوند ۴۷ ساله، یکی از وزنه‌های قدرتمند و هول‌انگیز حکومت ایران است. اعدام‌های بی‌پرس و جوری وی در آبادان، زمانی که حاکم شرع آن شهر بود شهرت «قاضی اعدام‌گر» را برای وی به ارمغان آورد. با انتصاب وی به عنوان وزیر اطلاعات و امنیت از سال ۱۹۸۸ وظیفه حذف فیزیکی مخالفان داخلی و خارجی رژیم تا امروز همانگونه که خود نیز در تلویزیون به آن بالیده، به عهده وی بوده است. مدتی قبل از این که دادگاه آلمان نام وی را با کشتار میکونوس مرتبط نماید، فلاحیان علاقه شدیدی به مورد مزبور نشان می‌داد. او در دیدار اکتبر ۱۹۹۳ با همنای آلمانی خود «برند اسمیت بوئر» سعی در انهدام و حذف پرونده از فایلهای قضایی داشت. گرچه «اسمیت بوئر» ادعا می‌نماید که با طرف ایرانی خود فقط در مورد مسائل انسانی صحبت نموده است، لیکن یادداشتهای اداری این مذاکره حکایت از آن دارد که فلاحیان اصرار نموده تا طرف آلمانی بر روی پرونده میکونوس اعمال نفوذ نماید و «اسمیت بوئر» مخالفت کرده و توضیح داده که وی هیچگونه دسترسی به فایلهای قضایی ندارد. وی با انکار شدید این که فلاحیان توانسته است وی را به تبعیت از درخواست خود وادارد مدعی شد که این دیدار منجر به مبادله زندانیان و اجساد مابین اسرائیل و حزب الله لبنان در «ژولای» گذشته شد. «اسمیت بوئر» به گزارشگر «تایم» گفت هیچ‌کس به اندازه آلمان با تروریسم مبارزه نکرده است. وی افزود اگر ما مجرمین «میکونوس» را دستگیر نکرده بودیم هیچ محاکمه و به تبع آن هیچ افشاکاری در جریان محاکمات حاصل نمی‌شد، لیکن چنین به نظر می‌رسد که اگر معامله‌ای انجام نگرفته بود حقایق بیشتری از محاکمه «میکونوس» آشکار می‌گردید. طی ۳ روز از جریان محاکمه «میکونوس» رئیس‌جمهور اسبق ایران «ابوالحسن بنی‌صدر» در حالی ساختمان دادگاه به شدت محافظت می‌شد در جایگاه شهود قرار گرفت و با متهم نمودن «آیت‌الله خامنه‌ای» رهبر مذهبی ایران و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهوری ایران به جهت مشارکت در قضیه «میکونوس» و صدور کتبی دستور اقدام، ادعا نمود که اطلاعات وی از یک منبع درون حکومتی و دو نفر از مأمورین سابق وزارت اطلاعات که با نامهای اختصاری «آ» و «ب» و «س» معرفی شده‌اند کسب شده است. شاهد «س» که برای سرویسهای اطلاعاتی آمریکا و فرانسه به عنوان بنیادگذار «واواک» شناخته شده است، اظهارات بنی‌صدر را به طور خصوصی در محضر دادگاه تأیید نمود. پاسخ تهران در جواب اتهامات چیزی نبود جز توهین و اهانت به رئیس‌جمهور سابق و ژست‌های تهدیدآمیز علیه کشور آلمان.

علی‌اکبر ولایتی وزیر امور خارجه ایران در مصاحبه اخیر خود با مجله «فرانکفورته الگمانیه زایتونگ» شدیداً به دولت «بن» هشدار داد که سعی نکند حکومت ایران را به قتل‌های اخیر مرتبط نماید. سازمان اطلاعات آلمان با پیش‌بینی احتمال اقدامات تلافی‌جویانه لاف‌دل دو تن از عمال خود را از تهران خارج کرده و تعدادی از کمپانیهای آلمانی نیز به کارکنان خود اعلام آمادگی برای بازگشت نموده‌اند.

یک دیپلمات فرانسوی در این مورد می‌گوید که صدور حکم محکومیت بر علیه ایران عراقی نیز در روابط فرانسه و ایران خواهد گذاشت. لیکن نیازی نیست تا دادگاه آلمان، فرانسه را متقاعد نماید که ایران در اعمال تروریستی دست دارد، زیرا عملیات فراوانی از این نوع در داخل خاک فرانسه اتفاق افتاده که لاف‌دل ۹ مورد آن ترور مخالفان بوده است. در ضمن شواهد نشان می‌دهد که ایران در موج بمب‌گذاریهای سال ۱۹۸۶ که موجب کشته شدن ۱۲ نفر و زخمی شدن ۳۰۰ نفر شد نیز دست داشته است. در این باره یکی از مقامات وزارت دادگستری فرانسه می‌گوید، گرچه نقش ایران در این بمب‌گذاریها هرگز ثابت نشد ولی تشکیلاتی که این کارها را انجام داده چراغ سبزی از تهران دریافت نموده است. دادگاههای فرانسه ارتباط ایران با چند فقره اعمال تروریستی را به اثبات رسانده‌اند. به عنوان نمونه بالاخره پس از ۳ سال محاکمه ۶ نفر مظنون به قتل نخست‌وزیر اسبق ایران «شاهپور بختیار» در سال ۱۹۹۱ نامبردگان مجرم شناخته شدند. در میان مجرمین یک کارمند دولت ایران نیز بود که غیباً محکوم گردید. یک مقام قضایی فرانسه و آشنا با پرونده قتل بختیار گفت: «یقیناً حکومت ایران در قضیه بختیار دست داشته است». طی محاکمه «مجیبی مشهدی» و «حسین یزدان‌ستا» (که از نظر سازمان جاسوسی فرانسه فرد اول یعنی «مشهدی» عضو سازمان اطلاعات ایران است) به جرم طرح نقشه برای ترور ناراضیان ایران ساکن در فرانسه که هدف اصلی اخیر نیز ترور «منوچهر گنجی» وزیر آموزش و پرورش زمان شاه بود دلایل اثبات جرم بیشتری معلوم گردید. برابر معلومات به دست آمده دستور قتل «گنجی» مستقیماً توسط فلاحیان تحویل «مشهدی» گردیده است. فلاحیان در ملاقات خود با «مشهدی» در سپتامبر ۱۹۸۹ در تهران به وی گفته است که «گنجی» در دادگاه اسلامی به مرگ محکوم شده و حکم نیز شخصاً توسط «هاشمی رفسنجانی» امضاء شده است. در همان زمان سازمانهای جاسوسی غرب موضوع را به «گنجی» اطلاع دادند و وی پاریس را ترک کرد. قاتلین ناچار برای هدف ذخیره یعنی «سیروس الهی» که یکی از مهره‌های عمده تشکیلات و دوست نزدیک «گنجی» است برنامه‌ریزی نمودند. در شب ۲۳ اکتبر ۱۹۹۰ «سیروس الهی» در کریدور آپارتمان خود در پاریس هدف شش گلوله قرار گرفت و کشته شد. پس از محاکمه طولانی قاضی «ژان لویی بردگه» در ۲۶ سپتامبر برای «مشهدی» و «یزدان‌ستا» به جرم توطئه جهت قتل به ترتیب ۷ سال و ۳ سال زندان تعیین کرد که با توجه به مدارک جدید امکان محاکمه مجدد آنها در رابطه با قتل «الهی» نیز وجود دارد. یکی از حاضرین در جریان دادرسی می‌گوید که

تمامی سرنخها به وزارت اطلاعات ایران و شخص فلاحیان بر می‌گردد.

امر استفاده از «سفارتخانه‌ها» توسط ایران برای سازمان‌دادن به ترورها در حمایت «فوری» گذشته در استانبول آشکارترین چهره خود را نشان داد. این بار هدف، «زهرارچی» ۳۷ ساله و یکی از سران «نیروی مقاومت ملی» بود. سازمانی که مقر آن در عراق بوده و دارای ۳۰۰۰۰ نیروی جنگی و تانک و تسلیحات فراوان است. کادرهای این سازمان از اهداف اصلی «گروه‌های مرگ» حکام تهران هستند. در اوایل فوری، اندکی پس از ورود «رجبی» از پاریس دو مأمور اطلاعاتی ایران وارد استانبول شده و در اطاق ۵۰۶ هتل «بر» اقامت گزیدند. همان روز دیپلماتهای سفارت ایران با آنها دیدار نموده و جریان ترور را بازنگری نمودند. در بیستم فوری، گروه ترور که از تلفنهای موبایل سفارت استفاده می‌کردند در بیرون آپارتمان «رجبی» موضع گرفتند. گروه ترور سه نفره که توسط معاون کنسولی سفارت «محسن کارگرآزاد» هدایت می‌شدند با استفاده از آسانسور به طبقه پنجم ساختمان رفته و به آپارتمان «رجبی» هجوم بردند. آنها با شلیک ۵ گلوله «رجبی» و «عبدالملی مرادی» را که همراه وی در آپارتمان اقامت داشت کشتند. بلافاصله شش نفر اعضای تیم ضربت دستگیر شدند، ولی برنامه‌ریزان موفق شدند از شهر خارج شده و سالم به تهران مراجعت نمایند.

با تمام این شواهد اگر کسی به دخالت ایران در ترور مخالفان تردید نماید مشکل بتوان به دست داشتن ایران در دیگر ترورها یقین حاصل نمود. البته تردید عمدتاً به این خاطر است که بسیاری از این عملیات به دست گروه‌های جانشین نظیر جنبش چریکی حزب الله لبنان انجام می‌گیرد. «کیت کاتزن» کارشناس «سرویس تحقیق کنگره» می‌گوید: «حزب الله لبنان فرزند ایران است». ایران به طور متوسط در سال ۱۰۰ میلیون دلار به حزب الله کمک می‌کند که این رقم در سال گذشته به ۶۰ میلیون تقلیل پیدا کرد.

گروه تندرو «حماس» روابط پیچیده‌تری با ایران دارد. این گروه نیز از ایران پول دریافت می‌کند «به تصور بعضی‌ها ۳ میلیون و به گفته آمریکاییها ۲۰ میلیون دلار» و همچنین آموزش نظامی. «جهاد اسلامی» که شاخه تندرو «حماس» در نوار غزه است نیز به همین میزان سالیانه از تهران پول دریافت می‌کند. تشکیلات ملی‌گرا و سنی‌مذهب «حماس» دستورات خود را مستقیماً از ایران شیعی مذهب اخذ نمی‌کند. لیکن بسیاری از اعضای تندرو آن در ایران مستقر هستند. طبق گزارش سازمان جاسوسی اسرائیل نزدیک ۱۰۰ من از رزمندگان حماس دوره‌های آموزش خود را در ایران طی کرده‌اند. به عنوان مثال یکی از فعالان «حماس» به نام «حسن سالم» که دستگاه‌های بمب‌گذاری انتحاری در ۳ اتوبوس در اسرائیل را تهیه کرده بود پس از دستگیری به مقامات اسرائیلی اعتراف نمود که این کار را در یک دوره ۳ ماهه در ایران آموخته است. یک افسر اسرائیلی می‌گوید: «پیام ایران به «حماس» و «جهاد اسلامی» و «حزب الله» یک محتوا دارد و آن این است: «تا می‌توانید دست به ترورهای بیشتر بزنید». تحلیل‌گران اسرائیلی افزایش عملیات تروریستی توسط ایران را تصمیم راسخ این کشور در بن‌بست کشاندن صلح اعراف و اسرائیل می‌دانند. به همین خاطر جهانیان باید خطر تروریسم ایران را جدی بگیرند و برای مبارزه با آن متحداً عمل کنند.

## مصاحبه دکتر ابراهیم یزدی با خبرنگار صدای ایران در لس آنجلس

۱۳۷۵/۹/۶

س - آقای دکتر ابراهیم یزدی ابعاد بحرانهای کنونی (در ایران) را چطور توصیف می‌کنید و ازدید شما چه عواملی به این بحرانهای دامن زده‌اند و می‌زنند؟

ج - اوضاع جامعه ما در حال حاضر یک شرایط پیچیده تاریخی را می‌گذراند و به هیچ وجه من‌الوجه نمی‌توانیم به مسائلی که الآن با آن مواجه هستیم و بحرانهایی که جامعه ما دارد تجربه می‌کند یک بعدی نگاه کنیم و یک علت را برای این معلولها پی‌گیری کنیم. به طور کلی، بحرانهایی را که جامعه کنونی ایران تجربه می‌کند و گرفتار آن است در پنج طبقه یا پنج بعد می‌بینیم. یکی، بحران مدیریت است که مشخصات متعددی دارد. دیگری، بحران سیاسی است که آن هم یک تعریف مشخصی دارد. همچنین یک بحران فرهنگی، یا بحران اختلال در هویت، برای نسل جوان، که ۷۵ درصد جمعیت ما را که زیر ۲۵ سال است، تشکیل می‌دهد. و بالاخره یک بحران ایدئولوژیک داریم. یک انقلابی بوده، به اسم اسلامی در مملکت ما صورت گرفته است، ولی مبانی وجود دارد، مسائلی هست، نکاتی طرح است، که هنوز اینها به جهت نظری، روشن نشده، ابهام وجود دارد. پیچیدگی وجود دارد. این بحرانهای، همه دست به دست هم داده و هر کدام تأثیرات خودشان را دارند و همه این بحرانهای هم روی هم اثرات متقابل می‌گذارند. بحران مدیریت بر بحران اقتصادی و برعکس بحران اقتصادی، بر بحران مدیریت اثر می‌گذارد. مجموعه این عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم بر بحران جوانهای ما اثر می‌گذارد. بنابراین یک چیزی که یک بعدی باشد نیست. مجموعه‌ای از عوامل است.

اما اگر بخواهیم، برای حل اینها قدم برداریم، یا اگر بخواهیم به طور علمی هر یک از این بحرانهای را تعریف کنیم و ریشه‌های آن را پیدا بکنیم، یک شرط اولیه هست، یک نیاز اولیه هست و آن عبارت از این است که ما باید بحران سیاسی را حل بکنیم. تا زمانی که بحران سیاسی حل نشده باشد، نمی‌توانیم به طور معناداری به سایر بحرانهای برداریم. اگر ما بخواهیم مشکل جوانهایمان را مطرح بکنیم، این نیاز و جو سیاسی سالم دارد. باید روزنامه‌ها آزاد باشند، تجمعات آزاد باشند، احزاب آزاد باشند. باید این جو یکسویگری وجود نداشته باشد. تا ما بتوانیم این مشکلات اساسی را حل کنیم. یعنی به نظر ما، اساسی‌ترین مشکلی که الآن باید حل بشود، بحران سیاسی یعنی غیرقانونمندی بودن جامعه است. تا زمانی که حاکمیت، قانون اساسی و حقوق و آزادیهای را که در فصل سوم قانون اساسی و برای مردم به رسمیت شناخته و تصریح شده، اجرا نکند، مطبوعات آزاد نباشند، احزاب آزاد نباشند، ما هیچ نوع امیدی به حل بقیه بحرانهای نداریم. بلکه آنها را روز به روز شدیدتر و بدتر می‌بینیم.

س - شما در این بیانیه خواستار اصلاح قانون انتخابات شدید و اصلاح هر آن چیزی که ناقض حاکمیت ملی است. منظور از هر چیزی که ناقض حق حاکمیت ملت است چیست؟

ج - فصل پنجم قانون اساسی ما، تصریح می‌کند که حاکمیت از آن ملت است. اما برخی از مطالبی که گفته می‌شود در تعارض با حق حاکمیت ملت است. عبارت

دیگر اگر رئیس جمهور، با رأی مردم انتخاب می‌شود، و مشروعیت پیدا می‌کند، دیگر معنا ندارد که بگویند، مشروعیت رئیس جمهور یا مشروعیت مجلس، مشروعیت این یا آن از جای دیگری است برای این که به نظر ما، قانون اساسی صراحت دارد که حاکمیت از آن ملت است.

س - بنابراین یک گره کوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود دارد؟

ج - ما گره کور نمی‌گوییم. ما می‌گوییم یک تناقض با تعارض وجود دارد، که آن تعارض، نافذ حق حاکمیت ملت است. و اینجا، هم یک بحث قانونی هست، هم یک بحث حقوقی، یک بحث تئوری و نظری نیز وجود دارد.

س - در حال حاضر سیاست دولت در برابر نهضت آزادی چیست؟ آیا بعد از درگذشت مرحوم بازرگان هیچ تغییری کرده است؟  
ج - نه، هیچ تغییری نکرده است. ما همچنان در یک شرایط سخت و محدود، با حداقل امکانات حرکت می‌کنیم و هنوز هیچ یک از احزاب سیاسی غیردولتی، آزادیهای قانونی را ندارند. نهضت آزادی هم مثل بقیه! ما در حد توانمان و با امکانات محدودی که برای ما وجود دارد، آن وظیفه‌ای را که در قبال ملت و مملکتمان داریم، انجام می‌دهیم. آقای رئیس‌جمهور محترم یک معیاری گذاشتند که اگر احزاب را آزاد بگذاریم نباید حرفی بزنند که مغایر با حرف ولی‌امر مسلمین باشد. خوب ما در پاسخ توضیح داده‌ایم، که آزادی فکرو اندیشه یعنی همین که این اندیشه و افکار مغایر عرضه شود. احزاب سیاسی برای این نیستند که هر چه مقامات بالای مملکت گفتند، اینها مهر تأیید بر آن بزنند. احزاب سیاسی می‌بایستی باشند، احزاب سیاسی مخالف هم باید باشند، آنها هم باید نظریات خودشان را بیان کنند. مردم قاضی نهایی هستند. مردم هستند که باید انتخاب بکنند. اگر روزی یک حزب مخالف حرفی زد و مردم در نهایت آزادی به حزبی که مخالف حاکمیت است رأی دادند، آنها لاجرم باید از آن نظر تبعیت کنند. دیگر کسی نمی‌تواند بگوید، خوب حالا نظریه‌ای که داده شده است مغایر است با نظریه رهبران حکومت. در اینجا ما در واقع خواسته‌ایم بگوییم اگر با، این معیار احزاب و آزاده‌ها هستند، این همان حرفهای گذشته است که، همه آزادند، به شرط آن که این طور باشند! خوب آنوقت این آزادی نیست!

س - آقای دکتر یزدی بفرمایید که شما الان هیچ دفتری یا مکان شخصی به عنوان نهضت آزادی ایران ندارید؟

ج - به عنوان نهضت آزادی به ما اجازه نمی‌دهند. نهضت آزادی در حال حاضر دفتر و محل مخصوصی ندارد. محل دفتر سابق نهضت آزادی را از ما گرفته‌اند و تعهد گرفته شده است که از آن ساختمان برای فعالیتهای نهضت استفاده نشود و اگر بخواهیم جایی را، سالی را اجاره کنیم باز هم نمی‌توانیم. برای این که اداره اماکن وابسته به شهربانی به ما اجازه نخواهد داد. جاهای دیگر نیز همه تحت کنترل خود آقایان است. بنابراین برای نهضت آزادی تشکیل اجتماعات عمومی امکان‌پذیر نیست.

ما دفتری ندارم، همان دفتر شخص من است که در یکی از آپارتمانها، در همان ساختمان قدیمی، هست. آن هم محل تشکیل جلسات نیست. فضای بسیار کوچکی است که به درد اجتماعات نمی‌خورد. روزنامه‌های دیگر اجازه ندارند هیچ چیز را جمع به نهضت آزادی بنویسند. مگر این که به ما حمله بکنند. حتی وقتی به عنوان آگهی هم چیزی به روزنامه‌ها می‌دهیم، حاضر به چاپ آن نیستند. اینها مسائل و مشکلاتی است که ما فعلاً داریم.

س - آقای دکتر رژیم با شخص شما چه مخالفتی دارد؟

ج - والله از خودشان باید پرسید!

س - با خود شما چیزی مطرح نشده است؟

ج - نخیر، ما تماسی ندارم که ببینیم آنها چرا با ما مخالف هستند! البته در موقع انتخابات مجلس، هنگامی که صلاحیت ما را در فاز اول، چهار نفر از پانزده نفر را قبول کردند، هیأت نظارت شواری نگهبان، ما را خواست. رفیق، نستیم و صحبت کردیم، آنها با صراحت از ما خواستند بنویسیم که به ولایت فقیه معتقد هستیم. خوب این برای ما قابل قبول نبود. برای این که، در شأن ما نیست، چیزی را که به آن معتقد نیستیم، بنویسیم. ما در حد التزام به قانون اساسی گفته‌ایم و نوشته‌ایم ولی اعتقاد یک امر قلبی و درونی است. جداگانه، که ما اعتقاد نداریم، و این را هم ما امروز نمی‌گوئیم. ده سال پیش در ۱۳۶۶ نهضت آزادی یک دفترچه‌ای را منتشر کرد تحت عنوان تحلیل و تفسیر ولایت مطلقه فقیه، ما در آنجا نظریاتمان را در ۱۶۰ صفحه بسطاً شرح دادیم. اینها به ما گفتند، اگر شفاهی هم بگویید، قبول داریم. ما گفتیم نه! شفاهی یا کتبی، همان است که تا به حال گفته‌ایم و بر همان موضع خودمان ایستاده‌ایم.

س - آقای دکتر یزدی آیا شما هراس از این ندارید که از شما به عنوان سوپاپ اطمینان در رژیم استفاده کنند؟

ج - به چه دلیل باید بترسم؟

س - به هر صورت، در حالی که شاید خودتان نمی‌خواهید به عنوان سوپاپ اطمینان در نظر گرفته بشوید، شما را آزاد بگذارند که مثلاً مصاحبه کنید با رادیوهای ایرانی در خارج، با رادیوهای فارسی‌زبان دولتهای دیگر؟

ج - خوب چی می‌شود؟

س - منظورم این است که اگر اینها بخواهند از شما به عنوان سوپاپ اطمینان استفاده بکنند ناراحت نمی‌شود؟

ج - ببینید این که اینها بخواهند از این سوءاستفاده بکنند، بستگی دارد به این که ما به اینها یک امتیازی بدهیم، خوب آنوقت این حرف شما درست است. ولی من حرف خودم را دارم می‌زنم. من مواضع نهضت را دارم بیان می‌کنم. اگر حاکمیت آنقدر خردگرا شده باشد یا عناصر خردگرا در درون حاکمیت، این اندازه به فرزاندگی رسیده باشند که بفهمند حضور احزاب سیاسی و اپوزیسیون برای سلامت جامعه و برای حفظ نظام ضروری است، چه اشکالی دارد؟! مگر در فرانسه که این همه احزاب مخالف هست و اعتصاب راه می‌اندازند که آن همه ضرر برای مملکت به بار می‌آورد، مگر بلد نیستند جلوی آن را بگیرند؟! آنها می‌دانند که وجود احزاب مخالف، برای انسجام و استحکام جمهوری فرانسه ضروری و مفید است. حالا اگر شما می‌خواهید، اسم آن را سوپاپ اطمینان بگذارید، بگذارید.

به عبارت دیگر چنانچه حق اعتصاب برای کارگران در فرانسه به رسمیت شناخته نشود و اعتراض کارگران را با گلوله جواب بدهند، فرانسه می‌رود به سوی یک انفجار! و این به نفع هیچکس نیست. حال اگر به این معنا احزاب مخالف، اتحادیه‌های کارگری در فرانسه، سوپاپ اطمینان هستند، خوب باشند! سوپاپ اطمینان برای حفظ جمهوری فرانسه؟ خوب، بله، باشند. این یک معادله‌ای است که طرفین از آن بهره‌مند می‌شوند. دموکراسی یعنی همین. اگر قرار باشد در کشور ما هم دموکراسی پیروز شود، اگر در درون حاکمیت عناصر خردگرا حضور دارند، لاجرم بایستی این روند را تسریع بکنند. ما ترسی از این نداریم که آنها به احزاب سیاسی مخالف، آرام آرام و بتدریج، آزادیهای را بدهند، تا از یک انفجار نهایی و قطعی در آینده جلوگیری شود. آیا شما تصور نمی‌کنید که اگر همان طور که بعضی از عقلای ملت

در همان سالهای ۳۹ - ۴۰ به شاه توصیه می‌کردند که این آزادیها را بدهد، اگر می‌داد، و طبق قانون اساسی آنموقع عمل می‌کرد به انفجار نمی‌کشید؟ این یک امر طبیعی و بسیار ضروری برای حفظ سلامت سیاسی و اجتماعی یک جامعه است. حاکمیت نمی‌تواند بگوید که من می‌خواهم همه اختیارات را داشته باشم و از آن استفاده بکنم ولی بدون آن که به مخالفین هیچ نوع آزادی بدهم، فقط بروم در دنیا پز بدهم که در ایران آزادی هست. خوب چنین چیزی اصلاً امکان ندارد، رشد نخواهد کرد، در یک مرحله باقی می‌ماند، و نمی‌تواند از آن استفاده کند!

س - منظور من دقیقاً همین گفته آخر شما بود. که رژیم نیز پز بدهد، بابت این که، چند تن از مخالفان رژیم و یا ناموافقان رژیم، دارند آزادانه با رادیوها صحبت می‌کنند، بدون این که اصلاً خودش معتقد به آزادی باشد.

ج - ببینید، در فرمایش شما دو چیز است. هیچ وقت ما از یک رژیم، از یک حاکمیت، از یک مسؤول نمی‌پرسیم، آیا شما به آزادی اعتقاد دارید یا نه؟ آزادی محصول نیت و اعتقاد زمامداران نیست؟ آزادی و دموکراسی، نتیجه شرایط عینی مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه است. در بسیاری از موارد تاریخ به ما نشان می‌دهد، در همین تاریخ معاصر ما، رهبرانی بوده‌اند و هستند که هیچ اعتقادی به آزادی ندارند، ولی تحت شرایط خاص، بالاچار تسلیم می‌شوند و می‌پذیرند. سیاست، علم سازگاری است. به من مربوط نیست که آیا اعتقاد دارد یا ندارد. آن چیزی که برای ما مهم است، این است که آیا می‌توانیم حقوق و آزادیهای ملت را به دست بیاوریم یا نه؟! حالا می‌خواهد از روی اجبار یا از روی اختیار باشد. فرق نمی‌کند این آزادیها باید به رسمیت شناخته شود. توقع ما زیاد نیست. آرمانمان را هم تعیین کرده‌ایم. می‌دانیم کجا باید برویم. اما اجرا و تحقق آن بدون تردید باید به تاریخ و گام به گام باشد و بنوایم به طرف آن هدفی که داریم پیش برویم.

س - به عبارت دیگر آقای دکتر شما به استحاله رژیم معتقدید؟

ج - ببینید، هرچی اسمش را می‌خواهید بگذارید، نظام سیاسی هیچ‌کسوری ایستا نیست. این تصور نادرستی است که بعضی‌ها دارند. تصادفاً تصور نادرستی است که هم عناصر کاملاً ضد نظام جمهوری اسلامی و هم عناصری که معتقد به نظام جمهوری در درون حاکمیت هستند آن را دارند. آنها خیال می‌کنند که نظامهای سیاسی، پدیده‌های ایستا و مصون از هر نوع تغییر و تحول هستند، نه چنین چیزی نیست. نظام‌های سیاسی، مثل همه پدیده‌های انسانی، دائم در تغییر و تحول هستند. ما امیدواریم، اینها هم تغییر و تحول را بپذیرند و از طریق مبارزات مردمی این طور بشود.

## تفاهم ملی

نقل از «کار» شماره ۱۴۵

برای اولین بار در ایران اندیشه استقرار دموکراسی و مردم‌سالاری به عنوان هدف اصلی و مقدم از سوی نیروهای مختلف جامعه پذیرفته شده است. در ارزیابی این نیروها مانع اصلی رشد، توسعه، رفاه و عدالت اجتماعی، استبداد، آن هم در اشکال مختلفش است، این نقطه شروع و این دریافت اگر با گذشته مقایسه شود که بخش مهمی از روشنفکران و چپ‌ها مانع اصلی را طبقه حاکم سرمایه‌داری یا فئودالی می‌دانستند و راه برون رفت از بحران را نابودی سیاسی و فیزیکی طبقات حاکم عنوان می‌کردند، در می‌یابیم که پشرفت مهمی حاصل شده است. در آن برهه تاریخی هر کس سعی داشت با از بین بردن دیگران، خود و طبقه‌اش را بر مسند بنشاند و صحبت از مبارزه مسالمت‌آمیز سیاسی و تفاهم ملی، اگر هم به میان می‌آمد فقط کاربردی تاکتیکی داشت برای این که نیروی شعاردهنده در آن لحظه تاریخی، آن قدرت را در خود نمی‌دید تا به سرکوب مخالفان بپردازد. به میان آمدن تاکتیکی این شعار برای بسیج نیروی بیشتر و شرائط مناسبتر بوده تا متحد دیروز سرکوب شود. خوشبختانه این دوره تاریک سیاسی رو به اتمام است.

مبارزه با استبداد سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک که از انقلاب مشروطیت شروع شد، گرچه به پیروزیهای بزرگی در ابعاد سیاسی دست یافته و این پیروزیها در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی تسری پیدا کرد. ولی هنوز بر کشور ما یکی از رژیمهای استبدادی در شکل مذهبی آن حکومت می‌کند. ساده‌نگری سیاسی است اگر تنها تقصیر به وجود آمدن این وضعیت اسفناک را به گردن رژیم سلطنتی پهلوی که نقش اصلی را در خفه کردن آزادیهای به دست آمده از انقلاب مشروطیت داشته یا رژیم جمهوری اسلامی که انقلاب بهمین را به سیری سوق داد که همه می‌دانیم، بیاندازیم و خود و جامعه را بری از اشتباه بدانیم. تفکر استبدادی در بن‌بند جامعه ما، بر اثر هزاران سال حکومت شاهنشاهی و رسوخ مذهب در تار و پود آن، هنوز هم قدرتمند است. تفکر استبدادی تقریباً در تمامی نیروهای سیاسی جامعه، که دفاع از آزادی و مبارزه با استبداد را در سرلوحه برنامه‌هایشان قرار داده بودند، ریشه داشته است. اپوزیسیون هر یک کمابیش به این ناپاکی سیاسی آلوده بودند. پدیده «رهبران» مادام‌العمر در احزاب سیاسی که هنوز هم به روشنی می‌توان آن را دید، چگونه ارزیابی می‌شود؟ تاکنون در هیچ حزب سیاسی ایرانی مشاهده نشده است که «رهبران» آن به دلیل غلط بودن برنامه‌هایی که از آن دفاع می‌کردند و این نادرستی در عمل برای همه ثابت شده، استعفا بدهند. مردم کشورمان دیگر خسته شده‌اند، از این که هر وقت برای نزدیکی افکار و عقاید به یکدیگر و برای برخورداری واقع‌بینانه میان طرفین دعوی چند ده ساله سیاسی، قدم مثبتی برداشته می‌شود، از سوی افراتیون نیروهای متفاوت سیاسی و برای به کرسی نشاندن عقاید خود از توی جعبه مارگری‌شان، وقایعی تاریخی مثل کودتای رضاشاه در ۱۲۹۹، وقایع بعد از شهریور ۱۳۲۰، جنبش ملی شدن نفت، کودتای ۲۸ مرداد، جمهوری آذربایجان‌گردستان، ... بیرون می‌آورند و آن را به فرق سر طرف مقابل می‌گویند. کسانی که تنها فلسفه حضور سیاسی آنها در زمان حاضر «برافراشته نگه داشتن پرچم مبارزه» هم‌نسلان خود و حتی نسلهای گذشته که خود را ادامه‌دهندگان آنها می‌دانند، بوده و برایشان پرچم مبارزه گروهی از پرچم ملی پراهمیت‌تر است.

جامعه برای رسیدن به تفاهم ملی و دموکراتیک، احتیاج به ارزیابی واقع‌بینانه و به دور از تنگ‌نظری و درج‌زدن در دگمهای فردی و گروهی از گذشته و حال داشته و دارد. این ارزیابی با بد و خوب، مثبت و منفی خود و دیگران را بدون غرض بررسی کرد، اگر می‌خواهیم راه آینده تفاوتی با گذشته داشته باشد و سیکل برکناری حاکم مستبد و جایگزینی آن با مستبد دیگر تکرار نشود، قبل از هر چیز نیاز به یک پرچم ملی و برای هر چه برافراشته نگه داشتن آن نیاز به یک تفاهم ملی داریم. جنبش سیاسی اجتماعی ایران تاکنون با درس‌گیری از گذشته، قدمهای بزرگی را برای نزدیکی برداشته است. ضرورت دستیابی به تفاهمی در مقیاس ملی،

نیازی تاریخی و حیاتی است. این نیاز از سوی تمامی آحاد جامعه حس شده و به جرأت می‌توان گفت می‌رود تا به خواست سیاسی اصلی مردم ما تبدیل شود. مردمی که تمامی نیروهای سیاسی را، کمتر یا بیشتر در ناکامیها و موفقیت‌های سیاسی - اقتصادی ... شرکت می‌دانند. دیگر آن برنامه سیاسی که منجر به حذف دگراندیشان شود از مقبولیت عمومی برخوردار نیست. بی‌جهت نیست که حرکات همسو با این خواست با استقبال عمومی مواجه می‌شود.

در مقابل روند رو به گسترش این حرکت، مخالفت‌های جدی هم وجود دارد. کانون اصلی مخالفت از سوی نیروهایی با تمایلات استبدادی است. کسانی که در اشکال مختلف مذهبی، ایدئولوژیک، فردی و طبقاتی خواهان استقرار نوعی دیکتاتوری بر حیات سیاسی جامعه‌اند. این نیروها که به جز خود، کس دیگری را قبول ندارند و همه قدرت را به نمایندگی از خدا، مردم یا توده و طبقه، برای خود می‌خواهند و اندیشه تفاهم ملی در برنامه و فعالیت سیاسی‌شان جای ندارد. در این جا قصد بررسی اندیشه‌های مستبد نیست. مشکل پیش‌روی اندیشه تفاهم ملی در این مرحله مخالفت و در پاره‌ای موارد ابهاماتی است که در درون جبهه دموکراسی وجود دارد. در این جبهه، یک گروه با شعار تفاهم ملی مخالفت کرده و در بین گروه موافق هم اختلاف نظر و ابهام به چشم می‌خورد. این گروه، شامل تمامی نیروهایی است که به جز همفکران و آلترناتیوهای خودی حاضر به همکاری با نیروها و آلترناتیوهای دیگر نیست. مخالفت با شعار تفاهم ملی را می‌توان تقریباً در تمامی نیروهای درون جبهه دموکراسی دید. آنها علی‌رغم قبول پلورالیسم سیاسی در جامعه و طرد تفکر حذف دگراندیشان از حیات سیاسی، تا آن جا پیش رفتند که با دگراندیشان به نشست و گفت و گو بپردازند، ولی هنوز باور ندارند که عرصه‌های مشترک همکاری بین همه طیف‌های فکری - سیاسی معتقد به دموکراسی وجود داشته و این همکاری و توافق یک نیاز تاریخی است. دلایل آنها را در مخالفت می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: اول، گذشته غیردموکراتیک دگراندیشان و این که از کجا می‌توان مطمئن شد، آنهایی که با وجود گذشته استبدادی، اکنون از دموکراسی حرف می‌زنند، در عمل هم بدان پایتند باشند. دوم، ارزیابی‌های متفاوت از تاریخ گذشته و نقش مثبت و منفی هر یک از نیروهای سیاسی در آن. سوم، اعتقاد داشتن به اشکال متفاوت نظام‌های سیاسی.

جدا از همه‌های درست و قابل درنگ موجود در دلایل عنوان شده، که خود ناشی از انباشته شدن تجارب سالیان دراز فعالیت‌های سیاسی و ناکامی‌های حاصل از آن است، نتیجه‌گیری درست از این همه تجربه، نه نادرست دانستن همبستگی در سطح ملی، بلکه داشتن صبر و تأمل و طراحی و معماری ساختمان اندیشه تفاهم در بین نیروهایی است که تا دیروز دشمنان قسم خورده یکدیگر بودند. در بین طرفداران تفاهم ملی کسانی هستند که با ایجاد هرگونه تشکل به صورت آلترناتیو، چه در شکل جمهوریخواهی آن یا شکل سلطنتی به مخالفت می‌پردازند. به نظر این دوستان، ما تنها به یک تشکل فراگیر در سطح ملی نیاز داریم و بس و ایجاد شکل‌های دیگر مانع رسیدن به تفاهم ملی ارزیابی می‌شود. ما می‌خواهیم به چنان شرائطی برسیم که در انتخابات آزاد هم نیروها بتوانند خود را به رأی آزادانه مردم بگذارند و از همین حالا هم باید خودمان را برای به رأی گذاشتن آماده کنیم، در یک کلام باید حق متشکل شدن هرکس با دیگری را به مثابه یک حق دموکراتیک به رسمیت شناخت، اگر این تشکل نخواهد، تنها با هدف به قدرت رسیدن خود با سرکوب دیگران انسجام یابد.

نکته دیگری که باید بدان توجه شود این است که، تفاهم ملی فقط تا شروع استقرار دموکراسی عملکرد دارد و سپس جامعه نیاز به اثلاقی‌های جدید و تازه برای بهره‌گیری از گذشته دارد. پس چه بهتر که از هم‌اکنون به این نیروها میدان داده شود تا خود را برای ایران دموکراتیک آماده کنند. براساس آن چه که گفتیم، نتیجتاً می‌توان اندیشه تفاهم ملی را در این چند اصل خلاصه کرد:

- ۱- هدف اصلی تفاهم ملی، رسیدن به توافق در سطح ملی بین چهار خانواده سیاسی درون جامعه برای استقرار دموکراسی، رشد و توسعه و رفاه همراه با عدالت اجتماعی باشد. مخرج مشترک این تفاهم و توافق باید ارکان اصلی یک قانون اساسی دموکراتیک را پایه‌ریزی کند.
- ۲- یکی از اهداف نیروهای طرفدار تفاهم ملی مقابله با استبداد، در اشکال مختلف آن، ایدئولوژیک، مذهبی و فردی است.
- ۳- تفاهم ملی لزوماً مفایرتی با تشکلهای دیگر ندارد و همین‌طور با آلترناتیوهای موجود، مادام که این آلترناتیوها اساس بازی دموکراسی را بپذیرند و به مردم‌سالاری باور داشته باشند، یکی از عرصه‌های مهم فعالیت این اندیشه باید پیدا کردن راه حل نزدیکی بین آلترناتیوهای مختلف باشد.

## بحث و بررسی تفصیلی در شرایط رهبری

### آیت‌الله منتظری

مطلب زیر تلخیص و فشرده‌ای از بخش‌هایی از کتاب «مبانی فقهی حکومت اسلامی»، جلد دوم امامت و رهبری،

نوشته آیت‌الله منتظری، است که چاپ اول آن در زمستان ۱۳۶۹ بوده و در ۱۳۷۵ تجدید چاپ شده است.

«شرط اول: عقل و درایت کافی ۱... در والی و حاکم علاوه بر عقل معمولی، رشد عقلی که در مقابل سفاقت است نیز شرط است و می‌توان گفت آنچه در والی شرط است عقل کامل است. صرف داشتن عقل و خرد معمولی ۲ «شرط دوم: اسلام و ایمان شرط دیگر حاکم اسلامی، اسلام و ایمان است، خداوند سبحان به هیچوجه برای کفار و غیرمسلمانان حاکمیتی بر مسلمانان قرار نداده است. ۳... «هرگز خداوند برای کافرین بر مؤمنین راهی و سلطه‌ای را قرار نداده است...» ۴ «باید گفت که در رهبری نه تنها اسلام به معنی اعم و صرف گفتار لفظی کافی نیست بلکه ایمان جامع که مرکب از اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل با تمام وجود و انحصار و جوارح بدن است نیز شرط می‌باشد ۵ «شرط سوم: عدالت - افراد ستمگر و بدکاره نمی‌توانند هیچگونه ولایتی بر مسلمان داشته باشند.» ۶ «هر عملی که مخالف حق باشد می‌توان کلمه ظلم را برای آن به کار برد و مشمول اطلاق مفهوم آن می‌گردد. پس هر فاسق و هر منحرف از حتی ظالم است و صلاحیت رهبری امت اسلامی را نخواهد داشت...» ۷ «شرط چهارم: علم و فقاقت - چهارمین شرط از شرط‌های حاکم اسلامی این است که وی براساس اجتهاد اسلام‌شناس و فقیه در احکام و مقررات الهی باشد.» ۸... «افرادی که در حکومت اسلامی به کار گمارده می‌شوند باید تسلیم‌ترین و راضی‌ترین افراد و آگاهترین آنها نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبر باشند.» ۹... «شرط پنجم: قدرت و تدبیر رهبری... و قدرت و توان برای اداره امور جامعه بر چند چیز متوقف است: ۱- استعداد ذاتی وی برای انجام این مسؤولیت، که در اصطلاح به آن «شم سیاسی» می‌گویند. ۲- احاطه به کیفیت و فنون اجرای کار و اطلاع برخواستها و نیازمندها و روحیات جامعه و آگاهی از شرایط زمان و محیط تحت مسؤولیت خود. ۳- شجاعت ذاتی و قوت اراده و قاطعیت در تصمیم‌گیری.» ۱۰. ۴- سلامت حواس و اعضایی نظیر

گوش و چشم و زبان و اعضای رئیسه دیگر... از سوی دیگر بدقیافه و بدترکیب بودن، موجب انزجار و نفرت مردم از شخص رهبر می‌گردد و این با ولایت و حکومت که مبنای آن بر جذب مردم است، سازگار نیست. و برجسته‌تر از همه این صفتها صفت حلم و بردباری است.<sup>۱۱</sup> «شرط ششم: آلوده نبودن به خصلت‌های ناپسند - شرط دیگر در حاکم اسلامی این است که از آلودگی به خصلت‌های ناپسندی نظیر بخل، طمع، حرص، سازشکاری و جاه‌طلبی دور باشد.»<sup>۱۲</sup> «شرط هفتم: مرد بودن (ذکوریت)»<sup>۱۳</sup> پیامبر اکرم (ص) زن را از سخن گفتن باز داشته است. به خاطر پرهیز از فتنه که مبادا کلامش را مردان بشنوند.<sup>۱۴</sup> «گفتار پیامبر (ص) است که می‌فرماید: «هرگز رستگار و موفق نخواهد شد قومی که رهبری آن را زنی به عهده گیرد»<sup>۱۵</sup> «هنگامی که ولایت و حکومت... مسؤولیت‌های خطیری را در بر داشته باشد آیا بارکردن آن بر دوش کسانی که توان آن را ندارند ظلم به وی و کسانی که تحت حکومت او هستند نیست؟... زن همواره مظهر رحمت و عواطف است و طبیعت وی غالباً با آرامش و کناری بودن از مشکلات اجتماعی تناسب دارد و مرد مظهر تدبیر و توجه به عواقب امور است و تمایل به تحرک و مبارزه و جهاد دارد. و براین اساس مناسب است که این مسؤولیت خطیر که مربوط به شئون اسلام و مسلمانان است به کسی که قدرت وی بر تحمل مشکلات بیشتر است واگذار گردد... این عمل کاستن از کرامت زنان و کوچک شمردن آنان نیست.»<sup>۱۶</sup>... «تقویت روحیه شوهر برای کار و تلاش در رفع نیاز زندگی و مبارزه و جهاد و انجام سایر تلاش‌های اجتماعی، خود عمل شریفی است که با جهاد برابر است. در حدیثی امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید «جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.»<sup>۱۷</sup> «زن به خاطر ظرافت و مطلوبیتش همواره در برخورد با مردهای بیگانه در معرض فتنه‌انگیزی و احتمال ایجاد فساد است، به همین جهت شرعاً از وی خواسته شده که پوشش خود را رعایت کند، بویژه در سنین جوانی که تأکید شده از منزل خارج نگردد و با مردان بیگانه گفتگو و آمیزش نداشته باشد... روشن است حفظ و رعایت این حکم الهی و اصل عقلی با قضاوت کردن و حکومت کردن که لازمه آن تماس بسیار زیاد با اقشار مختلف مردم و درگیر شدن با مردان است تناسب ندارد. به همین جهت نمی‌توان چنین مسؤولیت‌هایی را به عهده خانمها گذاشت... در اینجا ما فقط به ذکر یک جمله از امیرالمؤمنین (ع) در وصیت مفصل و طولانی‌ای که به فرزندش امام حسن (ع) دارند اکتفا می‌کنیم: «فرزندم! اگر توانستی به گونه‌ای رفتار کن که آنان (همسران) کسی را به غیر از تو نشناسند.»<sup>۱۸</sup>... «شرط هشتم: پاک‌زادی - یکی دیگر از شرایط حاکم و نیز قاضی پاک‌زادی (حلال‌زادگی) است.»<sup>۱۹</sup>... «دلیل‌هایی که بوسیله آن می‌توان شرط پاک‌زادی را در رهبر، قاضی و مرجع تقلید اثبات کرد.»<sup>۲۰</sup> «به شرح زیر است: ۳- نجاست و پلیدی حرامزاده - روایاتی که در پلیدی و نجاست حرامزاده وارد شده، دلیل دیگری بر ضرورت پاک‌زادی رهبری امت اسلامی می‌تواند باشد... البته مراد از این پلیدی و نجاست در اینجا علی‌الاقوی، نجاست معنوی و پلیدی ذاتی است، نه نجاست ظاهری.»<sup>۲۱</sup>... «۵- پست‌تر بودن حرامزاده از کافر - ۶- پلیدی‌تر بودن حرامزاده از سگ و خوک - ۷- تهی بودن وی از خیر و خوبی - ۸- محروم بودن حرامزاده از بهشت.»<sup>۲۲</sup>... «در مجموع پستی و پلیدی حرامزاده هرچند عادل و مسلمان باشد، از آنها استفاده می‌گردد و همین اندازه برای ما کافی است که حکم کنیم وی صلاحیت رهبری امت اسلامی را ندارد.»<sup>۲۳</sup>

۱- آیت‌الله منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، جلد دوم، ص ۳۳

۲- همانجا، ص ۳۴

۳ و ۴- همانجا، ص ۳۵

۵- همانجا، ص ۳۶

۶- همانجا، ص ۳۷

۷- همانجا، ص ۳۸

۸- همانجا، ص ۵۵

۹- همانجا، ص ۶۵

۱۰- همانجا، ص ۷۹

۱۱- همانجا، ص ۸۰

۱۲- همانجا، ص ۹۱

۱۳- همانجا، ص ۹۹

۱۴- همانجا، ص ۱۰۰

۱۵- همانجا، ص ۱۰۱

۱۶- همانجا، ص ۱۱۰

۱۷- همانجا، ص ۱۱۱

۱۸- همانجا، ص ۱۱۳

۱۹- همانجا، ص ۱۳۳

۲۰- همانجا، ص ۱۳۶

۲۱- همانجا، ص ۱۳۷

۲۲- همانجا، ص ۱۳۸

۲۳- همانجا، ص ۱۳۹

## مواضع و رهنمودهای آیت‌الله خمینی در رابطه با مارکسیستها (در دوران ۵۷-۱۳۵۶)

### سیاوش فداکار

در این مقاله سعی شده است تا مواضع رسمی آیت‌الله خمینی به عنان رهبر فکری و سیاسی جنبش ضدسلطنتی ۱۳۵۶-۵۷ در ایران، در رابطه با نحوه برخورد و تقابل با مارکسیستها، را از میان نوشته‌ها و پیام‌ها، نامه‌ها و سخنرانیهای وی، آنهم در دوران اوج جنبش مردمی ضدسلطنتی، ارائه دهیم:

آیت‌الله خمینی در پاسخ به نامه گروهی از افراد، در تیر ۱۳۵۶ می‌نویسد: «...بعید به نظر نمی‌آید که دسته‌جاتی که در ایران اشتغال به فعالیت‌های ضداسلامی و ضد مذهبی دارند با اختلاف اسم و روش، گروه‌های سیاسی باشند که با دست اجانب برای تضعیف اسلام و مذهب مقدس تشیع و مقام عظیم روحانیت بوجود آمده باشند... امروز که مکتب بی‌اساس مارکس با شکست مواجه است و بی‌پایگی آن برملا شده است، عمال اجانب که خود بر ضد مکتب آن هستند در ایران از آن ترویج می‌کنند برای شکستن وحدت اسلامی و کوبیدن قرآن کریم و روحانیت در ایران... من صریحاً اعلام می‌کنم که از این دسته‌جات خائن، چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت، به هر اسم و رسمی باشد متفرم و بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می‌دانم... کسانی که به روحانیون منتسب هستند و از اسلام و مذهب دفاع می‌کنند لازم است از این دستجات مفسده‌جو تبری کنند...»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی در سخنرانی خود در ۱۳۵۶/۱۱/۱، ادعای علاقه کمونیست‌ها به مردم و کار برای مردم را یک «بازی» می‌داند و می‌گوید: «کمونیستی که یک مخدروی است برای مردم، نه این است که یک چیزی، یک حل عقده‌ای می‌کند، مگر می‌شود کسی که خودش آدم نیست برای آدم‌ها کار کند؟ مگر می‌شود که یک مسلح غیر صالح برای مردم ضعیف کار کند؟ من خودم شاهد این قضیه بودم که وقتی که در همین جنگ عمومی که بنا بود سران لشکرها، سران دول در ایران با هم ملاقات کنند، استالین آنوقت رئیس شوروی بود، ... آن دو تایی دیگر که یکی‌اش آمریکا بود و یکی‌اش از انگلستان بود، اینها با امر عادی آمدند رفتند به سفارتخانه‌های خودشان و بنا بود در تهران یک جلسه‌ای داشته باشند لکن استالین که همه به او برادر می‌گفتند و همه می‌گفتند ما همه با هم مثل هم هستیم و برای مردم دلسوزی می‌کرد و قارداش به او می‌گفتند، ایشان، می‌گفتند حتی گاوی که از آن شیر می‌خواهد بخورد آورده‌اند همراهش که نباد از گاوهای ایران شیر بخورد، گاو را با پتاره‌ای که حامل خودش بوده، حامل یک گاو هم بوده، هم آن اسلحه‌دار بی‌عقل و هم خودش اسلحه‌دار بی‌عقل، بلکه خدا می‌داند که او بدتر از آن رفیقش بود، خدا می‌داند که اینطور بود... کمونیستی برای این است که مردم را بازی دهند. مگر می‌شود کسی به مبادی غیبی اعتقاد نداشته باشد و در فکر مردم باشد و در فکر اصلاحات؟ بازی است هم‌اش...»<sup>۲</sup> آیت‌الله خمینی در سخنرانی خود در ۱۳۵۷/۸/۸ علاوه بر تکرار داستان گاو شیرده استالین و گدایی سربازان روس برای یک سیگار در دوران جنگ<sup>۳</sup>، تأکید می‌کند که: «لنین که اینقدر از او تعریف می‌کنند و کذا، اولاً به واسطه یک شکست جنسی، خودش وارد شده و مخالفت کرده است با آنهايي که دیانت داشتند، با آن علمایی که آنوقت بودند و علمای خودشان، یک مسأله جنسی بوده است که آنها منعش کردند و او عصبانی شده، آنوقت یک قصه هم از او نقل می‌کنند که ایشان گفته است که باید ما حساب کنیم ببینیم که این افرادی که در مملکت ما هست، خرج و دخلشان چه جور است، هر نفر آدمی که حساب کردیم در سال خرج و دخلش با هم مساوی است یا دخلش بیشتر از خرجش است، این را ما نگاهش می‌داریم برای این که خوب خرج خودش را دارد، یک چیزی هم به ما می‌دهد، هر آدمی که دخلش کمتر از خرجش است، این را باید تو دریا انداخت. این آدم انسان دوست یک همچو آدمی است، این که حالا اینقدر از او تعریف می‌کنند یک همچو آدمی است که این فقرا که نمی‌توانند کار بکنند، پیرمرد حالا شده است، ضعیف شده است، یک عیبی دارد که نمی‌تواند کار بکند به اندازه مخارج خودش، این دیگر به درد نمی‌خورد، این را باید ریختش تو دریا تا راحت شود...»<sup>۴</sup>

آیت‌الله خمینی در نامه‌ای به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا در ۱۳۵۶/۱۱/۲۴ تأکید می‌کند که: «... اکنون بر شما جوانان روشنفکر و بر تمام طبقات است که: ... ۲- باید قشرهای غیراسلامی را که عقیده و عملشان برخلاف اسلام است و دارای گرایش به مکتب‌های دیگرند - هر نوع از آن باشد - به مکتب مترقی عدالت‌پرور اسلام دعوت کنید و در صورت نپذیرفتن، از آنها - هر نوع که باشد و هر شخصیت که هست - تبری و یا لاقبل احتراز کنید و باید جوانان ما بدانند تا معنویت و عقیده به توحید و معاد در کسی نباشد محال است از خود بگذرد و در فکر امت باشد و باید بدانند تبلیغات دامنه‌دار کمونیسم بین‌المللی همانند تبلیغات پر سر و صدای امپریالیسم جهانی جز برای اغفال و استعمار توده‌های مستضعف نیست. باید این بوق‌های استعماری شکسته شود ... ۴- باید بدانید و می‌دانید که قشرهای غیرمسلم یا غیرملتزم به اسلام از پشت به شما خنجر می‌زنند...»<sup>۵</sup>

آیت‌الله خمینی در مصاحبه با نشریه فرانسوی «لوموند» در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۴ در پاسخ به سؤال خبرنگار مبنی بر این که «آیا با دستجات چپ افراطی روابط سازمانی دارید؟» می‌گوید: «هیچ‌گاه میان مردم مسلمانی که بر ضد شاه در حال مبارزه‌اند و عناصر مارکسیست افراطی یا غیرافراطی، اتحاد وجود نداشته است. من همواره در اعلامیه‌های خود خاطر نشان ساختم که مردم مسلمان بایستی در مبارزه خود، همگون و متجانس باقی بمانند و از هر نوع همکاری سازمانی با عناصر کمونیست برحذر باشند...»<sup>۶</sup> و در پاسخ به سؤال بعدی خبرنگار مبنی بر این که «آیا یک اتحاد تاکتیکی را با مارکسیست‌ها برای سرنگون کردن شاه مد نظر دارید و روش و طرز رفتار شما با آنها پس از موفقیت احتمالی‌تان چگونه خواهد بود؟» می‌گوید: «نه، ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیست‌ها همکاری نخواهیم کرد. من همواره به هواداران خود گفته‌ام که این کار را نکنند ما با طرز تلقی آنها مخالف هستیم، ما می‌دانیم که آنها از پشت به ما خنجر می‌زنند... اما در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم مارکسیست‌ها در بیان مطلب خود آزاد خواهند بود... ما هیچ‌گاه آزادی آنها را سلب نکرده و بدان لطمه وارد نیاورده‌ایم، هرکس آزاد است اظهار عقیده کند ولی برای توطئه کردن آزاد نیست...»<sup>۷</sup> وی همچنین در مصاحبه با روزنامه هلندی دی‌ولت گرانٹ در ۱۳۵۷/۸/۱۶ در پاسخ به سؤال خبرنگار مبنی بر این که آیا در جمهوری اسلامی حزب کمونیست آزاد خواهد بود؟ می‌گوید: «که در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند...»<sup>۸</sup> اما همواره تأکید دارد که به هیچ‌وجه و در هیچ دورانی، و همچنین پس از پیروزی جنبش، با کمونیست‌ها در هیچ عرصه‌ای همکاری نخواهد کرد.<sup>۹</sup>

- آیت‌الله خمینی در پیام خود به ملت ایران در ۱۳۵۷/۳/۲۰ می‌گوید: «گاهی ملت را از خطر کمونیستی می‌ترسانند که اگر او برود مملکت به دست آنان

می‌افتد و شاید بعضی ماه‌ها که از واقعیت اطلاع ندارند اغفال شوند. کمونیسم در ایران با دست آمریکا، چنانکه حزب توده به دست انگلیس ایجاد شد. به گفتار مطلقین، داغ‌ترین کمونیستها در منطقه مهره‌های آمریکایی هستند برای خشی کردن قیام رهایی‌بخش ملی و مذهبی ملت‌های اسیر به دست سرمایه‌داری و کمونیسم بارزش در سال‌های اخیر دیدیم. ۱۰ - آیت‌الله خمینی در سخنرانی خود در ۱۳۵۷/۷/۲۱ تأکید می‌کند که: «این ابرقدرت‌هایی که یکی به اسم مملکت کمونیستی، یکی کمونیست چین، یکی نمی‌دانم سوسیالیست چی زهرمار، همه اینها بساطشان برای خوردن ماست.» ۱۱ و نیز در سخنرانی خود در میان گروهی از ایرانیان در پاریس در ۱۳۵۷/۷/۳۰ می‌گوید: «سازمان امنیت یک صحت‌های هم درست می‌کند. بنا داشتند که در دانشگاه یک تظاهرات کمونیستی درست بکنند، یعنی سازمان امنیت مأمورهایش را بفرستد آن جا شعار کمونیستی بدهند. در بهشت زهرا هم رفتند همین کار را کردند و شعار کمونیستی دادند، مردم می‌شان را گرفتند... اصلاً ایران کمونیست ندارد... کمونیست کجا بود در ایران، همه مسلمانند، یک چند تا بچه‌اند که یک دفعه یک کلمه‌ای بگویند، آنهایی که سازمانی (سازمان امنیت) هم نیستند خوب، اینها بازی خورده‌اند بعد وقتی مطلع شدند که مسأله... کمونیست چی است، سی میلیون جمعیت مسلم می‌گذارد کمونیست در ایران پیدا شود.» ۱۲

اما مخبر خبرگزاری فرانس پرس در مصاحبه‌ای به تاریخ ۱۳۵۷/۸/۳ از آیت‌الله خمینی سؤال می‌کند که: «شما گفته‌اید نمی‌توسید که رشته قیام عمومی به دست کمونیستها و چپ‌های افراطی بیفتد، با وجود این، یکشنبه ۱۲۲ اکتبر، ۱۵۰۰ دانشجوی دانشگاه تهران با شعارهای کمونیستی تظاهرات کردند، امکان این فرض را می‌دهید که کمونیسم اسطوره نیست بلکه وجود دارد، و سازمان می‌یابد؟» وی پاسخ می‌دهد که: «اگر فرض کنیم تمام این ۱۵۰۰ نفر و حتی چند برابر این عده مارکسیست واقعی بوده باشند، در برابر ۳۵ میلیون نفر که به نام اسلام قیام کرده‌اند، نیرویی به حساب نمی‌آیند.» ۱۳ اما وی در رابطه با همین مسأله در سخنرانی خود در ۱۳۵۷/۸/۴ می‌گوید: «الآن توده‌ای‌هایی که - عرض می‌کنم که - اسی بودند و رسمی بودند، در دستگاه ایشان (شاه) نوکرند... خود هزار و پانصد نفر - اگر راست باشد هزار و پانصد نفر - دانشجوی دلیل بر شکست کمونیست است در ایران برای این که هزار و پانصد نفر در مقابل سی میلیون جمعیت که همه علم را بلند کرده‌اند، می‌گویند قرآن می‌خواهیم، این دلیل بر این است که اینها شکست خوردند در ایران، نه این که اگر ایشان بروند (شاه) کمونیست در کار می‌آید، اگر ایشان (شاه) بروند کمونیست یک دانه هم پیدا نخواهد شد برای این که اگر فرض کردیم یک هزار و پانصد نفر، یک پنج هزار نفر باشد، همین جوانهای قم می‌خورند اینها را، لازم نیست تهران هم دخالت بکند، همین جوانهای قم ما می‌خورند اینها را. کمونیست چه غلطی می‌تواند بکند.» ۱۴

- ۱- صحیفه نور، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، چاپ ۱۳۷۰ جلد اول، صفحه ۳۸۲ و ۳۸۳.
- ۲- صحیفه نور - جلد اول صفحه ۴۴۳ و ۴۴۴
- ۳- صحیفه نور، جلد دوم، صفحه ۱۳۸
- ۴- صحیفه نور، جلد دوم صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹
- ۵- صحیفه نور، جلد اول، صفحه ۴۵۹
- ۶ و ۷- صحیفه نور، جلد اول، صفحه ۵۰۱
- ۸- صحیفه نور، جلد دوم، صفحه ۲۵۰
- ۹- صحیفه نور، جلد دوم، صفحه ۵۴۵
- ۱۰- صحیفه نور، جلد اول، صفحه ۵۳۶
- ۱۱- صحیفه نور، جلد دوم، صفحه ۲۴
- ۱۲- صحیفه نور، جلد دوم، صفحه ۷۵
- ۱۳- صحیفه نور، جلد دوم، صفحه ۱۰۱
- ۱۴- صحیفه نور، جلد دوم، صفحه ۱۱۸

## حکومت اسلامی، ایران و افغانستان

### مجید دیوانی

آیت‌الله روح‌الله خمینی را «رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران» می‌نامند. این انتساب فقط بعضاً درست است. آیت‌الله رهبر انقلاب اسلامی بود اما جمهوری‌ای که از این انقلاب برآمده است، هرگز آن نیست که وی، پیش از به قدرت رسیدن انقلاب، در گفتارهای سیاسی خود بر آن تأکید داشت یا در رؤیاهایش آرزو می‌کرد.

وی با مجلس شورا به عنوان یک نهاد قانونگذار مخالف بود. می‌گفت همه این قوانین در قرآن مندرج است و تنها بر عهده فقیه است که آن را از «کتاب آسمانی» استخراج کند. ولی امروز در ایران، مجلسی وجود دارد که قانون می‌گذارد. (به نیک یا بد آن عجالتاً کاری نداریم.) او با رویه قضایی مخالف بود و می‌خواست رأی حاکم شرع را جانشین آن کند، اما نتیجه‌ای که به دست آمده است، این است که دادگستری در ایران امروز به صورت ملغمه‌ای درآمده است که نه این است و نه آن. (نگاهی به «قانون مجازات اسلامی» که از تصویب مجلس و شورای نگهبان گذشته و برای اجرا به دولت ابلاغ شده است، به روشنی نشان می‌دهد که تلاش برای آشنی دادن شیوه قضا در فقه اسلامی از یک سو و رویه قضایی از سوی دیگر چه اندازه عبث و گه‌گاه تسمخرآمیز است.) خمینی می‌گفت دانشگاهها باید در سایه حوزه‌های به اصطلاح علمیه قرار گیرند. (رهنمود معروف او را هنوز به یاد داریم که: «به طلاب می‌گویم بروند درس طب بخوانند و مردم را معالجه کنند.») ولیکن امروز هیچ دانشگاهی برای دستیابی به «درجه اجتهاد» بی‌تابی نمی‌کند. بعکس، این همان طلبند که برای کسب مدارک دانشگاهی سر و دست می‌شکنند. رهبر انقلاب اسلامی در ایران پیش از یک بار گفت که زنان باید خانه‌نشین باشند: «زنان را به ادارات راه ندهید، پای زن به هر اداره‌ای که باز شد، آن اداره به فساد کشانده می‌شود.» اما زنان در ایران امروز همچنان در بیرون از خانه به کارهای همگانی مشغولند و کار بدانجا کشیده است که فائزه رفسنجانی می‌گوید: «پاره‌ای «ابهامات قانونی» باید برچیده شود تا زنان بتوانند به ریاست جمهوری نیز برسند. اگر این «ابهام» از میان برود، زنان - دستکم از حیث نظری - در مکانی قرار خواهند گرفت که



بتوانند به مقام رهبری هم چشم بدوزند!

در زمان شاه خمینی فتوا داد که گردن نهادن به احکامی که «دادگاههای خانواده» صادر می‌کنند، به معنای خروج از اسلام است؛ ولی جمهوری اسلامی سرانجام ناگزیر شد وجود دادگاههای خانواده را، هرچند زیر عنوان «دادگاه مدنی خاص» بپذیرد. از حلال شدن ماهی خاویار و گوشت پخزده و... بگذریم. می‌بینیم که آن فتواها و رهنمودهای صریح خمینی که با نیازهای جامعه مدنی ایران در تضاد بود، چه آسان مسکوت گذاشته یا به سادگی به دور انداخته شد. برگشت ناپذیر بودن فتوای «امام» الهانه‌ای بیش نیست. اگر پاپوران رژیم تهران می‌گویند فتوای خمینی دربارهٔ سلمان رشدی برگشت پذیر نیست، بدان سبب است که این فتوا به موضوع نبرد قدرت میان جناحها در درون حکومت مبدل شده است و نه به صورت موضوع کشمکش میان الیگارش‌ی حاکم و جامعهٔ مدنی ایران.

### شریعت اسلامی

جمهوری اسلامی، آن‌گونه که خمینی در نوشته‌ها و گفته‌هایش تصویر کرده بود، در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در ایران پا به عرصه وجود نگذاشت. جمهوری اسلامی او بلکه در ۷ مهر ۱۳۵۷ در افغانستان سیاست تقریباً کامل خود را اعلام کرده است. پس از تسخیر کابل به وسیله طالبان، قانون همان شریعت اسلامی است. زنان نباید از خانه بیرون آیند تا به کارهای همگانی پردازند. قانونی جز شریعت اسلام روا نیست. هنوز نمی‌دانیم که آیا جامعهٔ مدنی در افغانستان نیز آنقدر رشد کرده و نیرومند شده است که بتواند در برابر این تاریخ‌اندیشی مقاومت کند. ولی همین قدر می‌توان می‌گفت که اسلام خمینی در افغانستان زمینه‌ای به مراتب مساعدتر از این یافته است. با این همه، نخستین نشانه‌های مقاومت در برابر تاریخ‌اندیشی در افغانستان نیز نمایان شده است: از سوی زنان. ولی هرگز نمی‌توان گفت که پیروان مکتب خمینی در ایران شادمانند از این که اسلام به روایت خمینی در افغانستان به قدرت رسیده است. زیرا آنچه «برادر جهانی اسلام» خوانده می‌شود، در برابر ضرورت‌های امنیت ملی می‌بازد. حکومت اسلامی در ایران با حکومت‌های خدائشناس روسیه، چین، کوبا و کره شمالی دوست است؛ اما به قدرت رسیدن طالبان طرفدار اسلام ناب را در افغانستان به فال نیک نمی‌گیرد. زیرا در این رویداد دست رقیبان منطقه‌ای، عربستان سعودی و پاکستان و دشمن جهانی خود، ایالات متحده آمریکا را در کار می‌بیند و نادرست هم نمی‌بیند. موضعگیری در برابر به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان از این حیث نیز سزاوار تأمل است که نشان می‌دهد میان ساختار سیاسی داخلی یک کشور از یک سو و سیاست خارجی آن از سوی دیگر چه مفاک هراسناکی وجود دارد. زمامداران جمهوری اسلامی در ایران نگرانند از این که، طایفه‌ای از قماش خودشان در افغانستان همسایه، قدرت دولتی را تسخیر کرده است. اما ایالات متحده آمریکا خرسند است از این که در چندین هزار کیلومتری مرزهایش، قدرتی خود را مسلط کرده است که از حیث ساختار سیاسی با ساختار سیاسی آمریکا فاصله‌ای دارد که با مقیاس سال نوری می‌توان سنجید.

## مرد سرنوشت‌ساز تاریخی کیست؟

### داریوش پیوند

حکومت استبدادی دینی در حال زوال است. پیدایش نشانه‌های زوال بدین معنی نیست که این حکومت به خودی خود فرو خواهد ریخت. رژیم البته چلاق شده است. اما یک موجود چلاق هم می‌تواند که گاه عمری درازتر از یک انسان تندرست داشته باشد. برای آن که یک رژیم در حال زوال یا فروپاشی برآستی زوال‌پذیرد و فرو بپاشد، فقط نمی‌توان به انتظار نشست. عوامل آزادی نیز در این کار سهم بزرگی دارند. آن یکی بدون آن و این یکی بدون این، دیگر به نتیجه‌ای نخواهد رسید.

اکنون پرسش این است. آیا در ایران یا در میان ایرانیان آن اراده‌ای وجود دارد که بتواند چون دستی نیرومند از آستین تاریخ برون آید و وزنه‌ای را که بی حرکت بر زمین مانده است بردارد؟ این را هرگز نباید حمل بر فردپرستی کرد، اما مهمترین ویژگی و بارزترین صفت اراده همان یکپارچگی آن است. چنین اراده‌ای همواره در سرداران یا رهبران بزرگ به ظهور می‌رسد. این اراده حاصل جمع حسی تک تک اراده‌ها نیست. اگر بتوان گفت، سنگریزه‌هایی نیست که در سبیدی ریخته باشند؛ بلکه صخره‌ای است یا که تخته‌سنگی که صلابت و قدرت کوبندگی آن در یکپارچگی آن است. هیتلر، موسولینی، آتاترک، رضاشاه و... دارای چنین حالتی بودند. در این جا به هیچ روی پای ارزش دآوری در میان نیست. اراده آنتن رضاشاه و آتاترک، کشورهاشان را در جهت برد و ارادهٔ هیتلر و موسولینی در جهتی دیگر. در مکر آسیا نیز به هنگام جنگ یا نهضت مقاومت، ارادهٔ جمعی فقط در وجود یک رهبر یا یک سردار ملی جلوه گر می‌شود. در این رهگذر «دوگل» یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هاست. اینها همه در راه رسیدن به قدرت، لغزشها، خطاها یا اشتباه‌های خود را تصحیح کردند، ولی هرگز از مسیری که پیشاپیش برای خود در نظر گرفته بودند، منحرف نشدند. ایستادند، درنگ کردند، منتظر فرصت مساعد ماندند، اما چون فرصت فرار رسید، دانستند که دیگر وقت این دست و آن دست کردن نیست.

هنگامی که در کشوری روزگار بر منوال عادی می‌گردد، کار امروز را - البته نباید - ولی به هر حال می‌توان به فردا افکند. اما در روزگار غیرعادی - مثلاً هنگامی که کشوری در حال آشفتنگی، زوال و حتی در حال از دست رفتن است، هیچ کاری را نمی‌توان از امروز به فردا افکند. در این جاست که یک ندای درونی به «مرد سرنوشت» نهیب می‌زند که: یا اکنون یا هرگز! و پیداست که اگر مرد برآستی مرد سرنوشت بود، این همه وقت را به تکاپوی مدام نمی‌گذراند که از میان «اکنون» و «هرگز» این یکی را برگزیند. آرنولد توین بی، از نامدارانی که تاریخ را از دیدگاه فلسفی می‌نوشت، «مرد تاریخی» را کسی می‌داند که در لحظهٔ بایسته، دعوت تاریخ را اجابتی درخور بدهد یا چالش تاریخی را پاسخی سزاوار گوید. برای چنین مردانی موفقیت هرگز تضمین شده نیست؛ اصولاً آدم‌هایی از این دست، هرگز در جست و جوی یک بیمه‌نامه تاریخی نیستند تا ضمانتی برای کامیابی خود به دست آورند. لابد این پرسش پیش خواهد آمد که پس چیست فرق میان آن مرد دلاوری که برای کامیابی در کام خطر می‌رود و آن ماجراجویانی که «هرچه باداباد» گویان دل به دریای حوادث می‌زنند؟ این پرسشی بسیار ظریف است که پیشاپیش نمی‌توان پاسخی بدان داد. تنها چیزی که می‌توان گفت، این است که مردان تاریخی، پیش از آن که سکان کشتی توفان زدهٔ کشوری را در دست گیرند، در موارد گوناگون آزمایش خود را داده و از هر آزمایشی کامیاب‌تر و سربلندتر از آزمایش پیش بیرون آمده بودند.

چنین مردی در ایران امروز آیا وجود دارد؟ خارج از کشور را اگر بنگریم، می‌توان به این پرسش بیدرتنگ پاسخ منفی داد. اگر قرار است در کشور تحولی رخ دهد، از درون کشور خواهد افتاد. از این هرگز نباید سرسری گذشت. این سخن فقط یک ارزیابی منفی از نیروهای سیاسی خارج از کشور نیست، بلکه حاوی این دعوت نیز است که به درون کشور باید نگاهی دیگر افکنده شود. نیروهای مخالف رژیم در خارج از کشور به یک معنی قرینه خود رژیم در ایرانند: آشفته، ناسازگار با یکدیگر، فاقد مرکزی که بتواند تلاشهایشان را چنان هماهنگ کند که از آنها ازاده‌ی یکدست و یکپارچه بسازد، بیش از دو صد گفته می‌گویند و کمتر از نیم‌کردار هم نمی‌کنند. گناه این سترونی بیش از همه بر کسی است که بیشترین بخت را برای همترا کردن این همه صدای مخالف خوان داشته است. شاید در این باره همه با یکدیگر همدستان نباشند که بیشترین بخت از آن کدام کس بود. اما در این باره نباید حرفی باشد که آن کس فرصتها را وانهاده گذاشت یا می‌گذارد. در چنین حالتی هیچ شگفتی ندارد که نگاهها بیش از پیش به جامعه مدنی ایران دوخته شود که پویایی آن، نفس رژیم کنونی حاکم بر ایران را به شماره انداخته است. از این جامعه مدنی کارهایی بس بزرگ بر خواهد آمد.

## مشروعیت اپوزیسیون

### علی فریور - خارج از کشور

یک بحث رایج بین نیروهای سیاسی خارج کشور و اپوزیسیون در تبعید «بحث مشروعیت» است:

یک مشکل اصلی اپوزیسیون خارج و مشکل اصلی ترین نیروهای اپوزیسیون خارج، در خود محوری و خود مشروع بینی است و در این مطلق نگری جای هیچ کنش و واکنش و گفت و شنودی باقی نمی‌ماند. شعار «همبستگی ملی» نیز در این نگرش جز کلماتی توخالی بیش نیست. آن افراد، آن جریانها و آن گروههایی که مشروعیتی برای مبارزات داخل کشور قائل نیستند، بدین دلیل است که در داخل کشور جایی و حمایتی ندارند که بتوانند به آن افتخار کنند و فخر بفرشند و لذا همه اصالت و مشروعیت را به خارج از کشور حواله می‌دهند. از خصوصیات عام جریان سستی روشنفکری، که حالا به صورت احزاب و گروههای سیاسی درآمده‌اند، این است که در درون خود فرو رفته و تبدیل به فرقه‌های کوچک می‌شوند. گاه این فرقه رنگ و بوی مذهبی دارد و گاه رنگ و بوی ایدئولوژیهای چپ دارد یا ملی افراطی یا شاهپرستی.

با پیروزی انقلاب، اولین موج عظیم مهاجرت ایرانیان در تاریخ ایران آغاز شد که بالطبع انبوهی از رهبران برکنار شده را شامل می‌شد. از سال ۶۰ به بعد ورود گروهها و احزاب سیاسی حامی انقلاب به خارج مزید بر علت شد. از این زمان به بعد، بنا به مقتضای حال این رهبران مهاجر و تبعیدی، هرآن که با آنها همراه نشده و راه تبعید را طی نکرده بود نامشروع بود و تمامی مشروعیت در بیرون مرزها جستجو شد. به واقع می‌توان گفت که قاعده هرم از آن پس به مرور وارونه شد. به جای این که، بار و هدف و مشروعیت مبارزه در زیر سرنیزه باشد، همه چیز در قبضه اپوزیسیون خارج از کشور درآمد. این فرق نمی‌کند که در کجای خارج باشی، همین که با از مرزهای بین‌المللی ایران بیرون گذاشتی تبعیدی محسوب می‌شوی.

مهاجرین را می‌توان به جریانهای مختلف دسته‌بندی کرد. اما در میان طیفهای گوناگون، جریانی وجود دارد که علی‌رغم ناهمگونی بسیار، در برگزیده عناصر منفرد و محافل کوچک روشنفکران است. این جریان در برگزیده گسترده‌ترین طیف ایرانیان در داخل و خارج از کشور است اما حامیان آن، علی‌رغم سالها بحث روی طرحهای مختلف هیچ آلت‌رناتیو سیاسی برای آینده ندارند. خصوصیت مشترک این جریان تشنه آرا و عدم تشکل پذیری آن حول یک محور سیاسی است. کار اصلی این عناصر منفرد و محافل سیاسی و روشنفکری این جریان، با اسامی بسیار متنوع، انتشار اعلامیه، نشریه، جزوات و کتاب و برگزاری جلسات است که البته این فعالیتها در حدود خود مثبت بوده و تا به حال فضای سیاسی ایرانیان را حفظ کرده است. به دلیل فقدان مرزبندی قاطع و مشخص سیاسی، در موارد خاصی بخشهایی از این جریان آلت فعل برخی الفئات مشکوک واقع شده و به دلیل تشنه عقاید، علی‌رغم اعلام و بحث ده - پانزده ساله حول برنامه‌ها و آلت‌رناتیوهای مختلف و ضرورت تشکیل و اعلام یک آلت‌رناتیو واحد، از حد بحث و جدل روی کاغذ فراتر نرفته‌اند و نیروی بالقوه آنها در کانالهای فرعی هدر می‌رود. در درون این طیف گرایشی وجود دارد که عمیقاً خواهان تحولی دمکراتیک با مختصات پلورالیستی و عدالتخواهانه و تحقق نظام جمهوری پارلمانتاریستی برای آینده ایران است. به نظر من، به دلیل قابلیت پذیرش در این گرایش، اگر تحولی در آینده ایران پیش بیاید، عناصر و جریانها فکری پراکنده این جریان قادر خواهند بود با آن پیوند بخورند. کسانی که، از نسل و از جنس اندیشه نوین پس از انقلاب ۵۷ باشند و بار گذشته‌ها بر دوشان سنگینی نکند. زیرا که با پیروزی انقلاب ایران رسالت تاریخی نیروهای تشکیل دهنده آن نیز به پایان رسید. برای عناصر و جریاناتی که توان یا بیش مکفی برای کسب هویت و مختصات فکری نوین ندارند، راحت‌ترین شیوه برای کسب هویت، قلاب کردن خود به یک اسطوره تاریخی است. اما دوران چنین «هویت‌سازی» به پایان رسیده است. «آنتی‌تز» رژیم حاکم راه‌حل کنونی جامعه از دل مدعیان این یا آن جریان تاریخی و سستی اعم از کمونیستها، مجاهد، ملی و مذهبی، مشروطه‌خواه و امثالهم در نمی‌آید، ولی عناصری از همان جریانها با ترک هویت سیاسی - فکری خویش، قادر خواهند بود، بنای نوینی بسازند که هویت و مختصات جدیدی داشته و نهایتاً و در طی فراگردی احیاناً طولانی، و در پیوند ارگانیک با جریانها فکری و سیاسی داخل کشور به یک راه حل سیاسی دست یابند.

## پرچم سرخ و سرود آن

### اصفهانی

در تاریخ اروپا، پرچم سرخ به عنوان نشانه دعوت به مبارزه و جنگ انقلابی، ظاهراً برای اولین بار در جریان جنگ خونین دهقانی سال ۲۵ - ۱۵۲۴ در جنوب غربی آلمان برافراشته گردید. در تاریخ انقلابی روسیه نیز، پرچم سرخ در شرایطی همسان یعنی در جریان انقلابات قرن ۱۷ و سپس در خیزشهای دهه ۱۸۶۰ مورد استفاده قرار گرفت. پرچم سرخ به نشانه جمهوریخواهی ویژه مناطق شهری با چندین واقعه مهم در تاریخ انقلابی فرانسه درآمیکته که مهمتر از همه، کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ می‌باشد. در انقلاب کمون، «سرخ» به طور جدایی ناپذیری نشانه پرچم سوسیالیستها و طبقه کارگر گردید. دانشجویان روسی در دهه ۱۸۶۰ در نوشته‌ها و بیانیه‌های خود از «پرچم سرخ سوسیالیزم» نام برده‌اند. در تظاهرات معروف سال ۱۸۷۶ در سن پترزبورگ (لنینگراد فعلی)، کارگر جوانی پرچم سرخی را که بر آن شعار (زمین و آزادی) نقش شده بود به اهتزاز درآورد. و بعدها در لحظات اوج تظاهرات عمومی در روسیه، پرچم سرخ برافراشته می‌شد، ماکسیم گورکی در اثر معروف خود «مادر» چندین صفحه را به شرح و توصیف این جریان اختصاص داده است

سرود پرچم سرخ ریشه در انقلابات لهستان و فرانسه دارد، این سرود در سال ۱۸۸۱ بوسیله ب. چروینسکی B.Chervinsky شاعر لهستانی با آهنگی شبیه سرود کمونا ردهای فرانسه تلفیق شد و بوسیله کارگران لهستانی به روسیه راه یافت و در اواخر قرن ۱۹ و نیز در جریان انقلاب ۱۹۰۵ در آنجا مقبولیت توده‌ای یافت.

### سرود پرچم سرخ

جهان بی‌کران، غرقه درآشک است  
کار جان فرسا، همه زندگی ماست  
لیک، روز موعود فرا می‌رسد

روز دادرسی هولناک و سخت

سرود ما را تا دور دست‌ها ببرد!  
پرچم ما بار غریب نبرد و تندر انتقام

برفراز زمین در اهتزاز است.

بذر آینده می‌کارد

درخشان و سرخ می‌سوزد و زیانه می‌کشد.

خون کارگران که شعله می‌کشد

دوستان! شجاعانه‌تر، با هم به پیش برویم

بازو به بازو و با یک فکر

کیست آن که به توفان گوید «آرام گیر!»؟

کسی را در زمین، آیا، چنین توانی هست؟

مرگ برستم‌گران! نابود باد اسارت!

زنجیرهای بردگی و ظلم گسسته باد!

ما رسم نوینی در جهان به پا می‌کنیم

و جهانداری از آن «کار» خواهد بود

## انقلاب سوسیالیستی

### برویز خادم

۱- از نظر من مشخصات کلی و اصلی جامعه سوسیالیستی عبارتند از:

( الف ) - تأمین عدالت اجتماعی به معنای ایجاد شرایط مساعد مساوی و تأمین امکانات و موقعیت برابر و فرصت و شانس مساوی برای کلیه شهروندان کشور، در جهت رشد و ارتقاء خود و جامعه در کلیه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری و آموزشی.

( ب ) - تأکید بر تملک اجتماعی وسایل دسته جمعی تولید از طریق اولویت بخشیدن به مالکیت عمومی (و نه دولتی) و پس از آن مالکیت دولتی بر وسایل تولید و با حفظ فعالیت بخش خصوصی در برخی از عرصه‌های اقتصادی کشور. و تحقق اصل از هرکس به اندازه استعدادش و به هرکس به اندازه کارش.

( ج ) - رفع تناقضات اجتماعی و عدم تساویهای فاحش، توزیع عادلانه ثروت، رفع نیازهای عمومی و تأمین رفاه همگانی و همه جانبه، رفع بیکاری و فقر و تنگدستی و بی‌مسکنی، تأمین بهداشت و آموزش همگانی و عمومی، در مسیر نفی کامل استثمار فرد از فرد.

دمکراتیک باشد. از این رو به نظر من نیروهای چپ می‌توانند رای دگرگونی قانون اساسی کنونی، حذف اصل ولایت فقیه و دیگر اصول غیردمکراتیک آن و نیز تدوین قانون اساسی دمکراتیک بر پایه «اعلامه جهانی حقوق بشر» و با تأکید بر اصل جدایی دین از حکومت و اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم،... مبارزه خود را ادامه دهند. باید تأکید نمود که قانون اساسی قرارداد اجتماعی و میثاق عام است که مردم خود با اراده آزاد خویش، اصول آن را می‌پذیرند. تدوین اصول قانون اساسی در شرایط مشخص تاریخی - سیاسی صورت می‌پذیرد و بدیهی است که با تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، با تکیه به تجارب مردم، بر اساس آزمونهای تاریخی و سیاسی، ضرورت تغییر در بسیاری از اصول قانون آشکار می‌شود. در هر صورت باید گفت هرچه میزان پیوستگی افکار عمومی مردم به قانون اساسی بیشتر باشد، استحکام و تداوم و ثبات آن قانون بیشتر تضمین می‌شود. اگر مردم در ۱۷ سال پیش، در شرایط ویژه تاریخی، و در مرحله معینی از جنبش سیاسی میهن، و بر پایه تجارب آن زمان، به این قانون اساسی رأی دادند، حال زمان آن رسیده است که در مرحله نوین از تکامل جامعه، در شرایط مشخص تاریخی - سیاسی کنونی کشور و با اتکاء به تجارب جدید مردم، هواداری و پشتیبانی مردم از این قانون را بار دیگر سنجید و در یک شرایط دمکراتیک، تداوم همین قانون یا اصلاح و تغییر آن را به رأی و خواست آزادانه مردم واگذار کرد. در چنین شرایطی است که حق مردم در تعیین سرنوشت خویش تأمین می‌شود و مردم آزادانه داوطلبانه نوع حکومت و ساختار سیاسی - اقتصادی حاکم بر جامعه را انتخاب می‌کنند.

- خط مشی استراتژیکی نیروهای چپ می‌توانند مبارزه سیاسی توده‌ای در پیوند زنده با توده‌ها و سازماندهی جنبش مردمی، برای گذار آرام و گام به گام و مسالمت آمیز (بدون توسل به درگیری‌های مسلحانه و جنگ داخلی)، از حکومت استبدادی و دینی به حکومت دمکراتیک غیردینی، مردمی و ملی باشد. با توجه به مجموعه شرایط عینی و ذهنی موجود در کشور، مقتضیات زمان، وضعیت حکومت و تضادهای درون آن، مناسبات معین اقتصادی و سیاسی حکومت با دول قدرتمند جهان، موقعیت و توان و امکانات مجموعه نیروهای اپوزیسیون، مختصات کنونی دوران رکود جنبش انقلابی در کشور، روحیات و آمادگی و خواسته‌های مردم،... در شرایط کنونی، مرحله اول ضرور برای تغییر قانون اساسی و گذار آرام و مسالمت آمیز به حکومت دمکراتیک مردمی، تحمیل برگزاری انتخابات واقعاً آزاد و دمکراتیک برای تعیین حکومت جدید، به حکومت استبدادی کنونی است. زیرا در یک انتخابات آزاد که در شرایط تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و حقوق دمکراتیک مردم و در موقعیتی برگزار شود که ولایت فقیه و نیز شورای نگهبان و نیروهای نظامی و امنیتی عملاً قدرت اعمال نفوذ بر جریان انتخابات را نداشته باشند، نیروهای آزادیخواه و مترقی می‌توانند با اتخاذ سیاست صحیح و طرح شعارهای مناسب و با برقراری ارتباط منطقی و سازمان‌گرایانه با توده‌های مردم، اکثریت آراء مردم را به دست آورند و بدینگونه بر قوای فتنه و مجریمه کشور مسلط شوند. با تغییر زمامداران و انتقال حاکمیت به نیروهای آزادیخواه و مترقی و انجام اصلاحات عمیق از «بالا»، و به همراه سازماندهی جنبش اعتراضی مردمی و اعمال فشار از «پایین» بر علیه عناصر و جریانات ضد دمکراتیک موجود در مجموعه ساختار حکومتی، می‌توان در جهت تحکیم آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک در جامعه و استقرار ساختار سیاسی کاملاً دمکراتیک گام برداشت و آنگاه برای حذف اصول ضد دمکراتیک و مغایر با حاکمیت واقعی مردم (بویژه اصل ولایت فقیه) از قانون اساسی کنونی کشور اقدام کرد. و با انجام اصلاحات ضرور و دمکراتیک در قانون اساسی از طریق مراجعه به آرای آزادانه مردم، ساختار توتالیتر دینی را رسماً و به طور کامل تغییر داد. در شرایط سیاسی و اجتماعی مشخص کنونی، به نظر ما، این خط‌مشی سیاسی، واقع‌بینانه‌ترین، تحقق‌یافتنی‌ترین و کم‌تلفات‌ترین شیوه مبارزه است. از این رو به نظر من شعار اصلی نیروهای چپ می‌تواند در این مرحله از مبارزه، «برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت، با شرایط تأمین دموکراسی کامل در کشور» باشد.

شروط اصلی برگزاری این انتخابات آزاد عبارتند از: آزادی بدون قید و شرط کلیه حزب‌ها و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و نهادهای صنفی و فرهنگی - آزادی بدون قید و شرط عقیده و بیان و قلم و مطبوعات - آزادی اجتماعات - آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و فراهم ساختن شرایط مناسب برای بازگشت بدون قید و شرط و داوطلبانه کلیه پناهندگان سیاسی و اجتماعی به کشور و رفع کلیه محدودیتها و موانعی که حق شرکت آزادانه آنها در اداره امور جامعه و تعیین سرنوشت کشور را نفی یا محدود می‌کند - رفع کلیه موانعی که حق شرکت، کاندیدا شدن و کاندیدا کردن آزادانه کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و افراد جامعه در انتخابات را نفی می‌کند - برقراری امنیت کامل افراد و اجتماعات و مطبوعات و تأمین آزادی بدون قید و شرط برای کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی و صنفی جهت معرفی کاندیداها و اظهار نظر در مورد هر یک از آنان و نیز ارائه دیدگاهها و اهداف و برنامه‌های مطلوب خود به مردم و تلاش برای جلب نظر و آراء مردم به سود خود - انحلال نهادهای قضایی سرکوبگر و نیز جلوگیری از اعمال نفوذ مراکز پراکنده قدرت و نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی و گروههای فشار رسمی و غیررسمی در انتخابات - ایجاد هیاتی مرکب از نمایندگان حزب‌ها و سازمانها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شرکت‌کننده در انتخابات برای نظارت کاملاً آزادانه و دمکراتیک در انتخابات. بدیهی است که چنین انتخاباتی با التزام به قانون اساسی تأمین نمی‌شود بلکه انتخابات واقعاً آزاد و دمکراتیک با شروط اصلی گفته شده در فوق، یعنی در شرایط «آزادی کامل و بدون قید و شرط»، انتخاباتی و رای قانون اساسی کنونی می‌باشد. نیروهای چپ می‌توانند با تکیه بر شعار «برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت»، برای تأمین شرایط ضرور تحقق آن، یعنی تأمین دموکراسی کامل و آزادی بدون قید و شرط در جامعه، مبارزه خود را تداوم بخشند.

البته در شرایط کنونی می‌توان یک مبارزه سیاسی علنی - قانونی را نیز برای ایجاد فضای باز سیاسی در کشور تداوم بخشید. می‌توان از امکانات علنی و قانونی مبارزه برای تبلیغ و ترویج آرمانهای دمکراتیک، ارتباط هرچه وسیعتر با مردم، ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم، ایجاد تشکلهای سازمانهای سیاسی و صنفی دمکراتیک مستقل، افشای موارد نقض حقوق و آزادیهای دمکراتیک در جامعه برای مردم، انتشار نظرات و دیدگاههای سیاسی و اجتماعی خود در میان مردم، هدایت اعتراضات مردم به سمت صحیح و ارتقاء سطح مبارزاتی آنها در جهت تحقق خواستههای دمکراتیک، ایجاد ارتباط میان نیروهای آزاداندیش، جلب هرچه بیشتر مردم به مشارکت سیاسی در جامعه استفاده کرد. اجرای اصول مربوط به حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی، گامی مهم در راستای باز شدن فضای سیاسی کشور می‌باشد. زیرا که شرایط نسبتاً مناسبی برای نیروهای آزادیخواه فراهم می‌آورد تا با هراسی کمتر، آزادی بیشتر و ابتکار عمل بهتر فعالیت کنند و از این شرایط و امکانات به عنوان یک سکوی پرش برای کسب دستاوردهای بیشتر و ایجاد فضای باز سیاسی استفاده کنند. از این رو مبارزه برای تأمین حاکمیت قانون و اجرای اصول در برگیرنده حقوق و آزادیهای اساسی ملت مصرحه در قانون اساسی می‌تواند از نخستین و مؤثرترین اقدامات تاکتیکی نیروهای سیاسی آزادیخواه باشد که بیش از هر چیز به موفقیت آتی استراتژی کسک می‌کند. هدف این تاکتیک، تضعیف حکومت مطلقه فردی، تحکیم حاکمیت قانون بجای حاکمیت هرج و مرج، باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی، فراهم شدن شرایط مناسبی برای مشارکت نسبی سیاسی و اجتماعی مردم در تعیین سرنوشت کشور، می‌باشد. اجرای اصول در برگیرنده حقوق و آزادیهای اساسی ملت مصرحه در قانون اساسی به این معنی است که: کلیه قوانین، آئین نامه‌ها و بخشنامه‌های مصوبه هر یک از سه قوای

کشور یا هر نهاد دیگری که با قانونی اساسی مغایرت دارد لغو گردد. کلیه نهادها و ارگانهایی مانند دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت که وجود آنها در قانون اساسی پیش‌بینی نشده است منحل شوند. همه افراد و نهادها خود را در برابر قانون و در مقابل مردم پاسخگو بدانند و برای همه افراد مسئول و حتی رهبر در برابر قانون با تمامی شهروندان کشور اجرا شود. اصل ۱۴ قانون اساسی که تأکید بر رعایت حقوق غیرمسلمان در کشور دارد رعایت گردد. اصل ۶ قانون اساسی که اعلام می‌دارد امور کشور باید به انکاه به آراء عمومی از راه انتخابات یا همه‌پرسی اداره شود، اجرا گردد. هر قانون و بخشنامه‌ای که اختیارات و قدرتی بر خلاف قانون اساسی به شورای نگهبان یا هر نهاد دیگری برای دخالت در امر انتخابات داده است لغو گردد. اصل ۱۰۰ قانون اساسی که مرجوط به تشکیل شوراهای منتخب مردم در روستا، بخش، شهر، شهرستان و استان می‌باشد و تاکنون در هیچ جا به مرحله اجرا گذاشته نشده است، اجرا شود. اصول ۱۹ تا ۴۲ در فصل سوم مربوط به حقوق ملت و نیز اصول ۱۶۵ تا ۱۶۷ در فصل یازدهم قانون اساسی، بدون هیچگونه فید و شرطی اجرا شود. به موجب این اصول همه افراد ملت در مقابل قانون برابر خواهند بود، مردم ایران صرفنظر از قوم و قبیله، رنگ، نژاد، زبان باید از حقوق مساوی در جامعه برخوردار گردند، حیثیت و جان و مال و مسکن و شغل افراد از تعرضات غیرمشولانه مصون، دخالت در امور داخلی و زندگی خصوصی افراد و بازرسی و کنترل غیرقانونی مکانات و مکالمات تلفنی و مخابرات شهروندان ممنوع و امنیت شخصی افراد باید تأمین شود، نفیض عقاید و سانسور ممنوع گردد، آزادی عقیده و بیان و قلم و آزادی نشریات و مطبوعات باید تأمین شود، بازداشتهای غیرقانونی و خودسرانه و اعمال شکنجه‌های جسمی و روحی علیه متهم برای کسب اعتراف یا اقرار ممنوع گردد، برای هر منعم حق برخورداری از دادگاه علنی و مستقل و بیطرف و نیز حق انتخاب آزادانه وکیل مدافع رعایت شود، جرایم مطبوعاتی و سیاسی باید به صورت علنی و در حضور هیأت متصفیه برگزار شوند، احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی باشند، اصل برائت رعایت گردد، هر عمل متغیر با شأن و حیثیت و اعتبار انسانی بر علیه متهم و زندانی ممنوع شود. تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها آزاد گردد، آزادی فعالیت احزاب و جمعیتها و انجمنهای سیاسی و صنفی و کانونهای فرهنگی و هنری و کلیه نیروهای

اپوزیسیون کشور با حفظ دیدگاههای سیاسی و اجتماعی و اعتقادات ایدئولوژیکی خود در چارچوب قانون اساسی کشور باید تأمین شود. علاوه بر آن، باید بر آزادی بدون فید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و ایجاد شرایط مناسب برای بازگشت آزادانه و داوطلبانه مهاجران و پناهندگان سیاسی و اجتماعی به داخل کشور و رفع کلیه محدودیتها و محرومیتها غیرقانونی و تعقیب سیاسی علیه آنها، تأکید جدی داشت. وادار کردن همین حاکمیت به تبعیت از قانون اساسی و اجرای اصولی از همین قانون که حقوق اساسی مردم را به رسمیت شناخته و تضمین کرده است، یک موفقیت بزرگ برای نیروهای آزادیخواه در راه تضعیف سلطه استبداد دینی می‌باشد. در شرایط کنونی، در برابر جنبش دمکراتیک ایران یک وظیفه حتمی وجود دارد و آن تجهیز و متحدساختن وسیع‌ترین اقشار مردم و نیروهای دمکراتیک برای کنارزدن حکومت استبدادی و تأمین آزادی سیاسی در کشور است. زیرا فقط در شرایط آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است که مبارزه قاطع مردم برای استقرار حکومت دمکراتیک و مردمی امکان پذیر است. هم‌اکنون در کشور ما، این وظایف تاکتیکی که در برابر جنبش قرار گرفته بسیار مهم و تعیین‌کننده است و برای انجام آنها گردآوری نیروی بسیار وسیعی ضروری است، زیرا شروط مقدماتی برای استقرار حکومت مردم بر مردم را فراهم می‌سازند.

استراتژی و تاکتیک علم رهبری مبارزه مردم هستند و دارای اصول و قواعدی می‌باشند. بی‌توجهی به شعارها و مراحل تاکتیکی یا نفی آنها برای جنبش چپ و دمکراتیک همانقدر اشتباه و زیانبار و خطرناک است که نادیده گرفتن و بی‌توجهی به خواست استراتژیکی.

